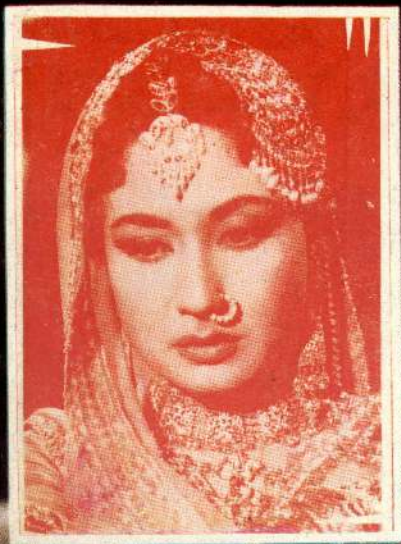


سپاروون

شماره ششم ماه سنبله ۱۳۲۰ - مطابق بهمن الاول ۱۴۱۴
مطابق سپتمبر ۱۹۹۱ سال چهارم شماره مسلسل ۴۹



Ketabton.com

سلسله و روایت

در تنظیم شماره های سلسل شماره (۴۶) فراموش شده بود لطفاً
آنرا تصحیح بدارید لذا تکرار شماره (۴۶) نا درستی شماره هلی
قبلی را مرفوع مینماید .

شماره ششم ، ماه منبله ۱۳۲۰ سال چهارم شماره سلسل ۴۶

بناسبت میلاد حضرت محمد

اوه آنکه دنیا را تسخیر
می کند ، می آید ، آواز " حرا "
می آید و در کعبه نماز می گذارد
اوه آنحضرت آن گرامی بزرگوار
که در قلب ما حادثه ای می -
آید تا بشریت را به سوی خدا
جتمایی کند .

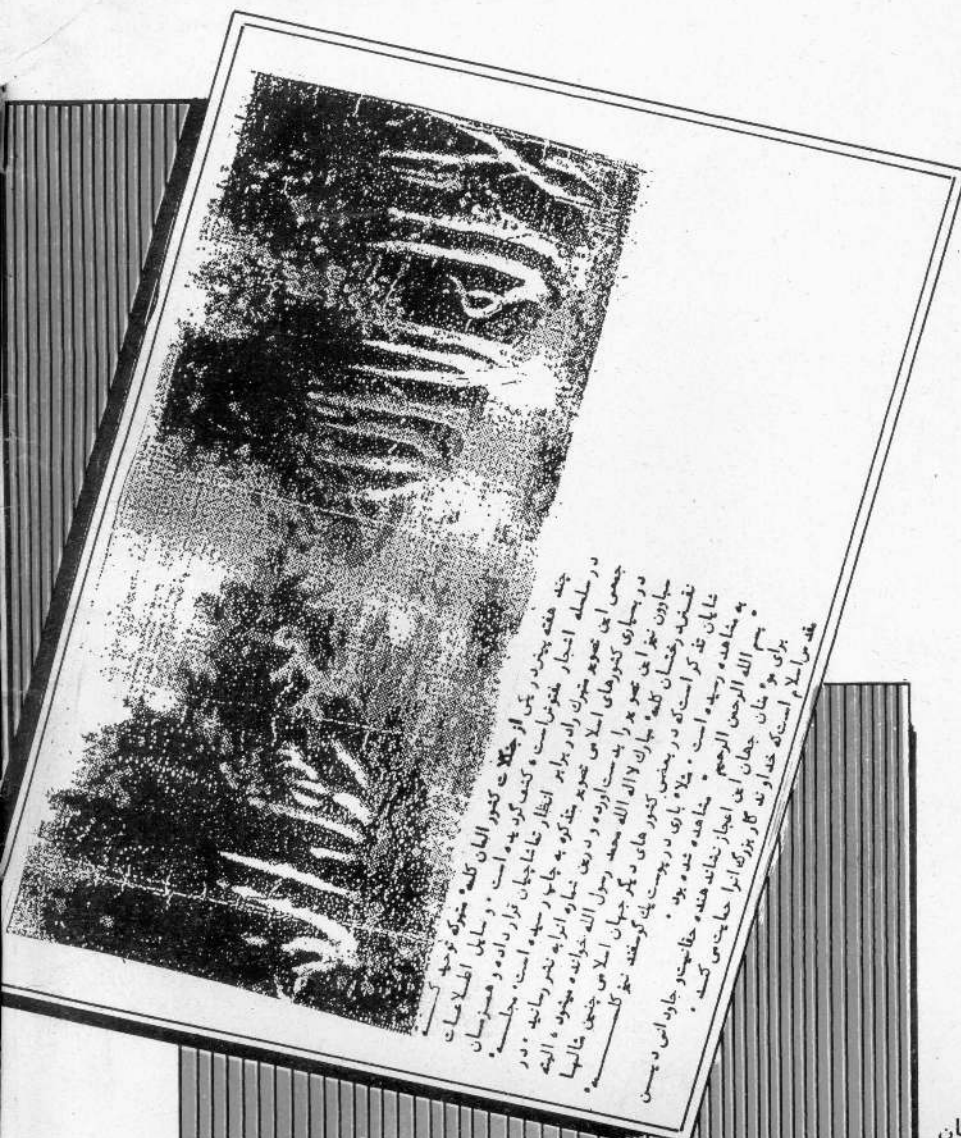
آدم حاری و دما صدای
محمد در هنگام تولد هر کس که
سلطان یا تکرار کلمه " تو حید "
تکرار میشود ، چرا که محمد پیا -
میر همیشه حادثه آن است .

آنحضرت فرموده است :
کسی که اند و می را از برادر -
موشش بزداید و عفتار
اندوه از کند و در تمام آخرت
بر می دارد و با آنحضرت می -
گویند :

هیچ خانه بی نزد خدا
مورد غضب واقع نشود جز خانه
بی که با طلاق و پیران گردد .
محمد (ص) برگزیده باری گفته
است :

بهترین خیریکه در دل قرار
می گیرد یقین است . و باز گفته
بائز سو مشورت مکن که راه را -
برایت تنگ می گرداند .

آیا این توصیه ها در س های
اوپرای همیشه برای ما موثران
در مرزنده کی نیست ؟



نظریات به نویسنده کان
متعلق است مطالب رسیده
مسترد نمیشود

فشارهای عصبی چیست

صفحه ۲۰۰

در شهر مولانای عشق

صفحه ۱۰۰

دستی جبینی مرست

مخ ۲۶

کشتزار سوخته

صفحه ۴۴

سریال دکندی زوی را دیدیم و ...

صفحه ۱۸۱



هدیه های

سینمای

سینما



صفحه ۱۴

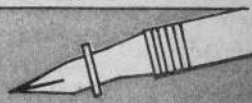
در شماره آینده مطالب ذیل را بخوانید

- سلسله اختصاصی نظریات درباره آزادی و دموکراسی -
- ظاهر هویدا به شناخت دیگر که چگونه است .
- مصاحبه باهما و اکبر نیکزاد .
- تست جالب روانشناسی .
- و ده ها مطلب جالب و خواندنی دیگر .



خدایا! دعایم را مستجاب کن

صفحه ۳۲



گلزار

مصاحبه گلزاره
رفاقت معروف و هنرمند تاجکستان
را در این شماره بخوانید

صفحه ۲۳

SABAWOON
Monthly Magazine of
Journalists Union of
Afghanistan
Editor-in-Chief
Dr. Z. Tanin
Assistant
M. A. Maroof
Add:
Block 106, 3rd Microrian
Kabul — Afghanistan

مدیرمسئول: دکتر زاهد رفیقین
تألیف: ۲۵۱۰۰
تألیف: محمد آصف معروف
تألیف: ۶۲۷۵۲
سرگرمی: سید عباس
نشریه اتحادیه قور نالستان
خطا: کبریا میر و محمد نهم
نیکزاد
گرافیک: نورمحمد و رفیع
عکاس: شمیم گل
تألیف: محمد جبهه، خواجسته
مرزا محمد و زلمی، یونس،
همکاران چاپ: محمد ظاهر
(نظری)، عبدالله و عبدالله
آدرس: مکتب ویران سوم،
بلاک (۱۰۶)
(۱۰۶۳۳۳) ۸ دافغانستان
بانک
کابل - افغانستان



صنایع دستی ما
در چرخه حال است
صفحه ۳۶

اززمین و اززمان



آبِ بعیرہ
کسین روبہ
افزائش استے

سطح آب بحیره کسپین بطور
دایمی سالانه از ۱۰۱-۱۰۲
نقش متر رو به افزایش است.
این افزایش آب به مناطق
ساحلی ایران خساره وارد میکند.
تقارن روایت گویا
ایران بیش از سه هزارخانه
و هزاران هکتار زمین زراعتی
مورد تهدید فرورفتن به زیر
آب قرار دارد.

از سال ۱۹۷۱ به این طرف
سطح آب بحیره کسپین ۱۷۲
سانتی متر بالا رفته است.
دانشندان به این عقیده
اند که امکان دارد سطح آب
بحیره ماک قزوین نیز افزایش یابد.
چندی قبل هنگام وقوع
طوفان در بحیره کسپین به پنج
تیره ایران خسارت زیادی وارد
گردید و ۸۴۵۰ فامیل از خانه
های شان به محلات صون نقل
مکان نمودند.

به اساس گزارش آوانس
مطبوعات نووستی آنگونه که
تحقیقات دانشمندان ایرانی
نشان داده ارتقاي دامي آب
بحيره کسپين ناشی از آب شدن
برف در سامهريا ، زلزله ها ،
تغیير شرایط اقليمي و سطح فيز
آب بحيره می باشد .

آرزوهای من

رئیس گریچ که اینک بعد
از شکست یک کودتا در شوروی
دوباره در کار شوهرش استاده
رئیس جمهور شوروی را صحنه
در کار هایش یاری می رساند بر-
علاوه نوشتن کتاب نیز می -

پردازد • در این نزدیکی هاکابی
تحت عنوان (روزهای من) اثر -
رئیس گریچ از طرف موسس نشر -
اتی نووستی باتیراز نهاد از چاپ
برآمد که از پر فروش ترین کتاب -
های شوروی پیشین یعنی مشهوره



حزب رستاخیز اسلامی

هائی محلی از جمله اشخاص با -
انورته درخش دین انتخاب
می گردد . در ترکیب این شورا
هفده نفر شامل اند .

دعائیت می نماید . فعال ترین
بخش های این حزب در آسیای
میانه و مناطق قفقاز وجود دارند
در سکو ارگان مرکزی این
حزب روزنامه "ال وحدت" را
منتشر می کند .

ستراتژی حزب رستاخیز
اسلامی را شورای علما طرح می -
نماید . این شورا توسط سازمان

در سال ۱۹۹۰ در شوروی
حزب رستاخیز اسلامی به نعل -
یت آغاز نمود . این نخستین
حزب سراسری اسلامی در شوروی
می باشد که مرکز آن در سکو و
ساختمان های سازمانی آن در
آسیای میانه ، قزاقستان ،
بخش اروپایی شوروی و سایر -

ایران و شوروی خط السیر قطار

از هن جدید رافائل می سازند

به زودی خط السیر
جدید قطار آهن باکو - تبریز و
باکو - تهران افتتاح خواهد
شد . این مطلب را امر خطوط
آهن آذربایجان به خبرنگار
آوانس - اطلاعاتی نوشتن ابسراز
داشته است . موافقه میسوط
به خط السیر جدید قطار آهن
مان شوروی و ایران قبالا به امضا
رسیده بود .

ایران ملکه

زنبور عسل

خریداری نمود

ایران ۴۰ الی ۱۰۰ هزار
ملکه زنبور عسل را از شوروی غرب
بخریداری نموده است . این اولین
بار است که شوروی چنین مقدار
زنبور عسل را به خارج کشور صادر
می کند .

ایران در گذشته دین زمینه
از خدمات شرکت های اروپایی
مستفید میگرفته ، اما این -
نوعی نهاده از حد زنبور های
عسل اروپایی باعث آن گردید تا
از خریداری آن صرف نظر نماید
به اساس گزارش آوانس نوی
وستی ، یکی از علل توجه به
سوی ملکه های زنبور عسل شوروی
این است که آنها برای -
شرایط که ها آماده اند .

خسارای اقتصادی کشورهای عربی از جنگ خلیج فارس

خسارات اقتصادی تمام کشور
های عربی در نتیجه جنگ خلیج
فارس بالغ به ۴۳۸ میلیارد دلار
گردیده است .

این رقم توسط کارشناسان
عربی افشا گردیده است . دو -
صد و چهل میلیارد دلار به
کویت ، یکصد و بیست میلیارد
دلار به عراق ، شصت و چهار
میلیارد به عربستان سعودی
۲۱۵ میلیارد به مصر ، دو میلیارد
به اردن و ۵۰۰ میلیارد
به یمن اسباب رسیده است .

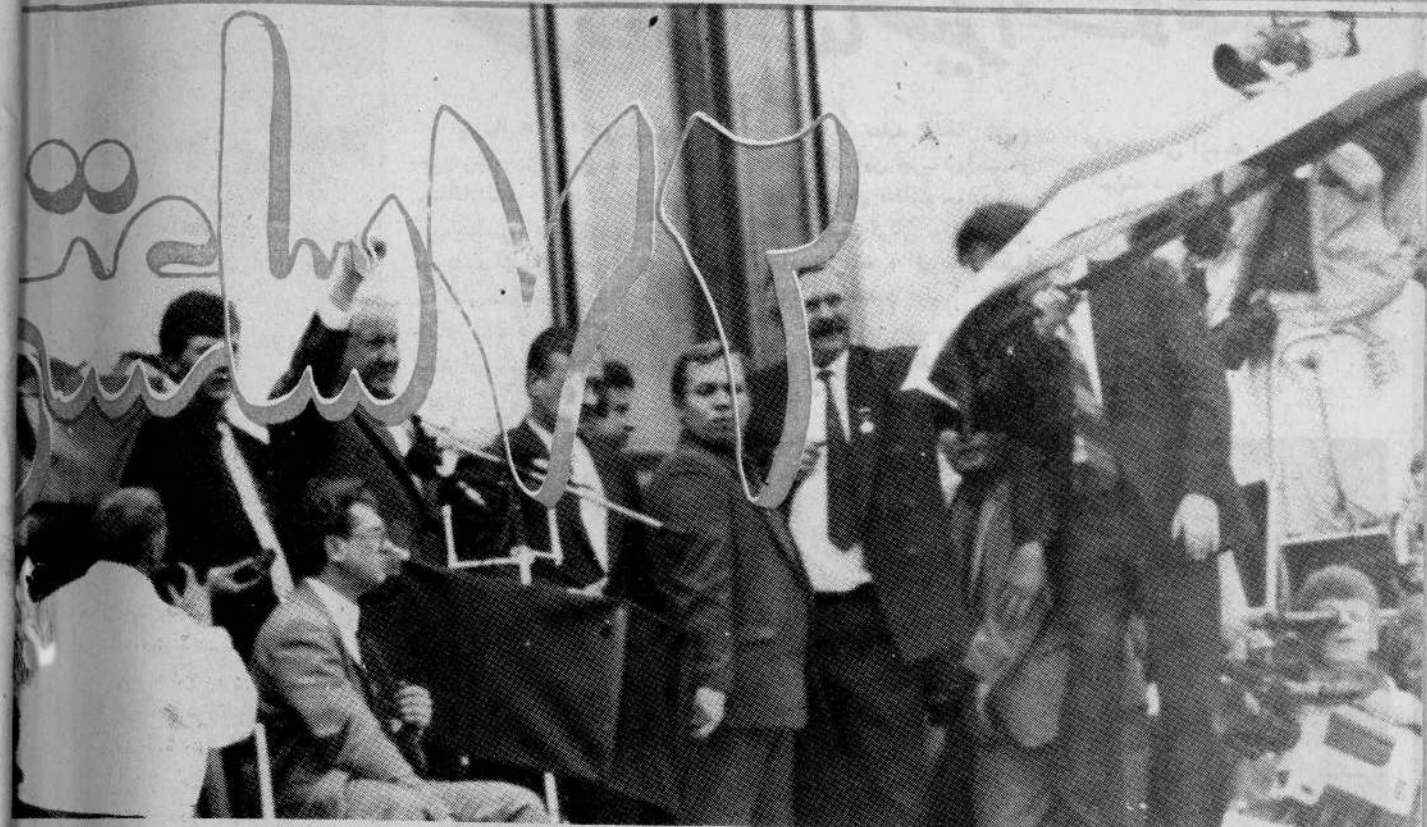


مافیایباندونیز با طاقمندی نشان میدهد

کوکار در مناطق شمالی و بعداً
در ولایات جنوبی کشور و سعت
یافته است . در دو سال اخیر در
اندونیزیا (۲۰۰) هکتار زمین
تحت زرع بوته های جاد مخدره
کشف و مقدار ۱۲ تن چرسید -
ست آمده است .

پانزده سال اخیر تعداد
دین مواد مخدره در اندونیزیا
نه تنها پانزده بار افزایش یافته
و بالغ بر (۸۰۰۰۰) نفر گردیده
است .
به عقیده مقامات اندونیزیا
در آغاز سال های ۱۹۸۰ مزارع

کدام جهان را انتخاب کنیم؟



یلتسن، جسورانه رهبری مقاومت در برابر سوسیالیست ها را به عهد نگرفته.

هنگامی که میخائیل گربا -
چف رهبر نجات یافته شوروی
ساعت ۳ صبح از پله های هواپیما
در میدان هوایی نوکوپا -
نشین میشد آثار خسته گی عمیق
از سه ماه پیش پدید آمد. در تاریخ
شوروی این اولین بار بود که
"رهبر برکنار شده با معاذیر
صحی" باتکبه برادره مردم
صلاحیت قانونی خود را دوباره
بدست می آورد. اما گربا چف
را آتانی عهد تاء "نجات"
دادند که دستاورد ثلثی
نمیشدند. همان رقبای سابق
که نه به او بلکه به رئیس جمهور
یلتسن باور داشته و در میا رزه
دشوار علیه کمونیست های محال
فقطه کار راه درازی را یکجا طوسی
نموده بودند.

دموکرات ها با برگشت رئیس
جمهور بهشترازا و موقف خود را در
افتکار عامه تحکم بخشیدند. آنها
به مردم خالی می کردند که -
یاران گربا چف علیه او توطئه
کردند و ماتوطئه را سرکوب
نمودیم. نه برای آن که قدر
ارابدست آوریم، بل برای آن که
دموکراسی را نجات دهیم. . . .
پیروزی همیشه سرور نشاط
و بالا خره احساسات را به یاری
آورد. دموکرات ها روز ۳۱ -
اخذ ۲۲ اگست را با شور بزرگ
آغاز نمودند. پیروزندگان در
میان امواج احساسات خوا -
ستهای شان را یکی پی دیگر

به یک قرن مشعلداران پشه های
این حزب بوده است شدند. ظا -
هرا از عقب مانده ترین تلویزیون ابراز
این خواست ها چیزی بهش از امواج
احساسات چند نماینده لیبرال
تلقی نمیشد. بعضی ها فکر
می کردند که "نه" حزب کمو -
نیست آنقدر رها ضعیف نیست
که آن را بتوان با چند پیشنهاد
مخالفین از صحنه برداشت.
حزب با ۱۵ میلیون عضو و با نفوذ
وسیع در تمام دستگاهها -
کمیتا

نه یک اکت ساده و نه یک هیجان
پیروز مندان. بلکه یک حرکت
تاریخی بود. بدینگونه روسیه
برازان عظیم قدرتی که با انقلاب
اکتبر در ۱۹۱۷ پدید آمد،
خط بطلان کشید و به یک عصر
خاتمه داد. عصر انقلاب سرخ
کمونیستی که به وسوله بلشویک
هاتهد ابگداشته بود. دمو -
کرات ها به ترتیب خواستار انحلال
حزب کمونیست ملی نمودن دا -
رای های آن و قطع نشریات
روز نامه آن پروا داد که طی نزدیک



یک روز نالت انگلیسی گفت:
یک بختی گد با چیت در حال حاضر این است
که مردم ارزشش را واقعی دانند.

نوشته دو کتورف هر طنین

همزمان کودتای ناکام در اتحاد شوروی و پیروزی بران ۱۹۱ تا
۲۵ اگست - ۱۹۹۱) مدیر مسئول مجله سیارون همراه با
یک عده ژورنالیست افغانی در ماسکو اقامت داشت. وی در باز -
گشت به وطن، گزارش و تحلیل جریان کودتا و انقلاب ۲۲ اگست
را که به پیروزی دموکراسی در شوروی انجامید، گام به گام از راه اخبار
منفته به نشر میداد.
از آن جا که مجله سیارون خواننده گان ویژه خود را دارد و نیز
به خاضران که این مطلب جالب و مهم به وسعت و فراختای بیشتر
به دسترس خواننده گان و علاقه مندان قرار گرفته باشد، اینک قسمت دوم
گزارشهای مذکور را بدون هیچ تزئید و تصرفی به نشر میسپارد.



۷۲ ساعتی که جهان را تکان داد

در مصاحبه مطبوعاتی میخائیل گرباچف عصر همان روز از تلویزیون شوروی پخش شد. نیز این حدس و گمان تعویض گریه‌کننده گرباچف از حزب کمونیست نیست. گرباچف از "صدافت صوف کوم" نیست. سخن گفت و در حلقه ر بیری هم صرف به دو عضو بوری سیاسی اشاره کرد که به طرفداری از کودتا اعلامیه بی‌بازر نموده بودند. در تفرانس مطبوعاتی میخائیل گرباچف به مثابه یثانه شخصیت صحنه حاضر سیاست شوروی از وفاداری به ایدئال‌های سوسیالیستی سخن گفت. اما فردا وقتی گرباچف در تریبون پارلمان روسیه در برابر نمایندگان جمهور روسیه قرار گرفت، با تصمیم رئیس جمهور یلتسن در مورد معطل قراردادن فعالیت‌های کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و قطع نشریات روزنامه پرودا اوسا پرورز نامه‌های وابسته به کمونیست‌ها مواجه شد. در این حال گرباچف بی‌آنکه آهی بکشد به شاهد پاسوف چنین تصامیم پرخشس مبدل گردید. به نغمه رسید که دیگر صفحه‌نامه روز خورده است طی چند ساعت به دفتر کمیته مرکزی حزب که از کودتا پشتیبانی نموده بود، مهر زده شد. پرودا اجازه نشر شماره فردا را نیافت و گرباچف اعلامیه بی‌راد مورد استعفا از مقامش به حث منشی عمومی و عضو کمیته مرکزی حزب به آگاهی عام رساند. قابل تصور نبود که حاکمیت هفتاد و چهار ساله کمونیستی طی چند ساعتی درهم بشکند.

پرویز مندانه که در دفتر دموکراسی راد رست داشتند مردمان عادی بودند که از خانه‌های شان به جاده غا ریختند و با دستهای خالی در برابر تانکها ایستادند. حزب کمونیست

است. پیروان که گرباچف پایه کرملین بگذارد مرکز قدرت با مقاومت دموکرات‌ها علیه کودتا به قصر سپید روسیه انتقال یافته بود. و اکنون گرباچف صرف یک انتخاب داشت: چون حق

یستهای مانند شوارز ناسازی ویا کوفلیف این جاوان جاعلیه او ایراد نمودند و حتی ویرا به خاطر اثابه کمونیستها مفسر کودتا شناختند. به گفته یک ژورنالیست



را اشتباهات خود تریه ورطه انداخت. پشتیبانی خاموشانه از کودتا سکوت سه روزه در برابر اعمال پوچست ها و عدم درک واقعیت‌های زمان اینها همه به رئیس جمهور یلتسن ویا ران او امکان داد تا در صدور فرمانش شان برای انحلال حزب و نشر ات آن لحظه بی‌تدبیر به خود راه ندهند.

با پیروزی مندان است پس نیست های کلیدی را باید به کسانسی سپرد که "مرکز قدرت" برایش توصیه میکند و به همین گونه صدراعظم روسیه سرپرستی صدرت شوروی را به عهده گرفت و کاندید های یلتسن یکی پس دیگری اداره ماشین نظامی شوروی مانند ارد و یو-لین را به عهده گرفتند. گرباچف چون رئیس جمهور تنها مانده شایده هم با دلسردی و خشم به سخنان گوش فرا داد که دوستان دیروزی اش یعنی سنتر-

اشوروی میخائیل گرباچف در بوم قیمت دوگانه قرار گرفت. اولاً در جای پرویز مندان در کنار یلتسن و دیگران، زیرا اگر گرباچف نمی‌بود و به خواست کودتا چنان در مورد استعفا نامه خود تن در میدهد پرویز دموکرات ها کارشکنی بود. ثانیاً در موقعیت کسانی که به خاطر شور شرعایی ها باید جوابده باشند. خود را اعتماد گذشته به کودتاچیان اکنون از تقصیر خویش سخن میگوید. ولی طرف نظرات این عوامل زنده کسی این شانس را از رئیس جمهور

گرباچف گرفت تا در تصامیم خویش امروز آزاده عمل نماید. دموکرات‌ها نیز سیاستگران بدی از کار در نیامدند. آن‌ها به خوبی محاسبه نمودند که گرفتاری کودتاچیان کافی نیست. در اولین فرصت باید عقب‌گاه آن را ضربه زد: حزب کمونیست نشریات آن و ک. ج. ب. اعتراف علیه ک. ج. ب. باز همان شام ۳۱ اسدیا ۲۲ اگست آغاز شد. هزاران تن در میدان در ژینسکی به عمارت سازمان جاسوسی شوروی که یکی از مخوف‌ترین سازمانهای جاسوسی جهان به شمار میرفت حمله بردند. در برابر عمارت ک. ج. ب. مجسمه فلپ در ژینسکی بنیان گذار سازمان جاسوسی شوروی بنام چکوست‌ها که بالاخره نام ک. ج. ب. کمیته دولتی امنیت را بخود گرفت. با بلند و زرباه زمین زده شد. روز ۲۳ اگست هنگامیکه از میدا در ژینسکی - میدانکه مردم شو روی زمانی از ترس ک. ج. ب. باز آن عبور نمی‌توانستند و حتی همایان خارجی با پس‌تر جاناتا می‌فهمیدند که در برابر شان مرکز چه سازمان ترسناکی قرار دارد، دیدن نمودیم تنها ستون سنگی را که مجسمه تادیش بران ایستاده بود تماشا کردیم. در سنگیایه مجسمه بنیان گذار ک. ج. ب. نوشته بود: جلا د فلپ کم شر این همان فلپ در ژینسکی است که پدر جاسوسی سن خوانده می‌شود. فقط مجسمه در ژینسکی پارچه پارچه نشد. مردم به تاریخ سازمان



امنیتی شوروی که پشت سنگین آن از هر قلب و از هر خانه می‌گذشت چله پای صاه می‌کشیدند. ک. ج. ب. یلاردوی مجسمه جنگی در اختیار داشت. قوای سرحدی را کنترل می‌نمود و تعداد کارمندان رسمی آن به ۷۰۰ هزار نفر می‌رسید. از ک. ج. ب. حالا عمدتاً یک نام ماند است. دموکرات‌ها پیش از همه برکناری رهبران و سازماندهی مجدد آن را به مثابه یک اداره امنیت که حاضر بر سر همه و کنترل تمام زنده گی نباشد تقاضا نمودند. چیزی که امروز آغاز یافته است. ملت شوروی با پیروزی دموکراسی شمشیر دموکراسی سازمان امنیت را از فراز سر خود به دور افکند. ک. ج. ب. رفت و ترس از آن دایل شد. یک ژورنالیست شو روی گفت: ضربه به ک. ج. ب. بزرگترین دستاورد انقلاب ۲۲ اگست

است رهبران ک. ج. ب. عمده ترین سازمانده کودتای ۱۹ اگست بودند. طی دهه های قدرت شوروی قهرمان سازی با هنر مجسمه سازی پیوند نزدیکی داشت. هزاران مجسمه کوچک و بزرگ پیرا سالهای انقلاب اکتوبر چهره های انقلاب کمونیستی و جنگ میهنی را در ذهنیت عامه جاگزین می‌نمود. اما اکنون جنبش مردم راه ناپدید کردن بسیاری از این مجسمه ها را در پیش گرفته است. همزمان با برداشتن مجسمه در ژینسکی گروه های مردم میخواستند تا سایر مجسمه های رهبران اکتوبر برادر را سکوی پی دیگری فرو افکند اما شاروالی ماسکو از شهریان تقاضا نمود تا خونسر دی نشان داده و کاری نکنند که آثار با ارزش هنری قربانی

احساسات سیاسی گردد. بر عهده مردم شروع نمودند تا در پای مجسمه خاشا رهای مظلوم خود را بنویسند. د رهای یک مجسمه کارل مارکس نوشته شده بود: "مارکس! مرا ببخشید! یلتسن و طرفداران وی همزمان با هجوم به حزب کمونیست سازمان امنیتی و مقامات عالی ارد و در کنار بستن د روزه های نشریات وابسته به حزب کمونیست دو ارگان عمده نفوذ کمونیست ها پرافکارنامه یعنی تلویزیون مرکزی و آژانس تاس حمله نموده و روسای آن را برنار ساختند. آنها همچنان در نخستین روز پیروزی، رئیس جمهور گرباچف را از اقتصاد به وزیرخا رجه آقای بسمورتیخ که به نشر دموکرات‌ها خاموشانه با کودتاچیان همکاری داشت، برخدار داشتند. بدینگونه پیروزی مندان دموکرات طی سه روز بعد از پیروزی (۲۲ تا ۲۴ اگست) سه هر عمده قدرت یعنی نیروهای مسلح، وسایل اطلاعات جمعی و ارگان سیاست خارجی از دست کمونیست ها خارج شده و در اختیار دموکرات ها قرار گرفت. هنگام اقامت در ماسکو در جریان سه روز بعد از پیروزی برکودتا چنین به نظر می‌رسید که کشمکش نو بر سر قدرت وضع راد رهبر بسیار مهم قرار داده است. در یک میز مد و تلویزیونی نمایندگی از روز نامه دموکرات ها بنام "کوران" صاف و ساده پیشنهاد کرد که در برابر گرباچف در راه باقی مانده است: استعفا یا مبدل بقیه در صفحه (۹۰)

امروز صفر یا پوسنگ ۷۲۲ که فاصله یکماهه راه پیاده میدان پایتخت و بلخ را تا چهل دقیقه کوتاه ساخته و انسان مسافر را به پرنده می مانند می سازد که مجبور نیست حد اقل یک پام تا شام با عبور از ارتفاع سالنگه سفر کند. وقتی هوا پیمایال گرفت پایتخت از هوا پیمایا تمامای خاص داشت. شهر و خیلی به هم چسبیده و خانه های به هم بغل داده حکایت قدیمی صمیمیت مردمان قدیم را به یاد می آورد. که خانه های شان با هم بود و دروازه می می را می ورود داشت همسایگی و همپربانی بود. آنان هم دیگر را نمی گشتند و اگر ضرورت میشد بخاطر هم تا حد کشتن قربانی میدادند اما حالا ؟

نشت

پسودن پل هوایی در چهل دقیقه و خیلی هم ساده میسر نمیشود. زور زور لا زم دارد تا پس از زحمت فراوان تکست بدست آوری و سپس لا اهل برای پروازی که ساعت یک بعد از ظهر صورت میگیرد. صبح وقت به ۷ بجه در برابر سپاهان تلا ش دست به ادب و احترام ایستاده باشی و فقط فاصله پوسته امنیتی و تر مینل که کمتر از یک کیلو متر است و دو ساعته راه است. اگر بار و بسته باشد مملعی هم به همراه و تا آنکه به شهر مزار شریف میرسی و معجزه را تماشا می کنی که یک هواپیمای مسافر در یک بین ۳۰۳ با مال و آل باید به شهر بروند. به کسی چی که مسافر چی حال را از سر می گذراند و اما برای مسووب این مقامات و تیز رفتاران اما ده

در شهر دعا

سیر وسیل عاشقانه شهر و دل رابه نیاز و دست رابه دعا میخوانند. بارگاه مولاعلی (رض) مزدحم است. موینان به دعا آماده اند و گنبد بلند و سینه بزرگ برای شنیدن فریاد هادا رد. قران میخوانند دعا میکنند

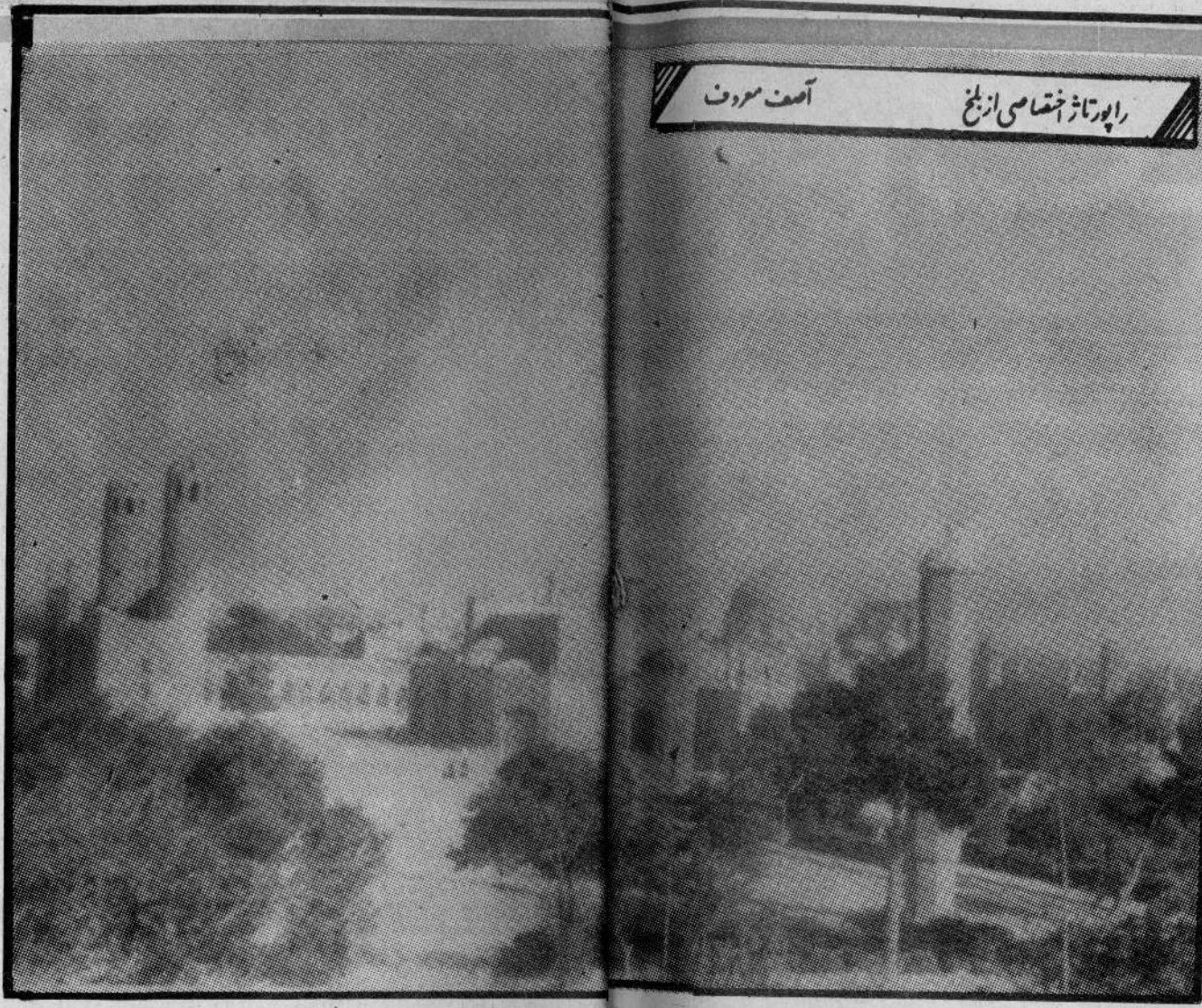
وسنه هیواری سازند تا خدا بگره صمیمت را دور کند و همپربانی را جاری. خدا بزرگ است (الله اکبر) و مودن به نیاز فراخواند و اینجا همیشه دعا ست و اینجا همیشه به دعا می آیند و مردم می راکه جنگه اند و هکین ساخته و همینجا می آیند و در مسجد و مزار و ستان خدا تا در حضور خدا ایستاده بگذارند و تو به

مردم دیروز و امروز

دیروز اینجا مثل هر جای دیگر مردم می بودند و فکری نداشت سیاست بودند و کاری نداشت. شتند که کی در دولت و حکومت است و لقمه نانی میخوردند و خدا را شکر میکردند. جنایت کم اتفاق می افتاد و مردم از سفر های خود یک عمر قصه و خاطره داشتند و گاهی ناپ تین خا طره میخورد با سارقان و رهنزان مسلح بود ارباب و دهقان نظم و را مقرر میکردند و عده یی در شهر در سایه قانون مدنی زنده گی داشتند و ظالم و مظلوم نبود و اما مشهور نبود و کمتر کسی جرئت داشت کسی را بترساند و اگر دستی به قتل آلوده میشد و در سراسر کشور خبرش می رسید و او منفور و مقهور می گشت مصری ها در حقینده گان آمرزیده یاد داشتند داشتند: "من کسی را ترساندم". اما امروز کمتر کسی خواهد بود که روز جزا از زیر آمرزیده گان به حساب آیند. حرمت و رفعت زنده گی را و موی از سخنان مردم فریب و همچون مقوله "حمله و دفاع" در نبردهای مشکوک و مغفوب و لکه دار ساخته است و آیا امروز تعداد سارقان همانقدر است که باید از آن بخاطر می حکایه شود ؟ امروز ارباب وجود ندارد و یعنی فرغ می کنیم ظالمی وجود ندارد اما در عوض فکری داران زیاد اربابان و حاکمان جدید اند. مالکان ایدئالوژی آنها این که خود را حق داد و اند به جرم زنده گی و نفس آدمی دست دراز کنند و مقام قضاوت بی عدالت تکیه زد مانند

راپورتاژ شخصی از بلخ

آصف مرادوف



در شهر مولای عشق در تاجیکستان امسال هزاره های گشته بود

روانم را حثایت دختری که در حومه شهر قطعه قطعه شده بود و کوچک ساخت. بلی و ترسیدم. آیا آنجا خدا حضور داشت تا آنها می ترسیدند ؟ اینجا و آنجا :

مردم را جنگ سرد رگزیان کرده و شهر و آن از حمام هشواره سودا زده و بزرگ بود کوی مردم خندیدن را سالها ست که فراموش کرده اند و هنوز حکایت تلخ از اژدهای دهفت سردارند که هر سال دو شهزاده بخت شهر را به قربانگاه میخواب ست و حالا جوانترین مرد را. هر خانه مسافری و هر سینه شهیدی دارد. گرچه جنگه از نفس مانده اما بجالی برای نفس مردم نیز نماند است. اقتصاد ویران است و کسی مسوول است چیزی را نمیتواند بگیرد و همه چیز را باید از نو ساخت. گفتند والی ها و مقامات حقش گذشته نداده و آیا مقامات موجود قادر خواهند بود و کاری انجام دهند ؟

چس نیست ؟

اگر همه نبود ها و کبود را نگوییم و لا اقل اگر نگوییم که اسان در تاجیکستان سوزان و شهر خیلی تشنه ماند و دین بزرگ بردوشم باقی خواهد ماند. تشنگی تاجیکستان زمین بلخ را تلخ ساخته و مردم را به جستجوی آب کوزه بردوش. آب در شهر نیست. چاه های عمیق که با حسن نیست حفر شدند و متأسفانه در برخی نقاط نتیجه منفی داد و چون چاه های منازل را خشکانند. در شهر ۱۷ حلقه چاه عمیق فعال است که کم است. بخش ملل متحد و ده همکاری داده است و اما مشروط به همکاری حکومت تاجیکستان. به یاد مردم قدیم که نهی از آب آورده بودند و پامپ لاین آب را تا دروازه شهر رسانند اما پیش از بیست ساعت جان نداد و گفتند برای آوردن آب به تمل ضرورت است و اما مردم میگفتند اگر تمل باشد همان بهتر است

به آب کاری نداریم و ولی هر دو نبود. امروز که شهر مزار به وکی از با آینده ترن شهر های کشور و چهره عوض می کند و حکومت باید در حل این مشکل هر چه ضرورتی اگر اقدام کند هم ثواب است و هم خرابا.

وضعیت موجود میهای شهر که سالها پیش آنرا بدست ام خلی کم تغییر کرد و است یعنی در شهری که جنگه جدی وجود نداشته و نیز کاری نشده که حساب شود. مردم به رهبری جدید در ولایت و شایرالی امید فراوان بسته بودند و که اگر آنان کاری را که دیگران انجام نداده اند و انجام بدهند. کم کم در باره قاطعیت و جدیت صحبت میشد. یکتن از قشود و ندان که از کود و برق آمده بود گفت (مادر گشته به مسوولین میگفتم: رشوت بگیرند اما کار هم کنید اما آنان چور کردند و کار نکردند و حالا اگر راست را بگیریم اینست که باور کم شده و ولی باز هم امید وارم مسوولین جدید کاری کنند که گذشته تلخ کار نکردن ها جبران شود. شخص دیگری که میگفت و شاعر ست و در گذشته عضو حزب (حزب حاکم بعد از ۷ شور) بوده است گفت و "چون مقام در اینجا برای یک قرن یک خانواده را تاهمین می کرد و در بلخ جز بیانیسه انقلابی و چیزی دیگر خاطر نداریم که از جانب مسوولین انجام یافته باشد و کو آن عمارت و سال ختمان عام المنفعه و یا فابریکه جدید و زمین بایر که آباد شده باشد و کی که معلوم میشد خیلی از مقامات حاکم در محل تاراحت است گفت و والی ولایت و در صفحات شمال) در فابریکه بی در تاهکتد شریک است در کابل و مزار نزدیک اما مقام بلند رتبه حکومت سابق هیچ اطلاع در مورد او راجد نمیگرفتند.

شهر وند و میگفت: "مسووب این امورات خودشان موجب بلند رفتن قیمت های شدند و مثلاً اگر بر آورد یک پروژه دو صد میلیون تخمین میشد تو به لاله صدفه برگرداند

رادیو شنیده اند، اگر د ر عوش با همان مصارف بر نامه های هنری و تفریحی داده شود خیلی موثر است و انتظار بود د رین مورد د رمركز تجدید نظر نمایند و دادن خبرها رتبه ها از مرکز به شیوه فعلی بمعنای ادامه همان کارهای سیاسی گذشته است که نه به درد سیاست می خورد و نه به درد مردم.

فراموش نکنم نشریه های مرکز نه انجمنی نه هیولی و نه هیئت حق تا یکماه هم به وزارت فرهنگ نرسد.

و بالاخره

پرسش های زیادی در شهر وجود آن وجود دارد که اگر جنگه فتنه میشود و چگونه مشکلات اقتصادی حل خواهد شد؟ بحاله پروژه های آبرسانی و ساختمانی نمرات مسکونی آبادی زمین های با پرتوسمه تجارت و زراعت را شخص و الی و شاروال که جدیداً توظیف شده اند چه طور حل خواهند نمود؟ من در میان صحبت های مردم بعضی نام ها را زیاد می شنیدم که می گفتند اینها کار می کنند و جدی هستند.

به قیامندان این راتنی شمال و نمن امنیت میمان سیاستمداران و ی، غارنوال و گارنوال، معاون اول شاروالی و تازه در باره والی و شاروال چه می شنید زیاد بود.



تورست هامیا بند

گفته شد و بیشتر از سه ملیون تورست از تاجکستان و ازبکستان قصد سفر و زیارت برای حد اقل مستقار و شب به شهر مزار شریف را دارند اما پذیرایی از این مهمانان عجالتاً ممکن نیست زیرا هتل و مهمانخانه های شهر اندک و نامناسب اند، حتی دفتر ولایت و شاروالی در تعمیر یک هتل جایگاه ست و طی سال های گذشته کس به فکر تعمیرات تعمیر برای این دوارگان نوساز نبوده است. آیا ممکن است این پروژه که میتواند اسما را زیاد جلب کند مورد توجه قرار گیرد؟

تلویزیون یگانه تفریح

درد فقر تلویزیون بیشتر از شمار انگشتان دست، کادرها وجود ندارند، اما خیلی با دلسوزی مواد برای نشریات تهیه می کنند و حتی امکانات شخصی فلم ها را ترجمه نموده و با کمره های غیر رسمی مواد نشراتی جمع آوری می کنند مردم به عنوان یگانه محل تفریح و سرگرمی شبانه فقط تلویزیون را دارند. متأسفانه بنا بر توصیه مرکز خبرها و تبصره ها با مصرف خیلی بلند از طریق دستگاه شمشاد برایشان داده میشود و درجا لیکه آن خبر را مردم قبلاً از

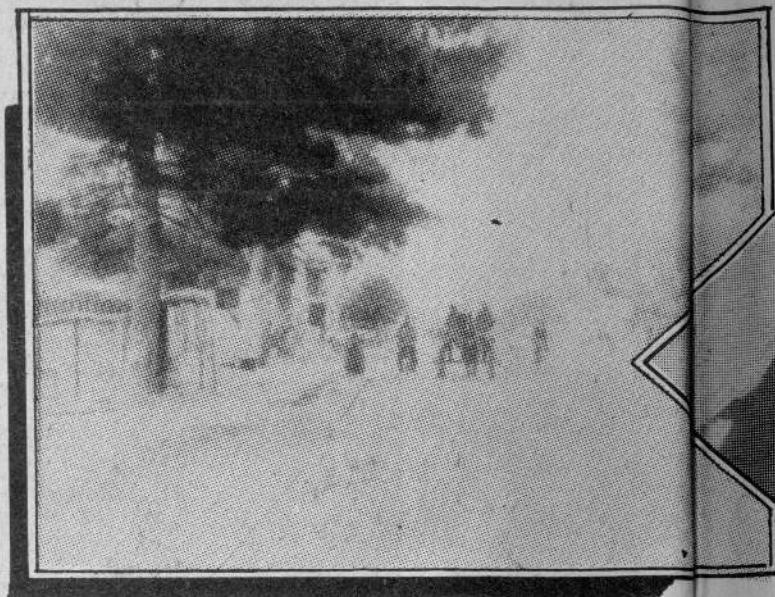
می آیند قدرت خرید بلند را دارند و بعضی از قطعات قومی نیز از زیره شروتمندان به شمار می آیند عدد کمی از ماورین ملکی نظامی که در مقامات آب و شان دار کاری می کنند نیز مانند تاجران قدرت بلند خریدار هستند اما عده دیگر پریشان بودند و شنیدیم برخی از آنان بعد از وقت رسمی به کارهای روز مزدی می پردازند و خشت می زنند و ازین قبیل ۵۰۰۰ زهرا مواد کوپونی شان نیز بموقع نهر میسد.

د رمورد تیل مشکلات وجود داشت و هر گیلن تیل تا اخیر ماه سبیل به ۲۰۰۰ افغانسی ته فروش شد اما توافقی مزد هم ادامه داشت معلوم نبود از کدام چشمه دور از چشم تیل بدست میارزند.

پرداختن به این مساله مجال مناسبی نیاید و به همین علت د رمطیوعات و راد یو تلویزیون انعکاس نظریات بازو انتقادات تند ممکن است هم برای نویسنده گان و هم برای مسئولین درد را پیچید کند.

خبر سازان

بازار همیشه مزد هم به نظر میرسد فقط مارکیت های جدید اعمار تاجران کی شهر را رنگ می بخشید و وضع حاصلات بد نبود و خبر بوزه فراوان و رزان میسر بود و معادل یک سیر آن تا سصد افغانسی فروش میشد گندم گرانتر بود و گوشت حد و د ۱۵۰۰ افغانسی فی کیلو و ورنج تا ۳۲۰۰ افغانسی یک سمر عرضه میشد و دیده میشد مردم مانسی که از روستاهای حومه شهر



پوهنتون دوشنبه در تاجکستان ایجاد نموده بود اشاره کرد که نتایج خوب داشته است فعلاً د ر بلخ ۵۰۰۰ امحصل د ر پوهنکی های ادبیات و تاریخ اقتصاد و زراعت درس میخوانند. با محصلان درادیتوریسم ملاقاتی تنظیم نمود و ویرامون ضرورت نشر مجله میاورن که چهار سال پیش آغاز شد و نیز د رمورد وظایف بعدی مجله اهمیت آزادی بیان د ر شرایط د مکرر اسی صحبت نمود و انتظار داشتیم یک بحث راه اقتصاد با نظریات در حد و صرفاً فعالیت اخنکی مطرح شد اساساً به نظر رسید که سخن گفتن از آزادی بیان و د مکرر اسی د ر شرایط امروز د ر راز مرکز هنسوز یک پدیده غریب است چرا که د ر آنجا د رمیان د و میله تفنگ

های بزرگ روشنفکری اند و برغم آنکه ایجاد پوهنتون های متعدد در ولایت مختلف کشوره نمودی از انکشاف و توسعه تعلیم و تربیه است اما مشکلات موجود پوهنتون ها و منجمله در کابل از نظر امکانات تخنکی و کادر ها سوال بزرگ است. د ر بلخ سه سال پیش پوهنتونی را افتتاح کرده اند و فعلاً در تعمیر لوله تخنیک نفت و گاز و شب روزی گذراند گفته شد زمینی را که شخص د ر اعظم ایجاد ریسار اسدال تهداب گذاشته و دوباره از ملکیت پوهنتون بهرین کرده و د ر دشت علی چو پان زمین دیگری بدسترس قرار داده اند. محترم شهر آقا جرئت رئیس پوهنتون بادلسوزی خاص نسبت به آینده پوهنتون سخن میگفت و وی به روابطی که با

دست دولت و مجاهد کروگان مانده است معمولاً در مقابله میان این دوه کروگان ها قربانی میگردند و آیا کفایت نمیکند؟ یکم ملیون کشته چه قدر است؟ به حکم فلان نظریه فلسفی و راهی نبود و جز اینکه همه همان آن بوجان و کور و کوشوند و حالا مگر امکانی نیست که در زمین بزرگ و آسمان بلند خدا مومن بمانیم و فرزندان خود را بزرگ سازیم و خانه خراب را آباد زمان و زنده گی چانس را به کسی می سپارد که از بند تفنگ بدر آید و فاهیم کشتن و کشته شدن یکجا با میله تفنگ پیور شده هر دوازده نخواهد داشت. کسی دیگر که با هم ملاقات داشتیم گفت: "بهتر است کار به اهل کار سپرده شود و نه به اهل بیت".

ملاقات د ر پوهنتون

پوهنتون ها د ر جهان و کانون

میگردند و قراردادی آنها به چه هرصد ملیون تخمین کند. اگر قطعه قومی پنجمد سرباز فهرست میکرد و میگفتند [نخبر تو یکپزار سرباز داری]...

شهر وند دیگری که محاسب یک تجارتی بود گفت: "پروژه فعلی تشویق برنامه مشیبتن خصوصی یک پروژه سیاه است و زهره بیج قاعده و اصولی وجود ندارد. یک تاجر د ر یکسال میسارد ر میشود و در مقابل ملیون ها نفر گرسنه و در بد رطویشال تاجر یک شیشه لیمه را به ۲ افغانسی و ۲۵۰ پول خریداری کرده اما آنرا به ۲۵۰ افغانسی بفروش میرواند."

به گفته یی دیگر

جنگ مردم را د ر فاصله د و نقطه آتش و د فاعله د و انفجار د چار حادثه و وحشت گردانیده است و زنده گی د ر فاصله د و انفجار به قول یکی از شهر وندان "مردم د ر



بودند. دیگر در فیلمهای شعلی
امر-اکبر-انتونی و شمار دیگر
از فیلمهای سه تاییها تبدیل
شدند.

از آنجا که کرکترهای فیلم
ایجاد تصورات مردهاست،
کتاب اصلی هنرپیشه هادرسنهائی
خنده عبارت از آغاز استفاده از نقش
آنها به مثابه وسیله آشنا شدن
نشر و تالیف برای زنده گی کردن
توسط تمثيل میباشد. اکسراو
چنین میکند. این مساله در
مجموع ناممکن بودن عشق را
در جامعه هند برای یکسوف
میسازد. چنانچه تمایلات جنسی
در درون اجتماع اجتماعی ماقصا-
دی مافار دارد. همین موضوع
باعث تبااهی یک تن از هنرپیشه
های خدایی با استعداد ماکردید
که خداوند آن را برای ماحفصه
داده بود. این هنرپیشد و ن
شک میثاکما رست. اکنون تقریبا
تراثی او در عصر جدید جو-
ادت در زنده گی یک هنرپیشه
دیگر تکرار میشود. بلی ریکا
میکوید:

همیشه در احساسات عظم را
از دست داد. به آنچه پا-
یان عشقی داشته باشد، معتقد
نمستم.

بقیه در صفحه ۸۲

شان با هم پیوند ناگسستی دا-
رند. با احترام حرف زده ایم.
دلپ- ماد هو بالا راج کیسور
سرکس، گردت- و خیده.

دیوانند و نریا هنوز هم در
خاطره های مانقش بسته اند.
البته این مساله با فیلمهای که در
سالهای قبل از هفتاد ساخته
شده متفاوت است. چنین
فیلمهای عبارت اند از: زنجیره
دان، قربانی و نقد رکاستدر
که در آنها مکس به گونه ای
اجتناب ناپذیر با حوادث و چار-
جنگالها (مردانه گی) پیوند
دارد و بیشترینه درامه ها و جو-
ادت از تفوق و تسلط یک جنس
بر جنس دیگر منشا میگیرد. به
این ترتیب قهرمان در دفاع عام
و نام از جوانین جامعه و دولت
میراید. سمبولهای قدرت نا-
برابر در چنین فیلمها یاد تئانه
آشکار شلتجه ها و شهید هاد ر
جهت پیشرفت بالقوه تجار و زها-
شد و یا شاید هدف استفاده
نادرست از برهنه گی دختران
و یا نگاههای دزدانه آنها
باشد.

هیچ کدام از فیلمهای نوع بالا
جای شک را در مالکیت مرد باقی
نمیگذارد. یک جوهر پیسر-
دختر که بشتابه بیت تراشید شده

خاطره های اخیر از هنر-
پیشه های فیلم را صاف و ساده به
خاطر دارم. ماد جو بالا ر-
کس، نیمی، نریا و بیثا رای
شمه ی شان زیبا رویان بی-
همتا یی بودند که فقط حماسه-
های عشقی و تراژیدیهای زمان
را آفریدند. آنها ستاره های
بودند که به انسان، خداوند،
گلها و کودکان عشق میورزیدند.
شور و هیجان پیرای آنها را میتو-
ان در عقب موسیقی پر شکوه
شان مشاهده کرد.

تابه سالهای شصت فیلم-
سازان ماعلاقه مند تجسم عشق
دختران بودند. برای آنها
دختران منبع فرو نشاندن عطش
شهوانی به شمار میرفتند. این
مساله روابط متقابل را بهی-
شقان ایجاد میکرد. آنها یکد-
یگرشان را میشناختند، برای عشق
میزبستند و برای عشق میوردند.
قهرمان، بدون احساس خوا-
ر و زار شدن نمیتوانست با اعتقاد
تمام خود را به معشوقه اثر را-
کدار و معشر اش نیز با همان
گرمی پاسخ متقابل بگوید.

درستایش او واژه فیلم آئینه می-
مشد که با عظمت و شکوه عشق
خود را در آن میدید.
ماد رمورد آنها یی که نامهای



برای یک فرد
عشق شمع
از زنده گی آزاد
مگر برای یک زن سفید
زنده گی او شد

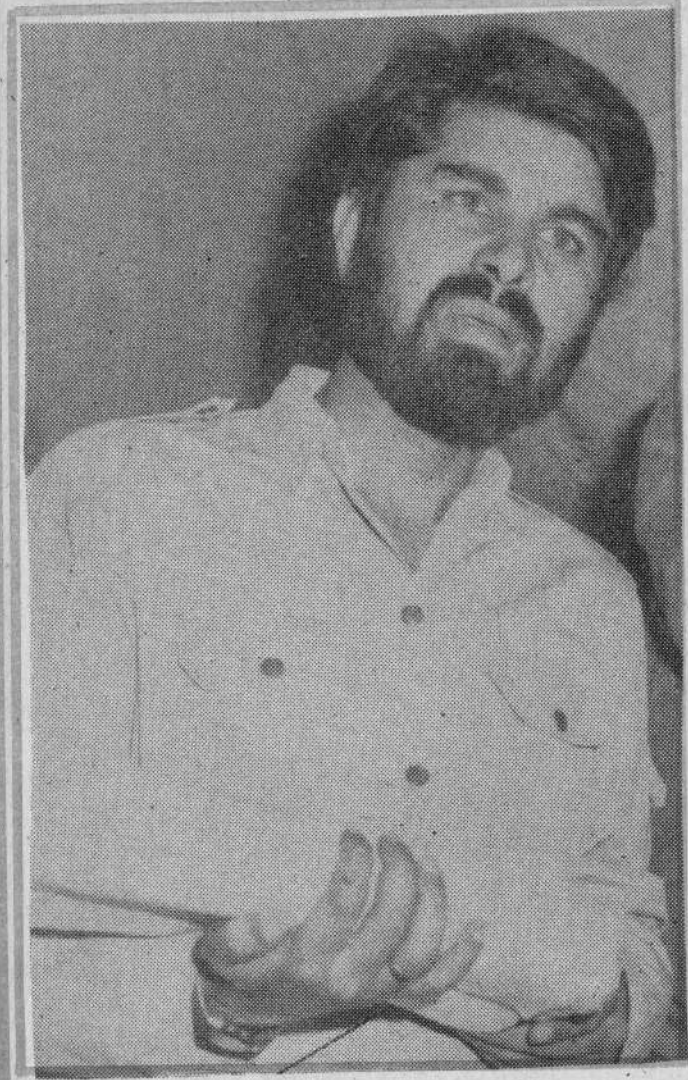
هدیه های

شعلی



نکته‌های سربال که باید دید

نوشته: گورگشج



چون هرگز مختص برای شهر کابل نبوده است. - آنگونه که قبلاً نیز گفته شد انتخاب کرکترها در موارد بسیار خاص دقیق و مناسب نبود. مثلاً نباید جهت اجرای نقش پدر یک خانواده مدون چهره‌ی بدون اندکترین پیشینه شریک شریک بود. - جاداد دشنامها با آنکه از متن زنده گی گرفته شده باشد، مطابق نورمهای هنری سناریو نویسی نیست، چه در متن زنده گی هزاران نوع کلمات زشت و دشنامهای گوناگون وجود دارد - که نمیتوان توسط آنها به پیکر رپالیزم زینت بخشید. - محنت و تلاش همه دست اندرکاران سربال که نمایانگر پیکرانه گی محبت و احساس آنها در برابر هنر و جامعه میباشد، از هرگاه ستودنی و پایسته ای جز گزاری است. - امیدواریم آفرینندگان و هنرمندان خود ما همواره باتهمید همچو نمونه ها هنر اصیل خویش را در انبوه آشفته بازار هنر بیگانه و بازاری که به سوی سوادت مبرود به هنر پذیران به باز شناسند.

نه از تشبیل باز یکران " به - ویژه شادگل " - نشان دادن تفاوت ششرونده نه تنها در برخی از فلمهای صد آغاز بلکه تقریباً در تمام کشور های یک شگرد سینمایی شده است. اما شادگل را مبرر تقلید زدن از صد آغاز بسیار زیاد دور از انصاف خواهد بود. - بهمورد نخواهد بود اگر از توانمندی هنری مننون مقصودی در نقش شاد گل روستایی به مثابه یکی از ویژه گهای منحصر به فرد ایمن سربال یاد شود. (بدون شك تگانه درونی حرکت پیشرونده این سربال در هماهنگی کامل هنرمندان نهفته میباشد.) - با در نظر داشت بضاعت جامعه فرهنگی ما و امکانات تشد کونپدی زوی اولین سربال افغانی است که توانسته است از دهان عامه رابه خود مسطوف سازد. - نیازی از کاستی ها: - در سربال قسمتی از صحنه ها زاید و فرعی اند که میشود از آنها صرف نظر شود؛ طو ر مثال برای یک روستایی مداری را کرد هایش تازه گی ندارد

نکته‌های سربال که باید دید

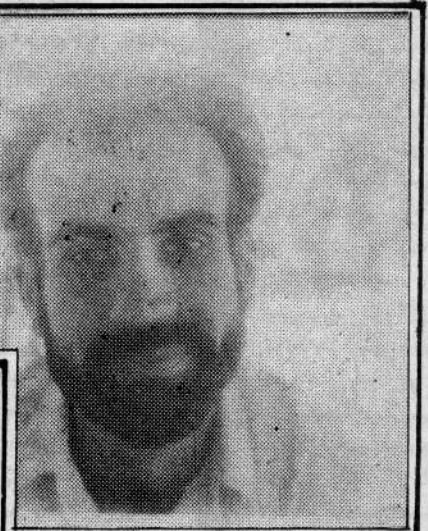
- یکی از موزنه های غیر قابل انکار سربال د کونپدی زوی داد. شتن جلوه های هنری اصیل و ژرف افغانی است؛ مثلاً از انتخاب کرکترها که تقریباً همه به جای خویش مناسب و یگانه اند، تا طرز صحبت کردن افراد هرکس به زبان معیاری و دقیق خود حرف میزند (حتی لاله - هندوی فالهین در نقش فرعی اثر). - سربال یک محصول پسره اصطلاح پرستاره است. تعدد قسمت زیادی از هنرمندان نیز در سنگینی آن نمیتواند بی تاثر باشد. - این پرداخته کمیدی افزون بر وظایف سه گانه اجتماعی هنر، در هر بخش فراهم آورنده اسباب خوشی تماشا چایان بوده و با تمام قوت خنده را - پیشکش نموده است، که به هیچ وجه قابل فرو گذاشت نیست. - سربال در تمام ابعاد جاری خوش به دور از هر نوع تاثیر پذیری و تقلید گرایی است اگر به عمق افواغات مبنی بر تحت الشعاع "صد آغاز" - دن توجه نماییم، روشن میشود که این وجه اشتراک قسمی از یگانه گی محتوی منشاء میگیرد

فقدیه مسوری سربال د کو - ندی زوی که تمام صحنه ها و حالات به گونه مستقیم یا غیر مستقیم به دورادور آن میچرخند عروج و ارتقای تمایز و تضاد الف میان زنده گی شهری و روستایی به سوی یک اوج است؛ که بر - خلاف شماری از تیوریهایی - جامعه شناسانه سخن به تضاد و آشتی ناپذیری جانب هانمیر - سد. - روستایی اندیشه گرفته، با دنیایی از امید و آرزوی برای به شدن زنده گی به شهر می آید. - بقیه سرا پا قصه - قصه ساده دلی روستایی است که در هر جلوه اثر رنگ دگری دارد. - به گفته پیشکسوتان، هنر سر - منحیت یک پدیده واحد القاء شونده با روستا و روستاییان همان انس و الفتی را دارد که روستا و روستازاده کان با - ستر. - انشاء میگویند که هیچ آدمی تا این حد ساده بوده میتواند چنانچه شادگل " کرکتر مرکزی - سربال " نمایانده شده است. - خوب صرف نظر از این که یک اثر طنزی کمیدی، مبالغه و فانتیژی نقش تهادی دارد، حرف بین خودمان باشد، مگر همین اکنون افرادی از همین قماش را در جامعه "خویش سراغ نداریم اگر از نمونه گز - ینی بنا بگذریم، ناگزیر از اضا - ره به چند نکته زیرین میا - شیم: - برخی از ویژه گها:

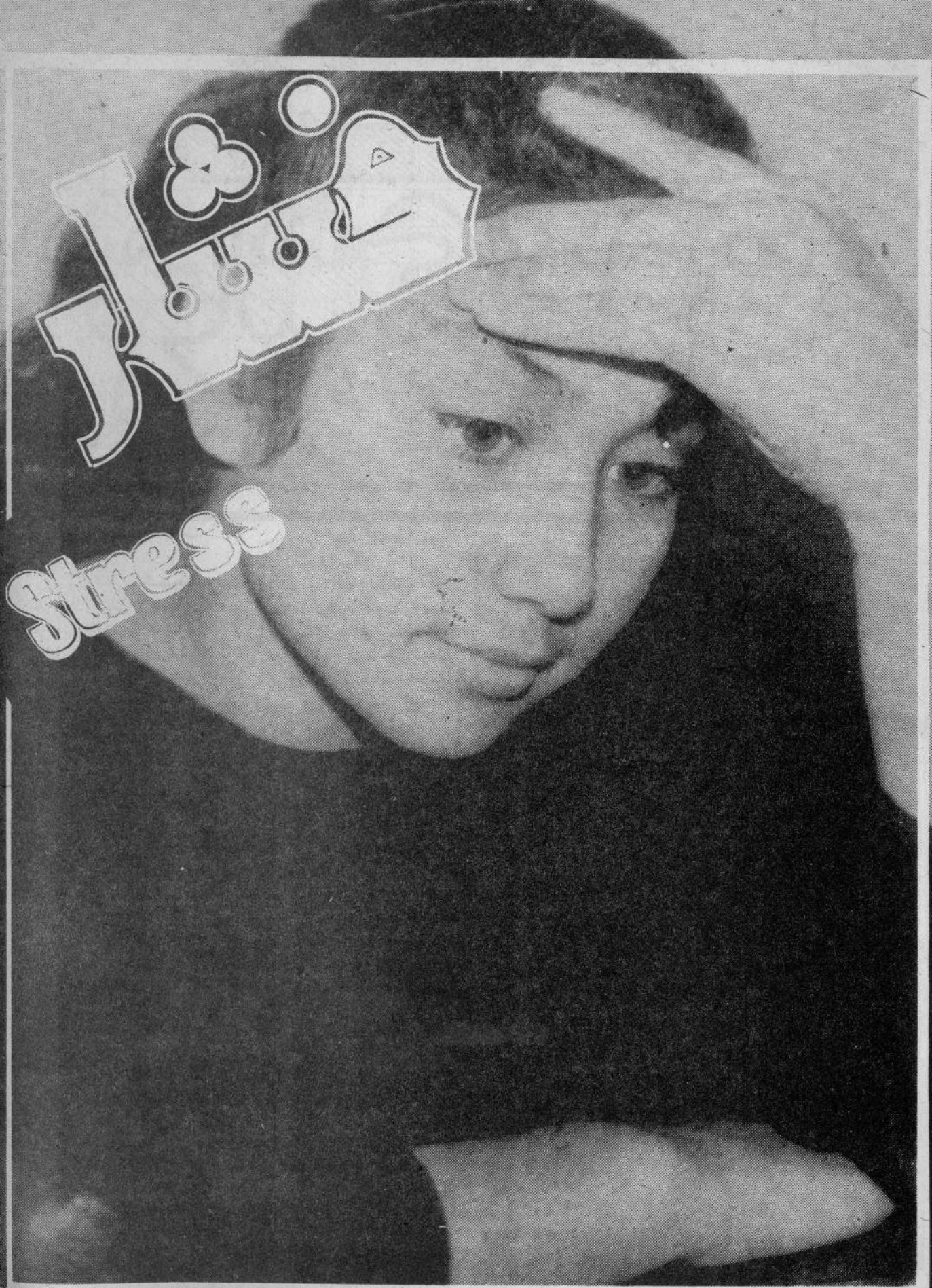


محصول عالی و ستودنی که هرگز نظیر آن تاکنون دیده نشد. - هیچ، هیچ، هیچ. - اینها بودند نخستین جملا تی که فردا و فرداهای نما - یشر اولین سربال تلویزیونی د کونپدی زوی در میان محافل

- سربال زوی نه یک پدیده هنری بلکه سرا پا پرخند و ابتذال بود. - در این سربال هم شهری ها و هم دهاتی ها تو همین و تحقیر شده بودند. - سربال د کونپدی زوی یگانه و اصیل ترین پرداخته واقع - بهمانه جامعه افغانی بود که در آن حقیقت های انکارنا - پذیر زنده گی خود ماروی پر - ده تلویزیون انعکاس داده شده بود. - سربال هر به بود صد بار جالبتر از فلمهای بازاری و تجا - رتی است که تماشا چایان افغا - نی خوش را از لحاظ ذوقی بدآموز کرده اند. - سربال به دختران کابل اهانت به رخ کرده بود. - سربال یک تمسخر بهیو ده بود. - اولین سربال افغانی به هر نوع استقبال می ارزد، به خاطر اینکه واقعا یک پدیده هنری بود. - سربال به هیچ چیزی نوا ارزد. - روستایی فرد



یک محصول عالی و ستودنی که هرگز نظیر آن تاکنون دیده نشد. - هیچ، هیچ، هیچ. - اینها بودند نخستین جملا تی که فردا و فرداهای نما - یشر اولین سربال تلویزیونی د کونپدی زوی در میان محافل



قلب ما، جنگلی می‌کند. حالت فرسوده و اذیت کننده روانی با تنه‌ها نامعلوم، ناراحتی های مجهول غسته کی می‌رسد. آری بروز انواع خاطره های ناامیدی گذشته و.....

آیا این حالتها نشانه های کداهماری پنهانی اند؟ آیا در دهه پنجم تعداد هیجانات و وقعات بسیار زیاد چشمگیر نشده است؟ چرا با چنین حالتها بی دست و کمرهای می‌شویم؟ راه پسر و رفت چیست؟

باری بهتر خواهد بود پیشتر از پاسخ به این پرسش‌ها بدانیم که مجموعه این روند ها چی نامیده

استرس ما کی تظاهر درونی بدن را متحمل می‌شود

می‌شوند و چی گونه عمل میکنند. * * * با وجود آنکه برای بهمان چنین حالت نام فضا رهای عصبی زیاد مناسبت دقیق ندارد با آنهم آنرا در برابر واژه stress سترون برگزیده اند.

سترس به مفهوم امروز من آن، تقریباً در حدود هفتاد سال قبل شناخته شد و تاکنون تعریفها و تعبیرهای گوناگونی

بارها دید و شنیده ایم که دوستان و نزدیکان ما گفته اند: امروز دلم بسیار تنگ است. امروز خدایی خسته است. هیچ کاری نکرده ام اما بسیار زیاد ذله و مانده استم. دلم به هیچ کار نمیشود. نمیدانم مرا چی شده! کجا گاهی به خودمانیز جا لات مشابه دست انداخته و یک نوع احساس ناآرامی گسکه یک ثقل غیر قابل تحمل که روی

از آن صورت گرفته است. آنچه که اینک در محافل علمی پذیرفته می‌شود است و بهمانست که دکتور هلمه ناکانی سترون روانشناس بر آوازه ایالات متحده آمریکا در مورد اظهار داشت است.

stress عبارت از نیروی مغلوبه سیستم متعارفی معیاری عضویت انسانست. یاد زبیر داشت دستگاه منسجم فزونی لژیونیک با تمام مکانیسم های دفاعی بدن در مقابل فاکتور های اذیت کننده، مزاحم و آزار دهنده محیط پیرامون از قبیل: ۱- سنا به سامانی روند های معاشرتی: ترس، شکجه، تهدید، ید، تجاوز، فوب و.....

۲- نابه هنجاری های غیر معمول زنده گی: گرسنگی، تشنه گی، خسته گی، فقدان امنیت، ظلم، اقبال، تحقیر و توهین و... ۳- عوامل برهم زنده تما: دل روانی، صحن: برخی از بیمایهای ناگهانی، تروما، پناه، اشتباهات کاری، دستورهای تحمیلی.

۴- فضا و اتمسفر غیر عادی زندگی اجتماعی: بحرانیها، جنگ، قحطی، آفات و مجسمیت های طبیعی سیلابها، زلزله ها.

که عوامل فوق پراز برهم زدن روال معمولی صحنه عصبی یت به تدبیر و آهسته گی ویا در برخی موارد به گونه نا گهانی منجر به پیدایش هیجان می‌گردد و اما هیجان چیست؟

هیجان عبارت است از برهم خوردگی اعتدالهای روانی تا شی از دیسجایج غریزادی انرژی مراکز حیاتی کنترل کننده دماغ و روان که منتج به دگر گونی فعالیتهای صحن تا مرجع شد می‌گردد. این حالت تسوای با تغییرات و تحولات جسمی قابل درنگ از قبیل لرزش اندام، پریده گی رنگ، خشکی دهان و گلو، بی اشتها، بی اختلا لات هورمونی بوده و عکس العمل های ثابت و اجباری را بر روی مکانیزم های دفاعی و خنثی سازی لژیونیک عضویت انسانی تحمیل و ایجاد میکند.

در حقیقت میتوان گفت که هیجان تبار و تظاهر بیرونی حالت پیشرفته آزرده گی روانی عاطفی و نوعی سرخوردگی گسی منفعله است که در آن انرژیهای ذخیره ای بدن و سمها به مصرف رسیده و لذا اشد پدیدار به سستی و خسته گی جسمی منجر میگردد.

چنانکه اشارت رفت سترون نظم درونی بدن را به درجات مختلفی مختل می‌سازد. شماری از عوارض عضوی ناشی از سترون در رقصهای مختلف بدن قرار ذیل بر شمرده میشوند:

۱- تند گی نبض، کم و یا زیاد شدن فضا ر خون، اختلال ریتم قلبی، و دردهای قریب القلبی.

۲- سوزناخ، هاضمه، پسر، اشتها بی، پر خوری، دلبدی، استفراغ، زخم معده، قیضیت مزمن، اسهالات و کولیت.

۳- سردرد، بیاض، احساس فضا ر در سر، احساس شدید خسته گی و اضطراب.

۴- تند تند نفس زدن، نفس تنگی، استمنا و تشنج پیرانش ها (قبضات تنفسی).

۵- سرخ شدن صورت، پریده گی رنگ چهره، سبخی شدن موها، عرق کردن غما، رش، ریزش مو، اکزیما.

پایداری در برابر فشار روحی، مقاومت در برابر فشارهای روحی، پیش از همه وابسته به دو عامل است:

۱- درجه شدت و کثرت وقوعات تسلسل و سرعت هجوم سترون ها.

۲- ویژه گی های مختلفه فرد و از قبیل سن، جنس، وضع جسمانی، پیشه، وضع اقتصادی، پیشینه زنده گی، فردی و خانوادگی، ارشیت عادات و سایر خصوصیات فردی (ممکن است نوع معنی از فشار برای یک شخص نهایت فرمایند و شکانند هنده، در حالیکه برای شخص دیگر دارای کتیه اهمیت و ارزش باشد.)

بقیه از صفحه (۸۲)

است که آن را می‌شود خامی تنهایی‌های
د رزنده گی بخوانم.
* در کدام حالات بهتر و بیشتر برای رقص
آماده می‌باشید؟

دستش را زیر زنج گذاشته چنین می‌افزاید:
- رقص را که ما می‌آموزیم اگر منظم و شمار-
دهه کار شود می‌شود در حالات نا آرامی
هم همان حرکات را اجرا نمود اما باید
گفت زمانی که روی صحنه یا استیج می‌رویم همه
نا آرامی‌ها را فراموش می‌کنیم. در آن زمان
تنها من می‌باشم و رقص و تماشاگران.

* درباره رقص کلاسیک چی میدانید؟
نگاهش را به صفحات کاغذی که به دستم است
دوخته می‌گوید:

با رقص کلاسیک چندان آشنایی کامل ندارم
اما بیشتر رقص محلی تاجیکستان را آموخته
ام و خوش دارم.

مهرم چگونه رقص را می‌پسندی؟
تجسم نموده می‌گوید:

- با آن که تاجیکم اما رقص عربی را دوست
دارم و میتوانم به راحتی آن را اجرا-
کنم گرچه آن رقص مشکلتر از رقصهای تاجیک-
است.

باز هم مهرم:
* چگونه به این هنر رو آوردید؟

گویی از آرزوهای بر باد رفته اش یاد می‌دهد
خاطر می‌آورد، آن گاه غمگانه می‌گوید:
- پدرم مادر و برادرانم همه دکتورا هستند
آن‌ها آرزو داشتند که یگانه دختر فامیل
شان نیز دکتور شود اما بخت سفاک باید
بگویم دست تقدیر سرنوشت را تغییر داد.
یعنی زمانی که از مکتب فارغ شدم یکی از
دوستانم به نام "شیر گل قربانو" مرا به کربت
و پنهانی برد از همان روز عضویت گروه را
حاصل نموده و شروع کردم به تمرینات
رقص.

* آیا در اوقات فراغت برای خود برنامه
تمرین دارید؟

گویی فکر میکند تا چگونه کلماتش را ادا نماید
و می‌افزاید:

- نه تنها من بلکه تمام اعضای گروه رقص ما
اوقات معین برای تمرین دارند.

مهرم چه می‌تواند بفرماید؟
انگار کسی خاطرش را می‌آزارد و می‌گوید:

- فقط وقتی دختر کوچکم به یاد من می‌آید
حساب کار را کم می‌کنم و میدانم چه گونه
مهرم.

* آیا همیشه چنین اتفاق می‌افتد؟
- خیر فقط زمانی که به سفر می‌روم و دور
از دایره دین تنهایی می‌گذرانم.

* شوهرتان چه کار میکند؟
بانا را شایسته می‌گوید:

نصفه دوم صفحه (۸۰)

زادگاه رقص



با رسوم است که به افغانستان آمده
است و هر بار توشه‌های برای مردم هنر
دوست ما آورده است.

گلناره هنرمند است زیبا، بی تکلف،
صمیمی و خوش برخورد، زمانی که صحبت
میکند با حرکات و ژست‌های ویژه خودش
طرف مقابل را هرچه بیشتر جذب مینماید.
او از سن چهارده کی به این سو به
هنر رقص روی آورده که "خانم زیبا" همچو
مأم و معلم کاروان رهنمای خوب در هنر و
زندگی گلناره بوده است.

چنانچه خودش گفته است "خانم زیبا
مادر دوم من است".

گلناره زمانی که روی استیج می‌آید تما-
شاگران را محو پیچ و تاب و چرخ زدنهای
خود مینماید و وقتی هنرها با ساز می‌چرخد
گویی گرد باد شاخه گل را می‌چرخاند و شاید
فکر آن را ندارد که چه تعداد چشمان
جستجوگر تعقیبش مینمایند و با آن که
شاید پارسی نیز دارد کف زدنهای تما-
شاگران را باله‌بند صمیمانه پی پاسخ
میدهد.

هنر نمایی او و استقبال گرم تماشاگران
افغانی و گواه آن استند که هنر مرز عرانی-
شناسد. شاید به خاطراین که هنر زمان
بیز باینهای بشر است.

قرار بر این شد تا با او صحبتی دا-
شته و گفتنی‌هایش را از طریق مجله به علاقه
مندانش برسانیم تا صحبت مان پاسخهای
نیز باشد برای پرسش‌های ایجاد شده
در ذهن بیننده‌ها و علاقه‌مندان رقص او.
او را در هتل آریانا ملاقات نمودم. هر-
چند خسته و نا راحت معلوم میشد با آنهم
حاشا سرش تا به پرسشهایم جواب بگوید.

خود را جمع و جور نموده در مقابلم نشست.
بدون درنگ به پرسشهایم آغاز کردم.

* رقص را چگونه هنری یافته اید و ارتباط
آن با زندگی شما تا چه حد است؟
راحتتر نشسته گفت:

- رقص زنده گی من است. بگذار فقط
هنرمند یک سخن به پاسخ بگویم.

* آیا رقص برای شما احساس آرامش را تا-
مین کرده میتواند؟

با حرکت خاصی شانه‌هایش را بالا اندا-
خته بعد با انگشتانش بازی نموده ادامه
داد:

- آیا گاهی دوست همیشه کی شما باعث
آزارتان گردیده؟

می‌گوید: شاید هم بلی.

می‌گوید: پس من و شما در نقطه مخالف
قرار داریم گرچه قبلاً هم رقص زنده گی
من است اما این بار می‌گویم که رقص
بارها و لحظاتی تنهایی و نا راحتی‌ها



صاحبه از فریاد رقص

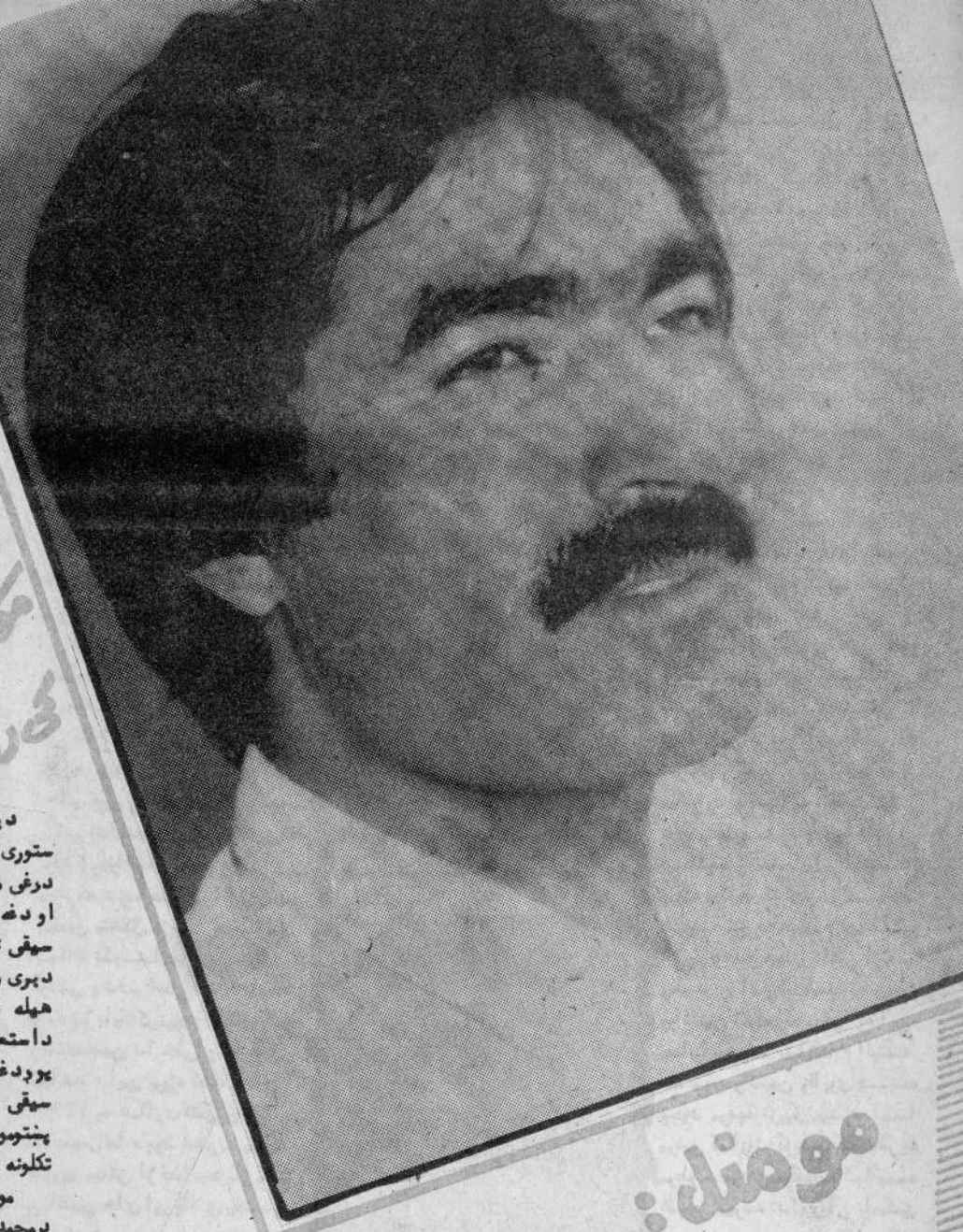
از نظر منبع غذا می انواع مرغهای گوشتی و مرغهای موجود است. نژاد مرغی تخمی که الی مدت یعنی حدود یکسال به معمار اعظمی تولید داشته میباشد یکسال حتی بعد از شدن هجده ماهه یک روز به روز کم شده می عمل از نگاه تولید مرغ را تمام می شود. مرغهای تخمی مرغی از گوشت آن نیز نگهدارند و یک منبع مواد غذا گوشتی به شمار رفته به ای شور با می یا "سوپ" شوند. مرغ اری "د از مرغ و مرغ اری در باخبر شهوم و از قحطی تخم و مرغ چرا که قیمت آنها گران گشته اند افزایش یافته است و در گذشته می از شهر را میوه تخم میوه چسبی عدالتی ها چشم مردم زن مصر است که فی بوضه تخم

به هر حال میخواهم چند
م د و لتی و یا شخصی را از
یک مشاهده نمایم و علت گفته
های فوق را از متصدیان آن جو-
نوم نخست سری به پروژه بزرگ
ارز واقع در ولسوالی بگرام
نم که در سال ۱۳۶۲ عریض
مشکل از آن سبزه
لاک نگهداری مرغهای
تبی و تخم اعمار گردیده است
بهمز بایک کلونه و دو کسور آن
فصلین داخلی و خارجی
شد ۱۰ این پروژه که در سال
۱۳۶۲ به همکاری کشور چین
موس شده بود نظر به معل-
ی مدتی از فعالیت باز ماند
مین های آن بالای یک
ششون خصوصی به فروش
که خوشبختانه فارم کور
ال ۱۳۶۲ با کردت سی و
لیون افغانی کشور بلغاریا
امار و ازماء ثور ۱۳۷۰
الت و بهره برداری آغاز
است ۱۰ پروژه بگرام یک
تکثوری و تحقیقاتی است
ریق آن فروش مرغ و تخم
نمیگردد در شروع فعلا-
د و پاره خود به کمک ملل
یست و شش هزار و
صد و ده قطعه مرغ از کت
شور هند به فارم بگرامی
داده شد که از جمله
استاک تخم ۴۸۰۰۰

ی بگرام را نیک میبندارم
که آیا در آیند چندی
شد یانه قضاوت نمودن
استیلا رانم و من شاید
ن سایر مواد غذایی از
به دستی و از شخصی به
منتقل شود چرا که هر قدر
بشتر شود جلایان و مستکران

مرکبهای دوا سازی هیچ گاهی
قسمت تهیه ادویه واکسین
این پروژه همکاری ننمود و
ت این امر در ذات خود
ناگوار به قلم مذکره به جا
ذارد و منجر به تلفات سنگینی
رمها میشود . زیرا دکتر
الستار ساحل آمریکینك
میگوید که حد اوسط
شش پنج قطعه مرغ سقطی
هم علت همانا ناشی از نه
د ن ادویه مناسب به مرغها
صحن امراض که مرغها به آن
ب میشوند میباشد . البته
دوره واکسین و قوی بیست
د مرغها تزریق میشود اما
که از اثر گزیدن که نظر به
ب بودن سقف پلاکها به
ر میرسد تداوی آن ناممکن
ولی در بعضی موارد دکتر
رغ متخصص کشور بلغارها
را کنترل میکند استعمال
های انسانی را توصیه
د در پهلوی متخصص
رای خانم چاند را دکتر
F.A.O ملل متحد
تداوی و معالجه مرغها
ری میکند .
ما شاهد داخل پلاکها به
توجه رسیدم که کارکنان
بکوران این پروژه علاقمندی
نسبت به مملک خویش
حفظ الصحة محیطی
را مکانات پرورش دهم مرغ
بقیه در صفحه (۸۲)

نمای ازمزغهای
گوشته در روز
مادام باغ .



مومند:

محمد علي حبيبي

مرکه کونکي سهېلا حضرت نظمې

کشمور راته
مناظره
کلاسيکه او غزل
موسيقۍ پښتو موسيقۍ
کې د راج کړې

د پښتو موسيقۍ په آسان کې داسې ستوري هم نوي په تحليل و راځي چې سړي درغې موسيقۍ راتلونکي ته اميد واره کوي او دغه هيله منځ ته راوړي چې پښتو مو - سيقۍ نه يواځې نه خواخوږي بلکې د هغې د پري وړانگې به هره خوا خپري شي . دغه هيله د خوانو سند رڼو په تکل اود هغوي داستعداد په غوږېدو سره لا پياوړي کېږي . يور دغو خوانو سند رڼو څخه د پښتو مو - سيقۍ لېوال او هوډ من " مومند " د دې چې پښتو موسيقۍ د پريختک او شکلا لپاره نسوي تکلونه لري .

مومند په ۱۳۴۰ کال د لوگر ولايت د محمد آغې په ولسوالۍ کې زېږېدلی او په لوگر کې پسې له لومړنيو زده کړو سره د کابل تخنيکي پېښور کې دې څو - کاله په خپله مسلکي دنده بوخت و او د خټکې کې يې د موسيقۍ سره هم مينه موه او ښې سندري به يې د دوستانو په مجلسونو کې ويلې ، ترڅو د همدغو دوستانو په غوښتنه او تېنگيا د موسيقۍ رڼاست ته راغی او دلته يې په راديو او تلويزيون کې په سندرو ويلو پيل وکړ . راځي چې په څو خبرو دده له خولې پوه شو .

د موسيقۍ په برخه کې دې له چا سره کار کړی او په علمي توگه دې له چا نه زده کړی ؟

څومره چې زمانه موسيقۍ سره مينه به په هماغه اندازه به د خپلې خوښې سند رڼو په مجلسونو نوکې کيना ستم اود هغو سندري

به مې اوږدلی . يو کال په پېښور کې د خيال محمد سپړه موسيقۍ په پي کېسې گرځېدله ده سره مې کار کاوه اود هغه سره د موسيقۍ په ښه اجرا کې مرسته کول ځلور کاله مې د هندې کلاسيکې موسيقۍ زده کړه د روښن چتر جي تر لارښوونې لاندې وکړه او د پرتخه مې ورڅخه زده کړل .

د طبلي تالونه مې داستاد هاشم تر - لارښوونې لاندې زده کړل اود موسي قاسمي سره مې زمونږ خپله کلاسيکه موسيقۍ زده کړه او بالاخره مې د پښتو سرودو داستاد او غزل زده کړې په خاطر گل زمان ته گوره کېښود او دده تر لارښوونې لاندې سندري وایم .

کلاسيکې موسيقۍ زده کړه د پوه هنرمند يا سندري غاړې له پاره څومره ضروري گڼي ؟

کلاسيکه موسيقۍ زمونږ د شرقي موسيقۍ پوهنځی ده چې زده کړه يې هر شرقي سندري غاړې ته محتسب برېښي ، پخوانو د سندري غاړې په دوی پورې اړه لري چې په دغې مو - صه کې کوم لاره غوره کوي .

د پښتو موسيقۍ په برخه کې ځان په څه شي مکلف گڼي او کوم کار به پښتو موسيقۍ ته ستره ورسوي ؟

کمزرياد پاره موقع مله ده شي ه غوايم کلا - سيکه او غزل موسيقۍ په پښتو موسيقۍ کې رايج کړم ، که څه هم پښتو موسيقۍ په پښتو موسيقۍ کې کلاسيک راگننا جواکړم خو غوايم د ښه عيوضت وړکړم او په فعلی ډول يې د موسيقۍ څو څو ونکو ته وړاندې کړم په پښتو موسيقۍ کې غزل اوس رايج دی خو هغسې چې زمانه غواړي ه غوايم سينگار يې کړم .

تراوسه دې کوم خاص کار د پښتو موسيقۍ ته کړی دی ؟

په پښتو موسيقۍ کې داتې سندري خبرا منلی اوبه زړه پوری دی . اتې په کسورۍ او پاری اجرا کېږي چې دايې مروجې بڼه ده ما هڅه کړې په بهرنيو راک کې اتې له کلاسيکو سرگمو نو سره گډ کړم چې دا په پوره ډول نوی شي دی . زه هيله من ېچې پري بهالې به شم .

د جاز موسيقۍ په هکله ستانظر څه دی ؟ آيا په ځای ده چې زمونږ موسيقۍ د جاز له موسيقۍ سره بدله شي ؟

په هېڅ صورت نه ه هره موسيقۍ ځانته خوند لري . دېد لېدو پيلوی يې نه هم خو زمونږ په ټولنه کې د نوی پديدې په ډول يې خو ښوم .

په موسيقۍ کې مهمه ده چې ستر موجود وي که د هر ډول ضرب سره وي مهمه نه ده ، که دايره وي ، د رهل وي يا طبلي او جاز وي .

زه خپله هم غوايم د جاز موسيقۍ سپړه

هم خو سندري ټپتي گڼم ؟ خو چې سر او لوی ولري .

تراوسه دې خو سندري په راديو او تلويزيون کې ويلی ؟

او ه سندري .

او کوميو ه ستا خپله زياته خوښېږي ؟

دغې ځان شعر ه د دوستي جيني نښه ده بکري د پير مالټوی ښه .

د موسيقۍ په کوم خاص مجلس کې سندري وايي که نه ؟

هو کې دغو شحال ځان خټک د فرهنگي شورا ډله موله نورو دوستانو سره يو ځای جوړه کړي او غواړي د پښتو تر ټولو ښکلې غزل په دغه ډله کې ايجاد کړو .

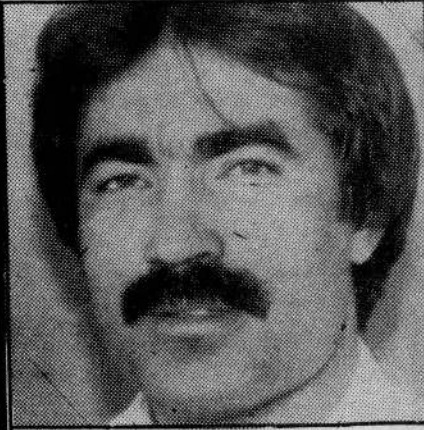
کوم موسيقۍ د رته ښه برېښي ؟

هغه چې په سزاوولي وي او ښه اغېزه ولري .

استاد سر آهنگ به ويل : « موسيقۍ به سرقداي ريج است .

و موسيقۍ يې سر غدا ب ريج است . »

د چا غږاوسندري ويل دی خوښېږي ؟



د خيال محمد غږ او د هغه سندري ويل مې زيات خوښېږي .

د شاولي د سندرو په هکله څه نظر لري ؟

شاولي زمونږ د محل او سس سړي او ښه غزل بول دی په موسيقۍ او غزل کې ښه پوه دی خو زمونږ په هېواد کې يې قدر کو نه شو . هسې خوز موز په هېواد کې اوس دارود گرځيدلی ، چې هنرمند موجود او ژوندی وي قدر يې نه وي خو چې نښت شي بهايې په زړو يا دوی ، لکه استاد اولمېر چې ژوندی و په سختی به يې شپې ورځې سبا کولې اوس چې مړی دزه په يا د محفلونه جوړېږي اوبه هر محفل کې شپږاوه لکه افغانی بصره سړی .

تر ټولو لږه هيله درې څه شي ده ؟

دا چې په ملک سوله را منځته شي ، او د سولې په شرابطو کې د پښتو موسيقۍ د غوږېدو هيله من يم .

انسان اود سندرونو راتلونکي

د دمکې دکري د سطحې (۲۰۰۸) په سلو کې اوونولې ده په حقيقت کې زموږ کسره لاهوږي ده . بهرنيو دمکې دکري شکل وړکونکي ، د اقليم معتدل کونکي اود ژوند د پياوړتوبه . زموږ په کړه کې ځلور بهرنيو د پياوړتوبه ، هند ، اتلانتيک او شمالي منجمد بحر او هنداسي کوچني اولوي جھيلونه او بحري شه . ټول سندرونه (۲۳۰) مليون ميل مکعب اوبه لري .

سندرونه لکه دمکې انوسفېر - سطح اکسيجن و کاربن داي اکسايډ اونايترو - جن لري چې د سندرونه نباتات او حيوانات له هغو څخه گډه اخلي .

زموږ په سياره کې سندرونه د بشري وروستي سرحد دي چې بايد د ساينس او تکنالوژي په مرسته دهغو داوبو ، خړالو ، غذائي موادو ، برقي قوې اود اقليم د کنترول د پاره اعطاي گڼي تري واخستل شي د سندرونو څخه هغه رخت د پوره گډه اخستلاي شو چې په هغو کې د پرمعلومات ولرو او نياي د انسان بقايه راتلونکي کې په هندي سندرونو پاره ولري .

داوشنورگرافیکو سامان الاتو څخه معلوماتي چې سندرونه دمکې د اقليم کلي اود پېښېښې ضيع ده . بحري طوفانونه په معکې کې د زلزلو د تکانو سبب گرځي . په دې برخه کې اوس هم خبرې روانې دي . پوهان اوس غواړي د قطبونو د پيچ توپي له منځه يو سي . پوښوړي انجينر - د (۴۸) ميلو په اوږدوالي د يوکانال په واسطه د بهرنيو تنگې کې د قطبي يخې او په دپاسفيک د تودو اوبو تمه وړول پيل کړل ، هغه غوښتل د شوروي اتحاد دري زره ميله قطبي سواحله د کنگل نه پاک کړي همداس د شوروي اتحاد او امريکا د قطبي يخ د وېلکېدو د پاره هستري بهيونه استعمال کړي دي .

په شگ د بشري راتلونکي د بهرنيو اوسو پاتې په (۸۱) مخ کې

با وجود این که در پی جرعه آب و در جستجوی لقمه غذائی به سر میزدید و تا نزد یک سنگه های صغیر رسید و چون چیزی نیافت تا لان و گریان بازگشت و بسوی منظومه سراسی که از دور در نزدیکی مروه بصورت آب نموده دار بود بشتافت و چون نمیداد باز بسوی دیگر سراسیمه بسوی صفا رو آورد و باز بسوی مروه بشتافت و تا هفت بار این آمد و شد را تکرار کرد و وقتی بهین صفا مروه که در حرج اسلام تشریح شده برای تجدید این خا طره مقدس است.

در همه این احوال طفل با صبحه و ناله خود پیوند دل مادر را پاره میکرد و جگر گاهش را می شکافت.

آه خدایا چه منظومه جانکاه و طاقت فرمائی!

از بنظر کودک بیگانه و گلویش خشکیده و حتی دیگر قدرت برگزیده هم ندارد و از شدت گرسنگی و تشنگی نفسش بشماره افتاده و از طرف دیگر مادر بیگانه یگانه عزیز را با حال جان دادن می بیند و راه چاره از هر سو برایش بسته است نه برای تنها پیش منسی و نه برای تسکین مصیبتش تسلیتی دارد (کودک بیشت و روی زمین افتاده و پاشنه های هر دو پا را بزمین میساید و گویی باینوسله از سنگ و خاک یاری میطلبد تا مکدر شدن سنگ بحالش رمت آورد.

در چنین لحظه و حشمتان همراه امید از هر سو بسته بود و ناگاه چشمه آب زلالی از زیر پایهای کودک بجوشید (آری مگره بارها از دل سخت سنگها نهرهای آب جوشیده است؟)

وقتی چشم هاجر بر آب زلال افتاد و دید که رحمت الهی او را فرا گرفته و چشم رعایت خدا او را منظور داشته بباتنی خسته و رنجور در حالیکه عرق از جبینش فرو میریخت بصراخ جگر گوشه خویشتن آمد و لبها و کامش را از آب تر ساخت و از خوش حالی در پوست نمیگنجید زیرا به چشم خود میدید که برق حیات از چشمانش نمودار میگردد و منج طراوت و نشاط همسراه آب در رگ و پوستش پدید میآید.

مادر مهربان فرزند عزیز را در آغوش کشید و گویی جانی تازه در کالبدش ریخته بود و بایک دست کودک را نگاه داشت و با دست دیگر گاهی آهسته آهسته پشت او را نوازش میداد و گاهی اشکهایش را پاک میکرد تا جریان تنفس کودک بحال طبیعی بازگشت و دیگر نفس در سینه اش نمی پیچید.

هاجر نیز از آن چشمه سهراب شد و طراوت حیات در رخسارش پدید آمد و آن ابرسها یا من و اندوه که

مدتی بر او سایه افکنده بود بانسیم لطف الهی پراکنده و برطرف شد.

این چشمه همان چشمه زمزم است که تاکنون باقی است و جمعیت حاج گردان ازدحام میکنند و برای استفا ده از حوضش بدانجا میشتابند تا مگر جرعه ای بنوشند یا شربتی از آن همسراه آورند.

وقتی چشمه زمزم پدید آمد پرندگان را از آن صحرا ی سوزان بسوی خود کشید



تا گرد آن بهرواز آمدند و بر فرازش سال کشودند و در آن هنگام قوس از جرم خندید آن سرزمین میزیستند پس چون انبوهی پرنده گان را دیدند حدس زدند که در آن نزدیکی آبی پدید آمده و ازین رو چند تن را بجستجو فرستادند و فرستاده گان پدید آمدن چشمه را بفرماندها دادند قبیله جرمه با خاطری مسرور و چهره ای خشنود و خندان فرد فرد دسته دسته گرد آمدند چشمه فرود آمدند و جمعی از آن قبیله در آن سرزمین رحل اقامت افکندند و پس هاجر با ایشان انس و اشنائی گرفت و در ده مسایکشان آسوده و مطمئن شد و خدای را سپاس گزارد که دعای ابراهیم را در باره او و فرجه اش مستجاب کرد و در آن گاه که عرصه داشت:

"پروردگارا من یکی از ذریه خویش را در این سرزمین بی آب و علف نزد یک خانه محترمت سکونت داده ام پس چنان

دنبال ابتلائی (پیری فرتوت که عمری دراز با روزگار کشتی گرفته و با حسودات خطرناک زمان پنجه نرم کرده و گردش سال و ماه سرو قاتش را چنبر ساخته روزگاری دراز بامید فرزند ی سر برده تا چون بسن پیری رسیده خدا فرزند یگانه ای پلو بخشیده و آنگاه ماه موره شده تا او را با مادرش از خود جدا سازد و در سرزمینی بی آب و علف بدون یار و مددکاری مسکن دهد و او در همه این احوال فرمان خدا را با ایمان و تسلیم انجام داده پس آنگاه پروردگار از آن مضایق و سختیها راه فرج و نجاتی بر آنها گشود و از جائی که گمان نمی برده اند کالانشان فرمود و آنها پس از تحمل اینهمه رنج و مارت هنوز از لذت قرار و اطمینان کام نگرفته ماه موره شود تا آن فرزند عزیز و یگانه اش را ذبح کند.

کن که دلپایی از مردم بسوی ایشان متبادیل شود.

اسماعیل ذبیح:

ابراهم فرزند عزیزش را از یاد نبرد. گاهگاهی بدیدنش برفت و توشه ای از دیدارش بر میداشت از حالش تفقد میکرد و نیرویش بر نیرویش میافزود روز کاری بر این منوال بگذشت و اسماعیل جوانی بزرگ و سخت پی شد و در این هنگام ابراهیم در خواب دید که خدا او را فرمان میدهد تا فرزند یگانه اش را به دست خویش سربرد و از طرفی هم ابراهیم میدانست که روی پای پیغمبران حق و صدق و از وساوس شیطان پیراسته است امتحانی در پی امتحانی! و ابتلائی

راستی که این محنتی است که کوهها زیر بار گرانش کمر میروشند ولی همیشه خطر برای مردمان خطره و مصیبت عظیمی برای شخصیتهای عظمی است و از اینسو امتحان و ابتلاء ابراهیم هم باندازه علو منزلت و ثبات یقین و کمال ایمان اوست.

ابراهم فرمان الهی را امتثال کرد و در راه اجرای آن بشتافت و آهنگ سفر کرد تا پسرا را بداند و آن خبر را که از شدت وقعرش کوه سرتگون و دل از جای کنده میشود برای پسر چنهن نقل کرد:

"فرزند عزیزم همانا که من در خواب دیدم که تو را سر میبرم پس بنگر تا را می تو چیست؟"

ابراهم خواست باینوسله فرزند رادر جریان امر الهی از روی اراده وارد کند تا مجبور نگردد که او را از روی قهر و جبر بخاک و خون کشد.

اسماعیل چون سخن پدر را بشنید بقدیم اطاعت پیش آمد و درین یافتن فرمان الهی

شکست ابراهیم

ببشتافت و گفت: ای پدر ما مورست خود را بجای آور که بخواست خدا مرا از صابران خواهی یافت.

آنگاه اسماعیل که از حال دل پدر خود با خبر بود خواست تا سوز درونش را تخفیف دهد و نزد یکترین راه را برای اجرا قصدش بآینماید پس گفت: پدر چنان ریسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان خدا دست و پا تو زمزم زیرا میترسم که از جرم گناسته گرد و جامه ام را از تنم بیرون کن که بخون آلوده نشود زیرا بهیم دارم که چون مادر من را ببیند غم و تاثرش شدت کند و غم صبرش از کف بیرون آید چنان دم کارد را تیز کن و با سرعت آن را بر گلویم بگذران تا تحملش بر من آسانتر باشد زیرا که مرگ سخت و دردناکست.

آنگاه گفت: سلام را به مادرم برسان و

اگر ما نمی ندیدی پیرا غم را برایش بمر زیراکه آن باعث تسلی خاطر و تسکین درد های دلش خواهد بود و بسوی فرزندش را از آن خواهد یافت و چون برای من دلتنگی شود آن را در آغوش خواهد فشرد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد.

ابراهم گفت: ای فرزند تو برای اجرا فرمان خدا نیکو مددکاری هستی آنگاه او را در آغوش کشید و بوسه ها از گونه و دهانش برداشت و بی اختیار پدر پیر شکسته و جوان نو خاسته گریه و ناله سر دادند.

پس از آن ابراهیم گونه فرزند را بر خاک نهاد و کارد را بدست گرفت و گاهی تند ی کارد را و گاهی لطافت گلو فرزند را منگرفت و از سر رحم و شفقت سیل اشکش بی اختیار میجوشید و آبهای سوزان از دلش بر میخاست عاقبت تنهش را بر گلویش نهاد و روی گردنش بگردش آورد و ولی کارد از بزدن فرو ماند زیرا قدرت الهی تندیش را کاسته و از کارش انداخته بود.

اسماعیل گفت: پدر جان رویم را بر خاک نه تا مرا نبینی زیرا چون چشمش به سمای من میافتد رحم و شفقت بر من هم افزاید و ترا از اجرای فرمان خدا باز میدارد.

ابراهم روی پسر را برخاک نهاد و بار دیگر کارد را شدت بگردش آورد و ولی باز تیغ کارگر نیتاد و رگها را برید و ابراهیم بحسرت فرو رفت و اینکار بر او دشوار آمد که مبادا اجرا فرمان خدا بآنها خسر افتد و پس بخدا متوسل شد تا در کارش فرجی کند.

پرو ردگار بر بچار گش رحمت آورد و او را نداداد که ای ابراهیم همانا که مبادا آن رو یا را اجرا کردی و تا همین حد اخلاص و تسلیم خود را باز نمودی.

نور شادی از چشمان ابراهیم بدرخشید و پدر و فرزند بر لطف و رحمت الهی و دفع بلا و برطرف گشتن اندوه و روی سفیدی در امتحان و خدای راسخاس بگزارند.

خدا ی تعالی قربانی عظیم بعنوان فدیة اسماعیل پیش ابراهیم فرستاد و ابراهیم بمجرد آنکه کارد را که از بریدن کند ی گرفته بود و بر گلوئی آن قربانی بسوزد و خورش روان شد و از آن تاریخ سنت قربانی واضحه جاری و متبع شد و مسلمان نیز هر سال در آن سنت شرکت میکنند تا خاطره ذبح اسماعیل را بیا یاد آورند و نعمت الهی را شکر گزارند.

اسماعیل و جرمه:

پرنده گان در فدا یان سر زمین که چشمه زمزم از آن جوشیده بود بهرواز آمدند و دسته دسته در اطراف آن چاه آمد و شد میکردند و اگر چه هنوز خبر آن چشمه به اطراف نرسیده بود ولی با وجود این رونق و جان تازه ای در آن مکان پدید آمده بود تا آنگاه که قوس از جرمه که در پائین مکه مسکن گزیده بودند پرنده ای را در گردش و پرواز یافتند پس گفتند: بیگمان این پرنده برگرد چشمه آبی پرواز میکند ولی ماکه می داندیم در این صحرا ی سوزان آبی وجود ندارد! پس نماینده های با آنجا فرستادند تا چشمه آب را بیابند و بایشان شربت بسوی ایشان شتافت.

قوم جرمه عذرم و مسرور با طرف آن چشمه کوچ کردند و در کنار آن رحل اقامت افکندند و چون مادر اسماعیل رادر کنار چشمه یافتند از او اذن مجاورت خواستند هاجر ایشان را اجازه داد که به عنوان میهمانی در آنجا با اعزاز و اکرام بمانند ولی قصد غصب مکان و تجاوز و عدوان نکنند.

قوم با راده و حکمش را غرض شدند و سر پرده های بیار در آن سرزمین برپا شد و آن صحرا ی خشک رو بآبادی نهاد.

اسماعیل همچنان رشد و نمایم کرد و قامتش افزاخته و عضلاتش پیچیده میشد و اسم و آوازه اش در اطراف منتشر میگشت و او با قوم جرمه معاشرت میکرد تا زبان شان را به ماموخت و طولی نکشید که با دختری از آن قبیله ازدواج کرد و پیوند ارتباط و امتزاجش با ایشان محکم شد.

کم کم داشت آسیاب خوشی و آسوده گی فراهم میشد ولی روزگار بامرک هاجر این بساط خوشی و آسایش را درهم پیچید و مرک هاجر که در حفظ اسماعیل و تربیت او انهمه رنج کشیده بود بسیار بر اسماعیل گران آمد و دلش را بسختی درهم فشرد و میل اشکش را روان ساخت زیرا تنها او بود که در گهواره سرپرستی و نگهداریش کرده و در جوانی از شفقت و شریعت خود بهره مندش ساخته و در هر پیشامدی برای او بازوئی زورمند و مددکاری فداکار بود.

ابراهم اگر چه در سرزمینی دور از اسماعیل بسر میبرد ولی نمیتوانست فرزند عزیزش را فراموش کند و از دوری پاره جگرش بیاساید ازین رو گاه و بیگاه به سراغ اسماعیل میآمد و از حالش تفقد میکرد.

در یکی از سفرها چون بخانه اسماعیل بقیه در صفره (۸۵)

و حق ذات والجلال با-
توانایی و قدرت لایزال ایشان-
دیکترین چیزها که جا ن است
باد و رتبه پدید که جسم است
نزد یک کرد و با هم آمیخته
غم و اندوه و خوشبختی و -
بختی و یک قوه فراتر همه چیز
یعنی سرنوشت و تقدیر را نیز
با آن همراه ساخت تا بنده لذت
شادمانی را پس از چشیدن
تلخکامیها و قدر بداند .

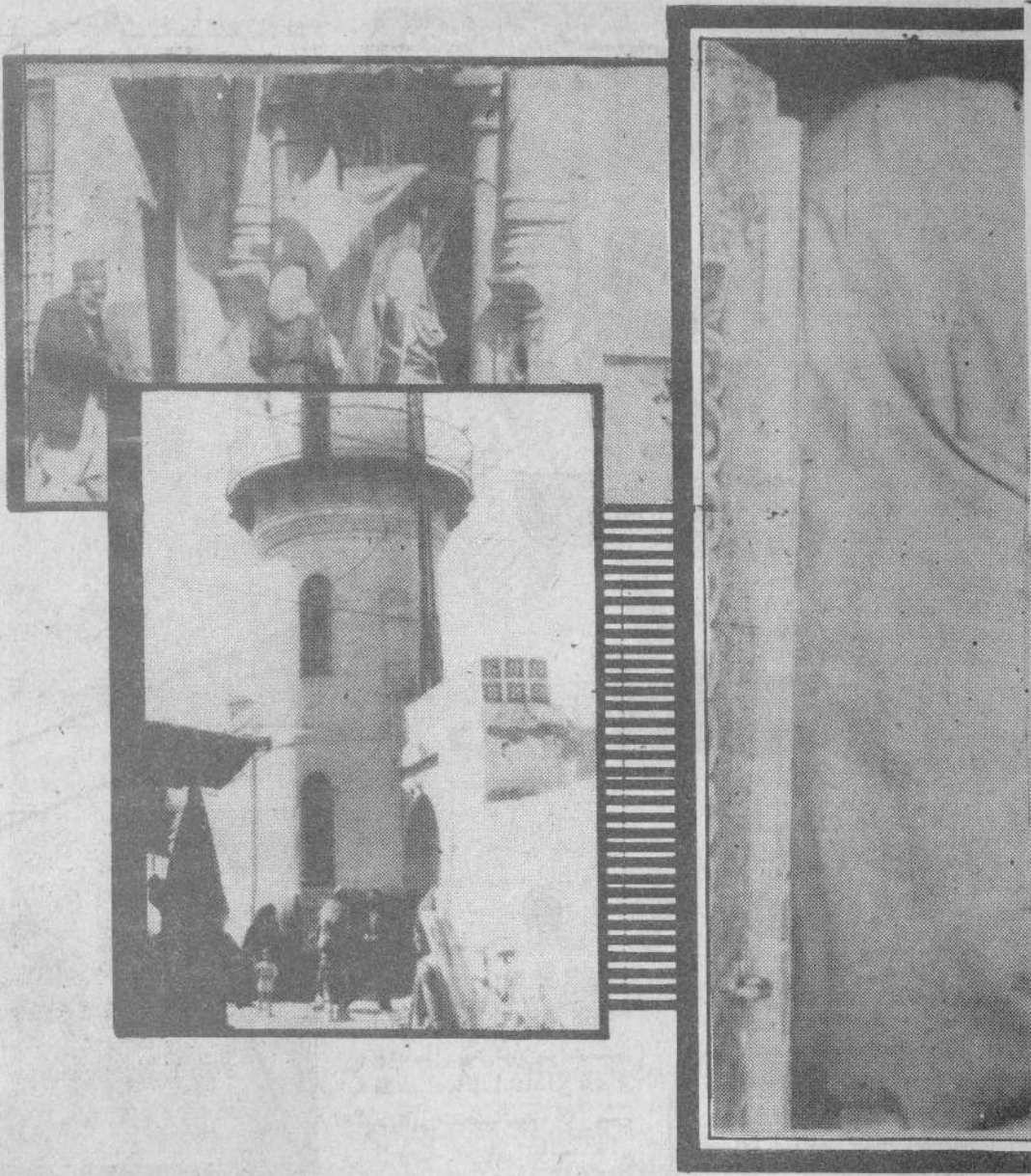
گاهی یک حادثه غم انگیز
و پردرد مانند قحطی تهریزنده
رشته آرزوها و سعادت انسان
را میبرد و او را به گرداب غم و -
اندوه پرت میکند که ناکرهر
بایست آن را با تحمل و شکیبایی
بپذیرد و به خاطر رهایی از
آن به جهان معنویت پناه ببرده
به زیارت قبور برود و غمها و دنا له
و شوم را به راه براندازد و تا
روح پاک آن ها وسیله نجاتش
گردد .

یکی از روزهایی که زاینه
به این منظور برگزیده و فال نیکی
گرفته اند روز چهارشنبه
است و گرچه مقرر کردن روزها
بت خنده و در احادیث شریف
و روایات فقه و کتب معتبر چار روز
هفته را یعنی دو شنبه و پنج -
شنبه و جمعه و شنبه را برای
زیارت مبارک بهتر دانسته اند
اما افزون بر این روزها و روز چهار
شنبه نیز بنا بر عرفی که در کشور
ماست و شاید انگیزه های دیگر
تا رخی داشته باشد روز زیارت
شناخته شده است مردم ما به
این باور اند که روز چهارشنبه
روز مراد بخت برگشته گان
است و روز مبارک است که با رفتن
به زیارت اولهای کرام هفت چهار
شنبه روز به هم بایست به زیارت
رفت و حاجت خود را طلب
کرد و گویند حاجت دهان
یعنی هم حاجت بر آورده میشود
و هم پایدار میماند .

در کتاب معدن الاسرار تالیف
حضرت شیخ سعدالدین انصاری
رج " نیز چنین آمده است :
برای استجابت دعا به
درگاه حق سه گونه روز را محسن
کرده اند و برای حاجات خیر



ذکره فاجر



روزهای شنبه و پنجشنبه و جمعه
برای حاجات میانه روز های
دوشنبه و چهارشنبه و برای
نجات شر روزهای یکشنبه و سه -
شنبه که در تمام حرزها و تمویزات
دعا ها این اصل معمول بود
است .
در کشور اسلامی ایران
به تراز گذشته ها به این سو
معمول است تا آخرین چهار -
شنبه ماه حوت هجری شمسی که
مصادف با آخر ماه صفر است
چشم میگردند که آن را چهار -
شنبه سوری مینامند و اشتیاق
ترکیب چهارشنبه سوری یعنی

چهارشنبه سوری و عسرت کند
آداب و رسوم خاص را در آن بر -
گزار می نمایند و آن را به تمام
تندیس های " هم یاد میکنند
در کتاب فرهنگ دهخدا آمده
است که :

چهارشنبه سوری
از جشن های باستانی خراسان -
نشان است .

هیچنان شاعران کلاسیک
نیز اشعار و سروده های زیاده
در بسته گی با روز چهارشنبه
داشته اند چنانچه فردوسی
شاعر بزرگ فارسی زبان میگوید :
مقاوم همسر گشت بهرام را
که در چهارشنبه مزین گام را
یا نظامی گنجوی گوید :

چهارشنبه که از شکوفه مهر
گشت بهروز گین سوا و سپهر
یا منوچهری گوید :

چهارشنبه که روز بلاست با ده
بخور
به ساتگی بخورتا به عافیت گذرد .

افزون بر آن در یکسی از
صفحات فرهنگ دهخدا نوشته
شده است که :

" رب النوع چهارشنبه عطار د
است " که محتوم علی احمد
فکوری منجم سرشناس کشور ما از
دریچه علم نجوم در مورد
گفتنی های دارند که با هم می -
خوانیم :

" ارباب دعوات روز چهارشنبه
را منسوب به رب النوع عطار د
میدانند و اهل تنجیم ستاره
عطار د را منسوب به وزیر و احکام
و قضات و علمای میدانند و از اهل
رهگذر اهل تنجیم بایل د رب
سابق و اهل ادرا و ادعیه
دیدار با قضات و علمای را مناسب
و تنگ میدانند و اهل تنجیم
آغاز کتاب و شمولیت در مکتب
و شروع در رس و فحش و جستجو
را در روز چهارشنبه بنا سب و
خوب دانسته اند و حتی از رب
النوع عطار د عقاید است
که از هند یها به بایل رفته و از
بایل به مصر و از مصر به یونا
رفته است و بنا این عقاید همه
مربوط به تنجیم است نه به علم
نجوم زیرا تنجیم مربوط به فال
یعنی و بیشتر یعنی حوادث میگرد
بقیه در صفحه (۸۸)

کپه‌های با عطا محمد آواز خوان جوان

کاشکی ساقی زلفش



تلویزیون در قسمت چک نمودن آهنگها داوری و عدالت را در نظر نمی‌گیرند، زیرا به‌سرا دیده شده که آهنگهای خیلی ضعیف، بدون این که حتی شنیده شوند به‌فشر میرسد. می‌شوند. استند کسانی که با واسطه‌ها و شناخت‌ها، آهنگ‌های مبتذل خود را از طریق رادیو و تلویزیون به نشر میرسانند، که این کار در حقیقت خیانت به موسیقی کشور است. آنانی را که آشنایی با اساسات ندارند نه باید به رادیو و تلویزیون راه دهند.

مقامات مسؤول موسیقی کشور باید کورسهای معتبر موسیقی را وسعت دهند و حتی برای آنانی که میخواهند در رادیو و تلویزیون آواز خوان یا نوازنده شوند، باید کورس معینی وجود داشته باشد.

کرد های هنرش چنین گفت: چند سال پیش کورس موسیقی کلاسیک را نزد استادان هندی در کابل تعقیب نمود، ام و پس از زحمات فراوان توانسته ام موفق به ثبت هشت آهنگم گردم که به آنها را توشه‌هایسی در رزنده کی هنری خود محسوب می‌نمایم.

وی در مورد آواز خوانان تازه‌گام و مبتدیان موسیقی چنین می‌گوید:

آموزش دانشهای ابتدایی برای تازه‌گامان عرصه موسیقی خیلی مهم است. زیرا موسیقی مانند بحر است که آواز خوان تازه‌کار با فرا گرفتن دانشهای ابتدایی میتواند به موجی از امواج بدل شود.

در مورد کمیسیون موسیقی تلویزیون چنین می‌گوید: — اعضای کمیسیون موسیقی

قسمت نواختن ها رمونه‌ها نموده بوده است.

نخستین آهنگ اود رسال ۱۳۶۸ با مطلع (کلین وکلپوی من) به کوشش محترم ترنس به نشر رسید. عطا محمد نهیب خود در مورد کار

عطا محمد نهیب هم یکی از جوانان تازه قدم در عرصه هنر موسیقیست. به گفته خودش — اساسات موسیقی را نزد استاد هاشم هجرش آموخته است. استاد سلیم سیمست وی را در

گفت و شنودی کوتاه با مسعود آصفی پس درم نواز کشور

پس درم

سازی از قبایل بومی

— تارهای محترم (پتروم) همیشه مراکت کنند، بوده است و در کشور، جاز نوازی فرها که در گذشته عضو گروه گسرخ بود خیلی خوب است.

* تهر شما در مورد زیبایییت آهنگ چیست؟

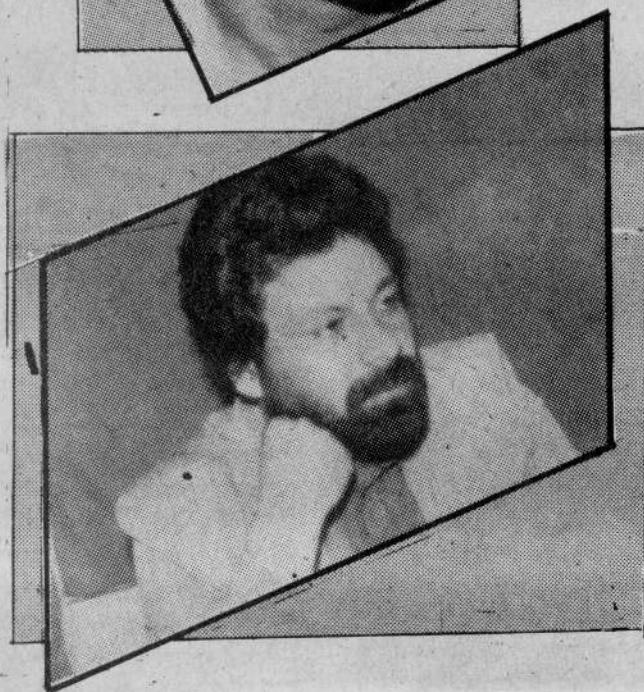
— معقول بودن و نبودن یک آهنگ همانقدر که به آواز متعلق است همان اندازه به موسیقی نیز تعلق دارد، همانقدر که در وزن دار بودن آهنگ آواز خوان سهم دارد به همان اندازه نوازنده ها نیز سهم استند.

خصوص موسیقی جدید هنری یکی از موسیقی شرقی و غربی را به وجود آورده است که من نیز از همان شیوه استفاده میکنیم.

* در قسمت نواختن پس درم شما را کی یاری رسانده است؟

— در قسمت نواختن پس درم استاد و رهنمای خاصی ندارم اما پارچه های کونگونی را از هنرمندان خارجی و داخلی همیشه میشنوم که همین کار همیشه در قسمت نواختن جاز مراکت نموده است.

* کار کدام نوازنده پس درم بیشتر مورد توجهتان قرار گرفته؟



منتب بودم آغاز کارم بود و در کنسرت ها اکثر هنرمندان لیسه حبیبیه را که در آن زمان شهرت زیاد نداشتند مثل وحید سبیری احمد مرید، تیمور شاه سدوزی و دیگران با نواختن "پس درم" یا نگودرم و کنگه یاری میرساندم که بعداً هنکارایم را با هنرمندان رادیو تلویزیون آغاز کردم.

در کنسرت ها و فستیوال های که در داخل کشور دایر گردیده — چندین بار توانسته ام مقام اول را به دست بیاورم و همچنین سفری که به منظور اشتراک در فستیوال به کشور آلمان بادو تن همکاران دیگر ما داشتم گروه ما توانست در بین ممالک خوشتر بدرخشد و به دریافت مدالی از طرف شهر پوتسدام آلمان نایل گردد.

* تا کجا ممکن است پس درم را با سازهای شرقی تلفیق بخشید؟

— گرچه پس درم یک آله موسیقی مدرن غربیست اما میشود آن را همراه با آلات موسیقی شرقی یک جاذبه چنانچه همین اکنون در کشور هند وستان به

مسعود آصفی در پهلوی این که محصل پوهنتون کابل است "پس درم" مینوازد بسیار بسیاری گروه های هنری همگاری دارد که کارهایش همیشه مورد توجه قرار گرفته است و به همین سبب ما هم خواستیم با او اندر باب تارهایش صحبتی داشته باشیم.

نخست از همه در مورد خصوصیات و پیشینه تاریخی "پس درم" از وی پرسیدم که در پاسخ چنین گفت: "پس درم" که مردم آنرا به نام جاز میشناسند یک آله ضربی بوده و منشأ آن مربوط میشود به بومی ها در آن زمان اگر جنگ میان قبایل در می گرفت احساسات مردم را توسط این آله "پس درم" به شور میآوردند و بدین لحاظ این آله قبلاً یک آله رزمی بوده است.

* چه وقت و چگونه به فراگیری نواختن پس درم پرداختید؟ و آیا به آلات دیگری نیز دسترسمی دارید؟

— در سال ۱۳۰۰ یعنی زمانی که متعلم و مسوول بخش موسیقی

صنایع دستی ما در چرخه تولید است؟

تهیه کننده: ف. آتشی

لیدات دستی خانواده ها و اشخاص انفرادی را که دارای ماهیت پذیرفته شده باشند از طریق اموریوم خویش به فروش می‌رسانند. و با استفاده از فرصت می‌خواهند بگویند که خانواده های محترم و اشخاصی که تولیدات دستی خوب دارند می‌توانند با این اداره در تماس باشند. تولیدات خویش را به دسترس ما قرار دهند.

امروز با مقایسه بعضی اقلام تولیدات صنایع دستی با تولیدات یک دهه گذشته چنین نتیجه به دست آوریم که جنسیت تولیدات امروزی در سطح پایین قرار دارند. به گونه مثال اگر قالبین را که امسال تولید گردیده است با قالبین پانزده سال پیشتر مقایسه کنیم، جنسیت قالبین امروزی در آنها نقص و عیبار دارد است و وقتی در این مورد از محترم کیفر پرسیدیم در پاسخ چنین گفت:

"این یک حقیقت است که حداکثر تولیدات امروزی صنایع دستی ما با تولیدات گذشته ها قابل مقایسه نیستند و یگانگی علت آن به نظرم عدم دسترسی به مواد خام بهتر می‌باشد زیرا با محدودیتهای که امروز در سطح تجارت داریم، مواد با کیفیت اعلی به دسترس قرار گرفته می‌تواند که این خود سبب خرابی جنسیت میگردد. به همین ترتیب از دست دادن کارگران

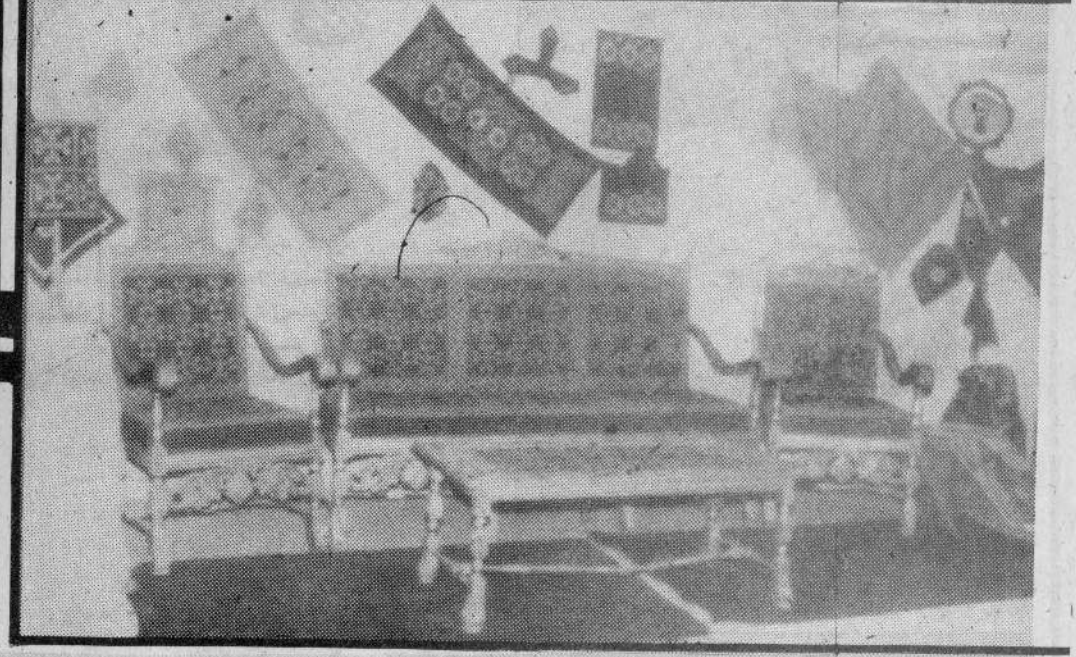
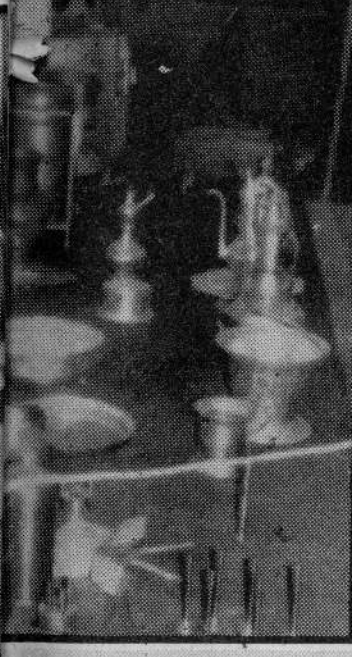
بقیه در صفحه (۸۴)



زنان قالبین باف با تهیه و تولید قالبین نقش می‌ریزید و در صنایع کشور دارند



ظریفی که با دستاورد هنرهای افغانی تهیه گردیده



تولیدات دستی ماکه در بازارهای خارج شهرت خاص ندارند

داده است. و در بیرون از کشور نیز امکانات عرضه و فروش تسو لیدات را میسر نموده است. مهم ترین فروشگاه تولیدات صنایع دستی کشور همین اکنون در مسکو به نام "فروشگاه کابل" موجود است که همه ساله با عقد قرار داد با جانب شوروی، مقدار قابل ملاحظه صنایع دستی کشور را آن جابه می‌فرستد.

نکته دیگری را که باید به آن خیلی توجه داشت این است که این اداره حتی تسو

دستی و فروش آنها گفت: مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی در ترویج انکشاف و عرضه تولیدات صنایع دستی کشور فعالیت‌های قابل ملاحظه می را انجام داده است که همین اکنون در هادستگاه تولیدات خود را از این طریق عرضه و به فروش می‌رسانند.

این اداره تولیدات گونه گون صنایع دستی کشور را در داخل از طریق اموریوم خویش در اموریوم صنایع دستی افغانی نمایند به معرفی و فروش قرار

خود اقلام ذیل را در بر میگیرد: قالبین باب، کلم باب، زبورات تولیدات چرمی، البسه چرمی انواع لباس، پوستین، پاپوش ها، دست دوزیها، تولیدات چوونی، تولیدات سنگی، فرش باب، تولیدات پشمی دست بافی.

این تولیدات به نسبت های متفاوت در داخل و خارج کشور بازار فروش داشته و با قیمت های متفاوت عرضه میگردند.

آقای میر عظیم کیفر مدیر دایمورد و ضم صنایع

عمل پیوسته و ما بتوانیم تولیدات صنایع دستی خویش را که در تمامیت خود، در انکشاف اقتصادی کشور رسیم ارزند می‌دارد هر چه بیشتر انکشاف و توسعه بخشیم. همین اکنون اداره زیر نام مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی در کشور فعالیتهای صنایع دستی را در کشور تنظیم نموده و در عمل به خاطر خدمت مولهان و تجارت صنایع دستی مصرف فعالیت می‌باشد. صنایع دستی کشور، تمامیت

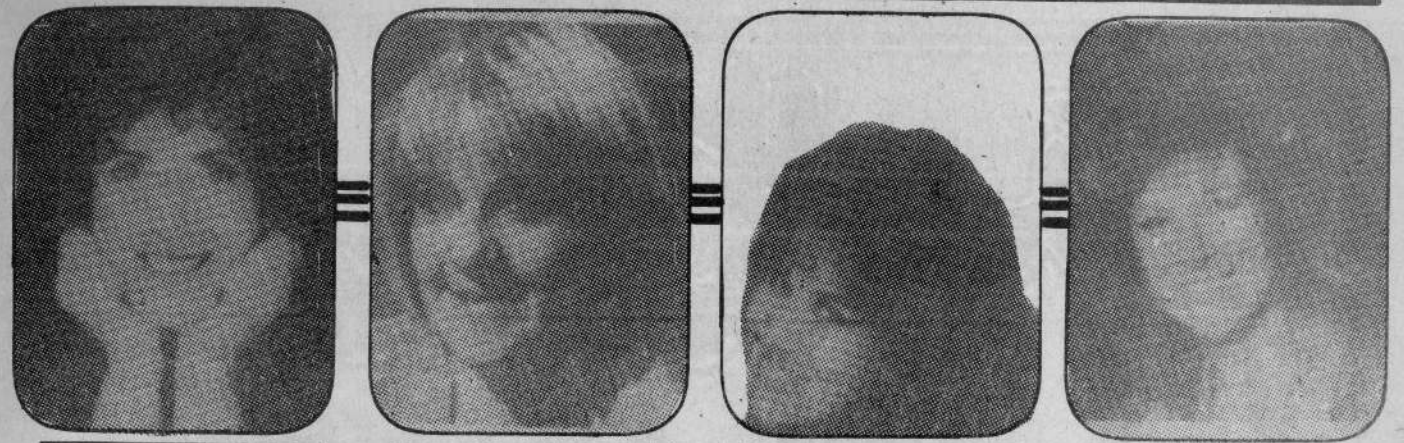
شده فوق باید گفت که تولیدات صنایع دستی کشور را میتوان با ایجاد یک شرکت تجاری بهتر تنظیم و جمع آوری و به فروش رسانید. در این مورد مسوول تجارتی اداره انکشاف صادرات صنایع دستی گفتند: "همین اکنون مساله تاسیس یک شرکت، به خاطر جمع آوری عرضه و فروش تولیدات صنایع دستی در شوروی محترم وزیران مورد بحث است که امیدواریم با جلب پیشه وران اصلی صنایع دستی این مقوله، حایه

صنایع دستی کشور را نیز متاثر ساخته است. زیرا تولیدات اکثر اقلام صنایع دستی بازرها - شیدن دستگاه ها و منابع مواد خام و نیز با ازدست رفتن کارگران ماهر سقوط نموده و با این که به حداقل رسیده است.

در گذشته ها تولید صنایع دستی و صدوران به خارج در عاید ملی سهم ارزنده ای داشت که با دریغ فراوان از این عرصه، امروز فیصدی ناچیز و اندکی بدست می آید. با در نظر داشت سخنان یاد

در کشورهای کمتر انکشاف یافته، که زمینه ماشینی شدن صنایع کمتر میسر گردیده است، صنایع دستی در بخش های مختلف خصوصاً در تولیدات ملی مصمم مهم و ارزنده می‌باشد.

قابل یادآوری میباشند که در گذشته ها، صنایع دستی افغانی در داخل و بیرون کشور اهمیت فراوانی یافته بود. اما با دریغ که رویدادهای پسین همان گونه که در سایر عرصه ها تا شهرات منفی به جا گذاشته



دانشگاه جهان

به شما مشوره میدهند



مردم میگویند



ضرب المثلهای حیوانی

فقط دکتوران میتوانند آدم بکشند و از کفر رانان باشند. کسی که از رودخانه عبور نمی آید از باران ترس و وحشتی ندارد. هر کجا لاشه هست به آنجا لاشه خورها حمله می آورند. هر کسی در انبیا... مورچه هانف کده لبانی... متورم گردد. تمام روزها برادر بدولی بد... ندرت پشور شباهت برزورد یگر دارد. هیچکس بعد از افسار خود مان مارا گول نمی زند. رفاقت مایه نمان است کفقط موقعی خوش طعم به نظرسپرد که تاره است. بهترین خوردنی ها از درختان کهن بدست می آید. بوسه بدون ریش مانع... شوربای بی نمک است. نخستین شب از راج غالباً آخرین شب عشق است. وقتی کعبول اردست بیرون

چیری مختصری اردست رفته است. وقتی وقت اردست برون همه چیز اردست رفته است. چنین است راه و رسم دنیا یکی دارای پول میشود و دیگری دارای کیف پول. پنهان کردن کوچک میتواند از خود سایه بزرگی بپندارد. کسی که حرف میریزد تخم میاند و آنکه گوی میاند درو میکند. هر چند کوچکتر باشد زبان بزرگتر میشود. آب یاد میدهد چطور گریه کنیم و شراب یاد میدهد چطور آزار بخرانیم. بهترین زنهاهایی هستند که درباره شان کمتر صحبت میشود. هر کسی خود را با سیوس قاطی کند و خوکانش میخورند. در هر دیکه میباشد. فقر مان رفتون است. ثروت منده به مغزا احتیاج

ندارد. زمان و پیرود پاری گلای سرخ را بوجود می آورد. یک گناه دیگر را به وجو د میاورد. (یک گناه گناه دیگر را) خواب برادر زهره کاست. کسی که زیاد حرف میزند یا زیاد میداند یا زیاد دروغ میگوید. شام کوتاه عمر طولانی فقط درون آب شنا یاد توانی گرفت. آنچه را که میتوانی با شاخ بگیری سعی مکن با دم بگیری. بگذار دندانه های بزبان افشارزند. زمان همه چیز را ایجاد و ویران میکند. بر دیوار سمت تکیه مزن. آب پاک نخستین و بهترین

ما از چند زن ثروتمند و مشهور جهان خواستیم تا به دختران و زنانی که میخواهند موفق خود را در زندگی در یابند مشوره های لازم بدهند آنها چنین گفتند: ۱- گویند همت (طراح لباس). مکتب را فراموش نکنید. مواظب خوراک خود باشید. بیشتر ورزش نمایید. در مسایل جنسی خیلی محتاط باشید. از خود زیاد راضی نباشید. لسان خارجی را حتماً بهاموزید و هیچ گاهی فراموش نکنید که هر حرکت و عمل شما در زندگی کسی آینه شما تا به نوبت جدی و

ما از چند زن ثروتمند و مشهور جهان خواستیم تا به دختران و زنانی که میخواهند موفق خود را در زندگی در یابند مشوره های لازم بدهند آنها چنین گفتند: ۱- گویند همت (طراح لباس). مکتب را فراموش نکنید. مواظب خوراک خود باشید. بیشتر ورزش نمایید. در مسایل جنسی خیلی محتاط باشید. از خود زیاد راضی نباشید. لسان خارجی را حتماً بهاموزید و هیچ گاهی فراموش نکنید که هر حرکت و عمل شما در زندگی کسی آینه شما تا به نوبت جدی و

ما از چند زن ثروتمند و مشهور جهان خواستیم تا به دختران و زنانی که میخواهند موفق خود را در زندگی در یابند مشوره های لازم بدهند آنها چنین گفتند: ۱- گویند همت (طراح لباس). مکتب را فراموش نکنید. مواظب خوراک خود باشید. بیشتر ورزش نمایید. در مسایل جنسی خیلی محتاط باشید. از خود زیاد راضی نباشید. لسان خارجی را حتماً بهاموزید و هیچ گاهی فراموش نکنید که هر حرکت و عمل شما در زندگی کسی آینه شما تا به نوبت جدی و

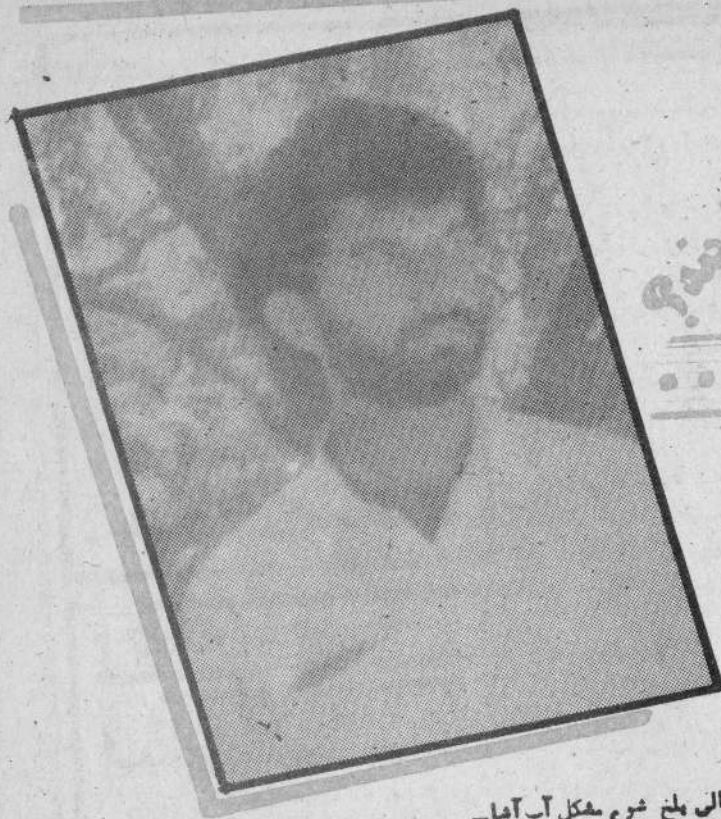


داروهای دنیا است. ثروت بزرگ برده کی بزرگ. آدم عاقل فقط روزهای طلایی را می شمارد. کار را خوب شروع کن و از پایانش مترس. ایمان آوردن ساده تر و آسانتر از تحقیق کردن است. یک سکه تقلبی دو سکه خوب را از ارزش میاندازد. در ظلمت همه چیز سیاه است. یاس و امید خواهر یکدیگر اند. زنده گی انسان مانعش قطره شبنمی است که روی برگ می نشیند. اگر تو شبها نبودند فقر هم نمیبود. هر چه زود می رسد زود هم فاسد میشود. کسی که از دود میترسد نمی تواند از لذت حرارت آتش بهره بخورد. هر آوازی پایان دارد.

هر کس به یاد تف کند بروی و چهرهای خود شرف کرد ما ست. دزد های بزرگ دزدان کوچک را بیدار می آورند. درخت پوسیده خود بخود میافتد. سایه تمام درخت های بلند طولانی است. دهکده را از جاده ها پشتر و آریاب را از نوک های میتوان شناخت. شراب خوب به کیفیت صدمه میزند و شراب بد به معده ات. وقتی گرگی تعقیب میکند گراز تر را میخوای خواند. انسان پست تر از فرشتگان آفریده شده و روزی روز هم پست میشود. بچه لنگ را درست و او نمیتواند از لنگر گاهش جدا شود. قانون روی چرخهای طلا بی حرکت می ماند.

برق زده صدای رعد را نمی شنود. حتی سوسن سفید مایه سیه از خود میاندازد. در روزهای عاشق هیچ چیز امکان ناپذیر نیست. مادام که هنوز میتوانی عشق بورزی مگذار هیچ چیز دیگر تراننده گین سازد. پول حرف میزند، سگ ها عمو میکنند. اگر میخواهی از شر دست خلاص شوی به او میلی بیول قرض بده. کسی که نمیتواند اطاعت کند نمیتواند فرمان دهد. تفرقه انداز و خکوت کن. اگر گریه می کنی بزدل حتی ازین گریه کوچک. حتی خورشید لکه های سی دارد. باد میتواند درخت بلوط را بر زمین اندازد ولی نمیتواند

ریشه هایش را از زمین برد. ترقی روز افزون و نه یک بخشی زیاد همیشه اخلاق را فاسد میکند. بین شانه و ریش فاصله کوتاه است. بهترین دوست انسان مکه است که حتی بهتر از زن انسان است. باید رحم کرد بر آن مردی که هرگز محسود واقع نمیشود. هر مرد در خانه خود شراباب است. شرف سرمایه فقیرانه ای است. عشق بعد از ازدواج مایه شب زود خوابیدن و صبح زود برخاستن فایده ای نخواهد داشت چنانچه اعلان نش کنی. ما از افرادی که به نصایح ما گوش نمیکند نفرت داریم و با افرادی که نصایحمان را گوش میدهند بیچشم حقارت نگاه میکنیم.



دختران و پسران

اگر والی بلخ میبودم

عبدالرحمن محمد سال سوم دبیرستان پلانکند ری پوهنځی اقتصاد پوهنتون بلخ ۱

من اگر والی بلخ می بودم در قدم اول مشکلات اساسی مردم را محروم می کردم بعد از آن به بزرگترین مشکل کد ام اسه برای حل آن مشکل در اول فته نیرو و امکانات را جمع کرده و آنرا حل می کردم. به همکاری نیروهای نظامی در تمام امنیت برای مردم کوشا می بودم. سیستم را بوجود می آوردم که هر کس بدون واسطه شامل کار شده و در اوقات دو لقی برای مردم در محل کارها. بمان مشکلات بوجود نمی آمد. اگر فرضاً من کد ام و و زی

والی بلخ شرم مشکل آب آشامیدنی و مسکن را در قدم اول حل می کردم.

عاشق نیستم

انا هیتاسافی محصل سال دوم فاکولته اقتصاد پوهنتون بلخ. زنده کی زیباست و من زنده کی صلح امیز را دوست دارم کار امیزه می زنده کسی است.

هیچگاه طرفدار عشق و عاشقی شدن نیستم به نظر من یک دختر جوان اولتر از همه به فکر این باشد که چگونه میتواند در آینده یک زن خوب برای شوهر یک مادر مهربان برای اولاد و یک فرد سالم برای اجتماع باشد. می دانم دوست دارم می خواهم در لباس پوشیدن مودل باشم.



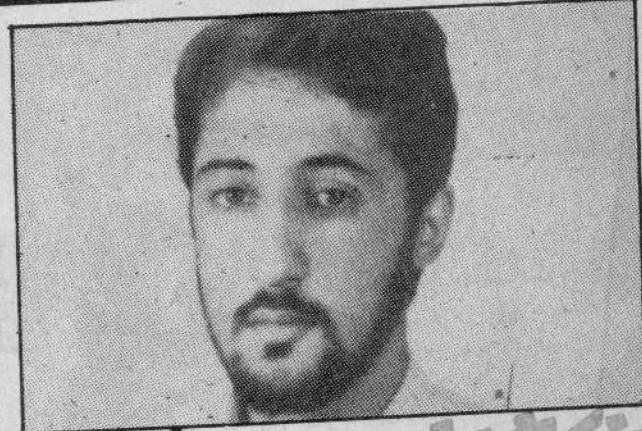
دوستی به روح آدمی بال و پر می بخشد



مهم "قلمزاده" محصل سال دوم پوهنځی تاریخ و ادبیات پوهنتون بلخ.

لحظه ای که مفهوم این کلمه نزد من نفوذ می کند با فراموشی شده و ظیفه ما جوانان است تا تمام دوستی و صمیمیت را در میان خود ترویج کنیم چه زیبا خواهد بود که روزی همه با قلبهای مالا مال از دوستی زنده گسی را به سر برده و هند پیکر را دوست بداریم.

عالی تهی و اندامی تهی احساس در جهان احساس دوستی است و این احساس عالی در روح آدمی بال و پر می بخشد. این کلمه نقد من را دانسته و در همه امور آن را صادقانه در نظر بگیرد. در پس



خوشبختی در صلح و آرامی

عزت الله همدرد فارغ متوسط طبی بلخ ۱

انگاه من خوشبخت خواهم بود که همه برابر و برابر شوند و اگر فضای دود و سیاروت و از چشم هموطنانم اشک اندوه زده شود چه سعادتی بالاتر از این نصیب انسان شده میتواند. من نهی در چنین فضای خوشبخت خواهم شد و خوشبختی را خواهم دید.

پوهنتون محل تحصیل من



محمد به همت یار محصل سال دوم پوهنځی اقتصاد ولایت بلخ.

در مورد صفات خوب یک محصل باید گفت که در موقع حاضر در وقت تحصیل به صفت حاضر شود و در موقع اخذ لکچر نوت ها باید دقیق باشد و علاوه لکچر نوت که از طرف استاد دان تهیه می گردد باید مطالعه خارجی داشته باشد. باید محصلان پوهنتون همه دختران و پسران فیشن های بی مورد بی جا نام "فیشن تون" را دوباره به پوهنتون تبدیل نمایند. پس پوهنتون محل تحصیلات عالی است نه جای فیشن و مود.

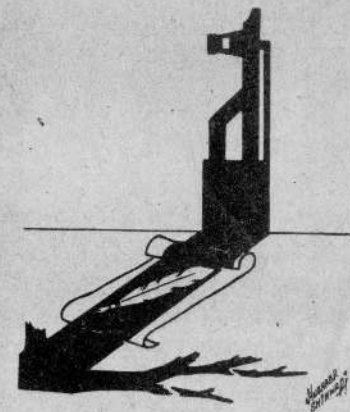


زنده گی همانند گل شقایق

زنده گی همانند گل شقایق. یقیناً در این لحظه بدست تند باد یغما کر پیر می شود و نسیم صبحگاهی همه گلها را پشان نمی خنداند بعضی را شکفته و عذیبی را پیر می رسوده به خاکستر می افکند غبار و رنج های زنده گی در قلب تمام افراد پشان نیست آرزوی بعضی ها می شکند و آرزوی بعضی ها نمانده پیر می شود و بخاک پشان.

من که در راه زنده گی به جز آسوده گی و ناامیدی ندیده ام و در دریای پر تلاطم درد و رنج غرق بوده ام. زنده گی را با تمام درد و آوارنج های ترشح احساس کرده ام با آنهم زنده گی را با هر آنچه که من اعطا کرده است دوست دارم و میگویم که زنده گی با غمهای زیباست.

نجیبه "پاییز" محصل سال سوم پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون بلخ.



داستان کوتاه

نوشته م. دود

شکوفه های خونیین

سبب

پس از سالها، باری از نو، من و او گرد
های کو چك باغچه را بیل میزدیم.
احساس میهمی در من جوش میزد. ما —
درم که پس از عمرها، ما دوبرادر را، به
کنار خود میدید، به رخساره چمن خلو شده
اثر و پرتو از امید و آرمای باز میدرخشید.
و من در چشمان التهاب گرفته اثر داشت
پیروزی را در مییافتم.

من که تاب آفتاب خوردن رانداشتم،
خیلی زود خسته شدم. بلند بلند نفس
می‌زدم. لباسهایم از عرق زیاد بریدنم
چسبیده بود. برادرم که حالم را دید،
بلش را محکم به زمین خلاند و نفس بلندی بر—
آورده گفت:
"احمد! برو دم بکی. توه آدم شهری
شدی، حالی دله بیل زدن زود مانه.
موسازیت تو خود در همچنان به کار ادامه
داد. رقت و چنگدگام دورتر زیر سایه
بود لاغری نشستم تا نفس را ست کنم.
به تنه بید تنه داده یکبار دیگر باغ را از
نسرکد شتاندیم. باغ چهره اثر را از دست
داده بود. دیوارها همه فرو ریخته بود.
درختان همه زخمی و شاخ و قامت شکسته —
بودند. از تاکها فقط نقشه یسی به جای
مانده بود. حور کو چك کتب باغچه دیگر
کلویی نداشت که آب بخورد. در عوی در
چندین نقطه دیگر چغری های فراخ حوض
مانند پیدا بود. وقتی باغ رنجور و زخمی
را به آن روز و حال دیدم به درخ، اشکم
جاری گشت. سرم را روی زانو انم گذاشتم
و رقت به سوی روزگار گذشته به یاد باغچه
سبزما.

هنوز عهدانستم که با گل چس باید کرد؟

پدرم دست کو چك را به دست می گرفت و —
خمان خمان مرا از زیر درختان به سوی
کردن گل های پتو نو میبرد. همین که به
کنار گلها می رسیدیم، بیت راست و بید —
رنگ به گلها حمله میبرد و چندان تا گل را از
بوته برمیگذاشت. آن گاه پدرم مرا روی —
دستان خود بلند میبرد و خنده شان می —
گفت:

"نی بچم، آدم گلها رو پر پر نمیکته
نی، نی جان پدر!"
با پدرم جدا میگردم. هابه های سرمید —
ادم و فغان و ناله ام بلند میشد. آن وقت
اگر برادرم در آن دور و بر میبود فریاد بر —
می آورد که:

"پدر جان، ای احمد! هر روز گل های
مرو میته. نمائش که ده ای کاره کنه. اگه
نی نوشه های خنات دواندم."

آنگاه، پدرم مرا میبوسید و به برادرم
میگفت:
"گلها از احمد جان اس، گلها از
بچم اس." و مرا دیگر بار و دیگر بار میبوسید.

وقتی دانستم که گل را باید دوست
داشت و دانستم که زیبایی گل، در زنده گیش
است. دیگر برادرم از زیر پا شدن
و پر پر گشتن گلها، تشویش نداشت.
گلها را به وقت زمانش آب میدادم و هرزه —
ها را از کنار گلها خیاره میکردم. و هرگز
در روزها، باغ را با ز نمیگذاشتم که مردب بی دم
همسایه داخل باغ شود.
چه مهتاب شبها را، دور گل های پتوئی
به نیمه می رساندم. وقتی مهتاب سایه
سپید تر را بر رخساره لطیف گلها سایه
می انداخت و با دلی تر مخیز ساقه های نا —
زیشان را میجنباند، فکر می کردم، گلها —
میخندند، گل ها میرقصند و گلها به گوش
همدیگر شعر زنده گی را، آرامانه حالی می —
کنند.

"بگیری بچم!"

صدای برادرم مرا به خود آورد. ما درم
پطنون چای و توت را در برابرم گذاشته،
برادرم را نیز صدا زد. و خود در وقت بسمه
سوی کوه ما. پارچه های کو چك و سزرک
و سف و سیاه را که از زمین بیرون آورده
بودیم، بر سر هم جمع کرده، کو تکی
ساخت. لحظه ای توت به پاره ها را تا و سر
کرد. آرام آرام پیزی زیر لب گفت. یکی از
آن ها را برداشته و بر سر دیگران حواله
کرد و با خشم و نفرت صدایش بلند شد:
".... نالقی، تبه ما کدی، تبه"

شوی...

برادرم چارزانو در برابرم نشست.
باد ستیان سبزی سر و صورت عرق آورد —
خرد را خشت میگرد. قد میانه و اندام لاغر
را ورنه از کردم و به رخساره رفیق شدم.
چوبین فراختر برچین گشته بود. چشمان
تب آلود میخی از گنج های از قصه های
آزاده گی و فرزانه گی را در خود داشت.
از لای ریش باریک و کوه تاهریگان موهای
سپید، رنگ آورده بود. و چنان به نظرم
می آمد که گویا در جوانی به پیری رسیده
است. برادرم باغچه را از نگر میگرد آرشد
و چشمانش بر نقطه های میهم مات میماند.
من یک گیلان چای را نوشیدم و او هنوز
دست به پیاله نبرد، بود.

"احمد بچم! ایها ره میونی؟"
صدای برادرم مرا متوجه ساخت. لویا پچه
سیاهی را که در دست داشت به دور پر

تاب کرد. سپس آه بلندی برآورد. از جا —
برخواست و در حالی که به سوی ما راهی بود
گفت:

"خدا میدانه و بنده های که ای
روز هاره کشیدن و می کشن. آخر چه خیالت
شد؟" برادرم که هنوز گیلان چای را در
میان دستانش میچرخاند، به سوی من نگاه
کرده گفت:

"خدا ایمان آدم ره نگیره. ای همه، یک
آزمایش خداوندی بود. همه به چشم و سر —
دیدن که خدا ایمان حق اس!"

من سخنان برادرم را به تاید گرفته گفتم:
"چه کسی میتانه ده برابر اراده خدا
استاد مگی کنه؟" و گیلان چایم را تمام
نوشته، برخواست و به سوی کتب باغچه
براه افتادم.

ما درم به حویلی برگشت تا برای چاشت
ماغذای تهیه کند. من ز نیل را از چم پر —
کردم. برگشتم تا برادرم را صدا بزنم که چم
ها را به آبزه باغچه نقل بدهم.

هنوز چند گام نه برداشته بودم، که صدای
میهمب اصابت خیاره مرا تکان داد و جابجا
میخکوب شدم. و آنگاه در میان دو و گرد
روخاک همه چیز را گم کردم. در همین اثنا
صدای برادرم به گوشم رسید:

"احمد!"

من به درنگ جواب دادم:

• پلی.

— جوراستی؟

— ها، ها، به جوراستم. سر خودت هم

به خیر گذشت؟

برادرم نه چند قدمی من رسیده بود، نه

د نیال حرفهایش را گرفته گفت:

"به ماتازه گی نداره، بای چیزها

عادت کردیم. مثلی که بسیار تر سیدی؟

خدا میداند رنگ، چه قدر پریده بود.

قلم هنوز به شدت می پیچید، که چم ما درم

به گوشم رسید:

"صبور احمد، کجاستی بچم؟ باز

بلا یارید."

همین که چشمش به ما افتاد جابه جانشسته

گفت:

بجایی بچم، ده خانه بیایسی.

بیایی که ده هایش ده راه اس.

من که با گفته مادرم، ناخود آگاه یکی

د و گام برداشته بودم، به برادرم اصرار نمودم.

دم که باید به حویلی برویم.

لبخندی زاری بر لبان برادرم شکفت و

در حالی که با من به راه افتاد، گفت:

"بریم احمد، بریم. مادر بوجاره ما

روز های بسیار بده گذشتانده، شوو روزش

ده تشویش میگرد.

ما درم نیز از جابر خاست، رنگش مثل
چادرش سپید شده بود. چابک چابک
همگام ما به سوی حویلی روان شد. در —
همین وقت صدا های میهمب دیگر و دیگر
دهکده را به شور آورد. ما داخل حویلی
شدیم. پس از چند لحظه دیگر صدای
انفجار ها، آرام شد. برادرم از جابر خا —
ست و تشویش را به شانه انداخته گفت:
"احمد! نه بزم خبر بگیرم که کسی او کار
ننده باشه."

این را گفته از خانه بیرون شد. پس
از چند دقیقه دوباره برگشت. ما درم که
آرام و ساکت در گوشه اتاق، به دیوار تکیه
زده بود، خود را راست کرد و پیش از آن که
من چیزی بپرسم برادرم را مخاطب ساخت:
"بچم، کسی ره خو چیزی نشده
بود؟" برادرم روی تو شکجه کنار کلکهن
نشسته گفت:

"نی، فضل خدا، به خور گد شت بود
مگم حویلی کک محب لالاره بیخی هوار کرده
و گا و گوساله شه تکه تکه کد. زن بیجا —
ریش ایطو چیخ میزد که فکر می کردی اولادایش
کشته شده باشن. حق هم داشت. چرا
که هو گا و گوساله تمام زنده گیشان بسود.
مظلومها بد که چه دارن؟

ما درم با صدای لرزان، برید، بریده

گفت:

بلا ده هشت بچم، خوب شد که خودو

شاده چیزی نشد، خدا آدمه کسه

پیدا کده، روزی شیشه کتیش پیدا کده.

این را گفته از جابر خاست و با صدای

لرزانش ما را مخاطب ساخت:

"بچم، بزم، نمانه بیارم که گفتم

شدی."

ما درم اشک تندی مزه داری پخته بود

وهی اصرار می کرد که: "بخو بچم، خاطر

تو میج کم انداختم."

صبر در حالی که خودش به آهسته گی

و نرم نرم لقمه بر میداشت حرف های مادرم

را دنبال کرده گفت:

"بخو، احمد، بیخی کم اشتها شدی

مثلی که نانهای بی میج شار دلیته گرفته،

مه هم وقتی ده فاکولته در میخوانند

حال توره داشتیم."

سپس در حالی که لقمه نان خشک را

در لای انگشتانش میمالید، نفس بلندی

بر آورده اداه داد:

"زمانه از آدم چه ها مسمازه و چه

روز های به سر آدم میاره. خدا خودش

بعده در صفحه (۸۰)

من بیدارم

در خانه

با احوال پرس خشمی با هم معرفی می‌شوم. بدون مقدمه می‌گوید: من به خاطر دفاع از خود نیامده‌ام و نه چیزی برای دفاع از خود دارم فقط می‌خواهم سر گذشت مرا که شاید برای هر دختر و پسری درس‌گیر باشد چاپ کنید.

ادامه می‌دهد: ای وای که قه زنده گی من چه درد - ناک و تاجه حد تلخ است. مانند زهر است و من این زهر را هر روز، هر ساعت، هر لحظه و هر ثانیه قطره قطره فرو برده‌ام. زنده گی من در سیاهی ها غوطه خورده است. آینده برام گنگ و تزلزل معلوم است. زنده گی ام بی خوشی‌ها است حالا خانه داشتن و زنده گی داشتن برام بی خواب و خیال گردیده است. پیش پای هر کسی راهی وجود دارد ولی من به بن بست رسیده‌ام. دلم تهی از آرزو هاست. و احساس تهی ماندن و تنها ماندن دیوانه‌ام می‌کند من کسی هستم که هست و هست خود را با دستهای خود به گور بدنامی سپرده‌ام.

آیا آن چه که برای من اتفاق افتاده وقتی شنیدید سرزنش نمی‌کند؟

جواب می‌دهم نه هرگز، من

که چه کسی باید سرزنش کند خواننده‌های جمله اندر ترا من همیشه یک شنونده بوده‌ام من فقط می‌شنوم و نمی‌بینم این خواننده‌ها اند که باید قضاوت کنند. باده گمان محزون و چهره گرفته از قفس شیشه کلکین اتاق طوری به پهنه بی انتهای آسمان می‌گردد که گویی می‌خواهد، انتهایش را بپایند. بعد همانگونه که در دل آسمان در جستجوی چیزی است ادامه می‌دهد: این قه من و پسر خاله‌ام است کسی که نیک خورد و نیکدان را شکستاد. کسی که دم از مردی می‌زد ولی سخت نامرد بود. او پسر خاله‌ام بود خانواد ده‌های ما هیچ دوستی با هم داشتند همیشه با هم بودیم بخصوص دوستی من و پسر خاله‌ام از سرچشمه منساو صمیمت آب می‌خورد. من دختر مغربی بودم. هر گاهی که از عشق و عاشقی می‌شنیدم خنده‌ام می‌گرفت ساعت‌ها می‌خندیدم اما او هیچگاه عشق را سخنه نمی‌کرد. وقتی می‌شنیدم، دو نفر به هم نرسیده اند متا تر میشد عشق را با قدسیت حرمت می‌گذاشته اما با هم بی اعتنائی که به عشق عاشقی داشت یک روز یک دست نامرئی و یک احساس ناخشنا -

خته بی مرابه سویی او کشید آن چنان که در او نوب شدم، با او یکی شدم و بعد چون یک روح در دو بدن بودیم. می‌پوشش چقدر درین راه - می‌پوشش؟

جواب می‌دهد: آنقدر که به بن بست رسیدم. بعد اشک دور چشمات جمع می‌شود و با آواز شکسته می‌گوید: او را هرگز نمی‌بخشم.

می‌گویم حال بخشیدن و نه بخشیدن چه سودی به حال شما دارد. نباید آن قدر سهل الوصول می‌بودید.

از طرز گفتار می‌رنجید این را در نگاهش می‌بینم سر خود را پائین می‌اندازد با آوازی که از شدت تاسف و غم ملرز می‌گوید: باور کنید من خیلی غمور داشتم از دخترانی که منحرف می‌شدند نفرت داشتم و همیشه به من می‌گفت: تو یک تکه سنگ هستی تو هیچ احساس نداری من با نیروی عشق این سنگ را می‌شکسم. و یک روز او این سنگ را شکست او مرا شکست و خرد کرد. یک نیاز دو جانبه ما را بهم نزدیک کرد آن قدر بهم نزدیک شدیم که حدایی ما امکان نداشت. در گوشه همیشه زمزمه می‌کرد که ما بهم می‌رسیم ما خانواده‌ای می‌شکیم می‌دهیم، سعادت‌بخش می‌شویم. تو زن من می‌شوی و

قه از ۱۰۰ نوشته کامله حبیب

بقیه در صفحه (۸۱)

سلسله اشعار سوخته



خزان خزید به چشمان من بهاران کو
 بهار با غچه انتظاریناران کو
 دلم به سینه دشت برهنه میسوزد
 هوای عطر نفسهای کوهساران کو
 برای آهوی آواره روانی آه
 سکوت بستر اغوش لاله زاران کو
 چگونه سرو سرو سرور میز شود
 سلام شسته جبریل جویباران کو
 طنون باد به گوش درخت میسپند
 صدای پای بشارت صدای باران کو
 گلوی کودک گل خشک گشت ماد صبح
 شراب شبنم توه شیر آشیاران کو
 به چشم برکه که آینه بهاران بود
 به غیر سایه سرهای سوگواران کو
 شبست و شعله رگبار و آشیانه خون
 شکوه خاطره آن شهر نور باران کو
 به خون نشسته عروس بهار در کابل
 خریز سبزه و دامان زرنکاران کو
 شکسته شاخه شعروشکفته شعله درد
 شکوفه زار غزلهای شاد خواران کو
 درفش قافله در دست باد آشفته است
 نشان منزل گنجام رهسپاران کو
 چمن ز چکچک جغد خزان چه آشفته است
 سرود چهچه کلچامه هزاران کو
 کلام باد پیام غمین پدر و دست
 سلام شاد به لبهای بی قراران کو

ز کلبهشت تماشا به چشمهای زمان
 به غیر خنجر خونین خوف خاران کو
 نه آفتاب نمیهتاب یک امید است
 چراغ روزی زندان روزگاران کو
 غبار غم نفس راه را فرو بسته است
 در رخ آن نعره پیروزی سواران کو
 نقاب شام نهفته است روی دزدان را
 چراغ چهره بیدار پاسداران کو
 ره سپاه به خواب دراز پیوسته است
 نوید نور به چشمان انتظاران کو
 به شهد شعره شرنک دروغ آموزند
 زبان حرف به غیر زبان ماران کو
 شکسته شاخه شمشاد شاد مانس من
 نواز شر نفس سبز غسکاران کو
 زاهدان سلام و کلام خالی شد
 نگاه بوس چشمان رهگذاران کو
 زخمه کوه گریبان در بند زخمی شد
 به سینه من رتو قلب داغداران کو
 به "خارخانه" خاموش خواب خشکیدیم
 صدای پای بشارت صدای باران کو؟

دعارف خزانہ دورہ

1377-2-28

1570 - 11-11

لطیف بہاند

نگاهی به رساله

ایاز

از دیدگاه

صاحبزادگان

نوشته: داوود سهاوش

در میان قصه های که زبان زد مردم - ماست حکایات ایاز خاص بی شک یکی از شهرتترین آنهاست. اخیراً رساله ای به دستم رسید که به قلم توانای استاد خلیل الله خلیلی تحریر یافته و در آن سمای ایاز را از دیدگاه صاحبزادگان بررسی نموده است.

استاد خلیلی کتبت ایاز را با بوالنجم "ستاره دار" و او را ازایل "ایماق" کدو باد غس و غور، تخار و هرات بنامهای جیشهدی، تینن و غیره کوهی میاد میهنند، دانسته است به قول استاد، ایاز در اوایل رئیس غلامان سرای "رئیس گارد سلطنتی" و در اواخر نایب السلطنه هند وستان در دربار محمود بوده و از زبان ابو نصر مشکان رئیس دیوان رسالت سلطان محمود می نویسد که به خاطر "بستن زبان بدگویان" خواهر ایاز را به نکاح خود آورد.

از این کتابچه چگونگی بررسی آمده که چو ایاز دارای "شایلی زینبانی شهرتین و ذکاوتی بی نظیر" بوده و از جانب سلطان به او پیش از حد مایل میشد حتماً زمره های اضافی در قایشان وجود داشته است.

علاقه وافر سلطان محمود را به ایاز از این حکایت غرضی سمرقندی به خوبی میتوان دریافت که:

"شبی محمود فرمان داد که ایاز کسوان خود را ببرد، فردای آن پشیمان شد و سخت اندو و گمگین گردید. از قسرت غضب لحظه به لحظه از تخت برمیخاست و میخواست تا آنکه عنصری ملک القم برای دربار محمود این دوستی را انشاد کرد و سلطان سه بار در هشتاد و یک سال آن پراز جواهر نمود.

کی عجب سرزلف بت از کاستن است چه جای به غم نشستن و خاستن است جای طرب و نشاط و می خواستن است کاراستن سرور پیراستن است به قول عروضی "ایاز سخت تیکو صورت بود و متناسب اعضا راسته و ادب مخلوق پرستی او را عظیم دست داد بود، سلطان محمود مردی بود متقی و دیندار و عاشق ایاز بسیار کشتی گرفت تا از شارح شیعت عدول نکند."

فرخی سستانی ایاز را سالار ایماق و دل و یازوی سلطان به وقت پیکار خوانده میگوید

ایاز جنگجو سالار ایماق
دل و یازوی سلطان و قست پیکار

به خاطر آویختن فرمان به گردن حاکم و آویختن حاکم به درخت استدلال می نماید! اما به قول استاد بیشترین پرداخته ها را در باب ایاز شیخ فهدالدین عطار داشته و یادآوری قصه رفتن محمود نزد شیخ ابوالحسن خرقانی و پوشانیدن لباس شاهی خود برتن ایاز و ایستادن محمود در صف محافظین او و جاهت و عظمت ایاز را نیز در محمود به اثبات میرساند.

به قول استاد خلیلی حضرت مولانا بلخ را از ذکر ایاز نوعی شوریده گی و شیدایی دست داده گاهی او را به دریا تشبیه نموده زمانی هفت دریا را در برابرش قطره می و سر - اسر هستی را از امواج آن دریا چکیده می شمرد، او را شهنشاه شاه ساوکه برای دفع زخم چشم ایازش نامیده اند می داند.

هفت دریا اند راویک قطره می
جمله هستی هاز موجش چکره می
شاه شاهانست بلکه شاه ساز
از برای چشم بدنامش ایاز
یک دهان خواهم به پهنای فک
تا بگویم وصف آن رشک ملک
جمله پاکبها از آن دریا بپرند
قطره هایش یک به یک میبارند

استاد می نویسد که مولانا هنگام سرودن این داستان میگوید

"من در سر هر ماه سه روز دیوانه شوم و این روز اول از آن سه روز است"
مولانا قصه چارق و پوستین ایاز را در طی یک هزار و سه صد و اندی بیت به آورده و در آن داستان طوری که خاصه او است داستانها گنجانیده قصه از این قرار است که:

"غازان به سلطان اطلاع می آورد که در قصر ایاز حجره ایست و قتل آهنین بر دروازه آن آویخته هیچ کس را در آن راه نیست و ایاز هر روز یکبار به آن حجره داخل میشود. حتماً جواهر گرانهدار آن پنهان کرده است. سلطان هدایت میدهد که حجره را تفتیش کنند ولی در حجره جز یک چارق و پوستین کهنه که یادگار دوران شبانی اوست چیزی نمیابند.

هیچنان مولانا منطق پرداختن معاش میامیر را به ایاز در یک حکایت که محمود با مخالفان پرداختن این معاش به صحرای مورد، تشریح نموده در این حکایت محمود به آنان میفهماند که چون فهم و دانش ایاز به اندازه سن آن آنهاست بنا بر آن او مستحق معاش میامیر می باشد.

استاد خلیلی می نویسد که شیخ اجل

ایاز در قصه (۸۱)

سواره گز در میدان در آمد
زبان دختمدل های نظار
یکی گوید که سر و دست پر کوه
دگر گوید گلی تازه است بهار
زنان پارسا روی گردند
به کابین دیدن او را خریدار
دلبران از تنهیش روز کوشش
هس لرزند چون برکه سهدار
اگر بوسنگ خارا برزند تیر
به سنگ اندر نشانده سومار
نه بر خیره برودل داده محمود
دل محمود را خیره میبرد ار

اما به قول استاد خلیلی، عروضی - خلاف فرخی، ایاز را ترننگاشته و این در حالیکه فرخی در عصر ایاز و عروضی صد سال بعد از وفات او می زیست.

استاد با یادآوری از حکایت عرض حال پیرزن به محمود در حدیقه الحقیقه حکم سنایی اکتفا و اعتقاد محمود را به ایاز در فرستادن او به است سواره "یاورد"

ارسالی سکندر سپهر استاد پوهنتون بلخ

السرادق الی عمر

می گیرند)

شخص یا استعمال آن جا -
به جا از خفه کی و نفس تنگی
مؤید : درین حالت روی جلد
بدن شخصی ثاملاً کیود و عیش
نشر هم سان شیشه منجمد
میگردد .

سپس او را به گونه یی زنده
کرد و همچون غلام حلقه به -
گوش بالا پیش فرمان میرانند .
چه دلیلی برای اثبات این مطلب
وجود دارد !

در بهار سال ۱۹۸۰ در
دهکده و رتر از مرکز پارتسار -
پرنس شخصی ناشناسی وارد
شد و در نزدیک یکی از بناها
ایستاد . درین هنگام انژ -
لیکا کلاوس او را دیده و فوراً برا -
درش نورشس را که هجده سال
پیش دیده از دنیا بسته بود
شناخت . کلاوس پس از دفن
کردن نورشس را از قبر دزد -
یدند و حیات دوباره به او دا -
دند . او همراه با غلامان دیگر
در نهشکزاری واقع شمال جزیره
از سر صبح تا شام کار میکرد .
بدن بعد از ارباب آنها
کشته شد و غلامان به هر گوشه
و کنار پراکنده شدند . کلاوس
نیز به دهکده دوست داشتی
اشاره باز گشت .

محقق قان و پژو هسگران
که این حادثه را بررسی و مطا -
له میگردند از ده ها شاهد
که در هنگام دفن نورشس
حضور داشتند پرسشها و
تحقیقاتی را به عمل آوردند .
آنها از دفتر استاد بهار -
ستان بنام البرت شمتراسری
پارتا - پرنس حتی سند را
بر وفاء نورشس کلاوس گرفتند

تقدیر تپس و جی آنقدر هم ممکن
است حیرت انگیز نباشد .
زیرا تعداد کسانی که از ۱۴۰-۱۴۸
سال عمر دیده اند کم نیستند .
بقول خود شراواز داروی استفاده
برده که عمر شرا چند دهه دیگر
دار کرده است .

روانشناسان درک کرده اند
که انسان به قبول همان
معلوماتی آماده گی نشان میدهد
که با عقیده او مطابقت داشته
باشد و اگر خلاف آن بود ، آنگاه
میگوشد آنرا رد نماید و با بهانه یی
برایش بفرشاید . بدین جهت
خواننده گان را مجبور به قبول
همانچه گفته آمدیم نخواهیم
ساخت ، اما میخواستیم فکرملا -
حظات دهه یی از دانشمندان
بزرگ را در اینجا یاد آور شوم : به
گونه مثال عالم شهیر امریکایی
فرین که برنده جایزه نوبل است
میگوید : " انسان اگر ساختنی
محركه ابدیت را مدعی میشود ،
ناگزیر با موانع طبیعی کاینات
بر میخورد ، علی الرغم آن در
زیست شناسی چنان قانونی که
فنا ی فوری زنده گی افسوس را
تصدیق کند وجود ندارد ."

به عقیده و کو پر یو سیج
دانشمند شناخته شده و رئیس
اکادمی علوم جمهوری بیلاروسیه
شوروی میتوان به ابدیت باورمند
بود .

راه های غیر مرئی دراز
عمر نیز هستند . . .

" زامی " رابخاطریس -
آوریم .
آری زامی را . این سنت
هم اکنون نیز در گایتی میان
کاهنان " و دو " مروج است .
درین غذای قربانی که او
را به زامی میبایست تبدیل
کنند زهر هلالی عصب " تیترا -
داکسین " را مخلوط به
خورده یی میدهند . درین زهر
را از گوشت دندان یک نوع ماهی

انسان به هر اندازه که عمر
دراز و طولانی را پشت سر گذارد باز
هم برایش خیلی کوتاه و زود گذر
مینماید . پیرامون این مطلب
حیاتی (الکساندر کارپاوسکی)
و (ی . سمیونف) در کتاب
خویش بنام " اوراق ناخوانده تا -
ریخ " درباره اینکه باید چقدر
عمر بسر نماید تحقیقاتی را
انجام داده اند .

کاندید اکادمیسین داکتر
تاریخ کارپاوسکی در این کتاب
مینویسد .

در " مهابهارت " که یکی
از قدیمی ترین داستانهای سر -
زمین افسانوی هند است از ماده
حیاتی که عمر انسان را تا ده هزار
سال بلند میبرد سخن رفته
است ، اما ترکیب آن برای ما
هنوز روشن نیست . مورخان یو -
فانی میگ سفین و ستروان هم
درین مورد حکایاتی دارند .

در مآخذ های قدیم چینی به
گونه اسرار آمیزی درین باره
سخن گفته شده است . اما سوال
اینجاست که تا چه حد این اد -
عا ها میتواند جدی تلقی گردد ؟

دانشمند فیلسوف قرون
وسطی را جرینکن داثر خویش
بنام " اسرار رازی عمر " آورده
است که پاپیو سیکسن
آلمانی طی سالیهای زیادی
با ریاضت و تلاش های طاقت
فرسا قادر به ساختن یک نوع
دار و گردید که با استفاده از آن
پنجصد سال عمر دهد و روزگار
بسربرد .

دراثر مذکور از شخص
کهین سال ختانی بنام لی سان
چون نیز یاد آوری گردیده که در
سال ۱۹۳۶ میلادی وفات کرده
و بیست چهارمین زن وی بیوه
ماند . است این بدان معناست
که لی سان چون در سال ۱۶۱۰ -
پیدا نه آمده و پس از ۲۶۶ سال
عمر چشم از جهان پوشیده است .
همچنان بر بنیاد معلوماتی
تپس و جی شخصی از اهل
هند ۱۸۶ سال عمر دیده است
(۱۷۷۰-۱۹۵۶) (وی در
چنان حالتی به کالبد تبدیل
گردیده و مدت درازی را نه قد ا
خورده هم آب می نوشید) .

و دفن او را تایید میکرد و رهای
سند دو نفر داکتر مسؤول
نیز امضاء کرده بودند بدست
آوردند .

همین گونه باده هازامی
دیگر هم که وفات آنها به
رویت اسناد در دست داشته
از جانب پولیس و موسسات
نمیگردد تصدیق شده برخورد
میتوان کرد .

این گونه حادثه ها صرف
در گایتی رخ داده است یا
در جا های دیگر هم !
اصول و از نو زنده شدن
میان ساکنان استرالیا و آفریقا
و ایتالیا نیز معمول و مشهود
است .

اساساً غنیمت " زامی " در
گایتی در وجود غلامان سیا -
ه پوسته داکمه قرن هفدهم عری
اندام نموده که تا اکنون این
سنت بر اصل خود باقیست .

برخی به مرده طوری جانمی
دهند که یکس از اشخاص بر -
گرفته شده میان خنک های
" ایملتکو " به خانه شخصی
وفات یافته داخل و در هلولی
مرده او در زمین می خوابند
ایملتکو با همان حالت حداقل
سه روز به خواب میرود . سپس آنها
با با هم بیرون میشوند و نا صرف
شخص " بخشی " از خاک نمیناچ
گردیده میگردد .

" او را کلاغ تویریم به نزد خود
خواند ."

بقیه در صفحه (۸۳)

چراغ فکری در میدان سرخ



از مجله تایم امریکایی
برگرداننده س. م. کوهستانی

در او تمام جلوه هایی زیبا -
بی وجود دارد . پشمان مثنی
بادر خشش موهایی طلا یس
و لب های هوس انگیز با حالت
تحیر صورت به ناتالیا گروزینسای
هژده ساله شمایل خاصی داده
است .

ناتالیا مدل مجله اندری -
نشریه پر زرق و برق پورنوگرا -
نیک ویژه اتحاد شوروی است
که در اپریل سال روان به گونه
پر رسمی عرض اندام نمود .
اندری یکی از دهها نشریه
نامرغوب ولی پر سر صدایی است
که برای جلب خواننده گان به
عمد شمی و رقابت با دیگران
رداخته است . اینهمه در شر -
طی صورت میگیرد که کلاسنو -
ست به مساله سکس آزادی قایل
شده است .

برخی از این نشریه ها از دید
گاه مطبوعاتی دارای کیفیت
عالیترند . اینک بازار خرید
و فروش ویدیو فلم پورنوگرافیک
محفل روسی های دلفریب برای
جلب مشتریان ثروتمند شهر
و سایر شب نشینی های بدنام
در مسکو پیداد میکند .

سلیقه ها - بیشتر با در نظر
داشتن سن و سال - در این
مورد فرق میکند . شماری از مردم
با نفرت به سوی همچو پوستر
ها و مجله ها دیده آنها را
کثیف و هرزه میخوانند ، اما
تعدادی دیگر ادعا دارند که

اینها بسیار پدید آمده عاین ناول
استند ، باید نمایش داده شوند
یکن از زنان با اشاره به مجله
اندری میگوید : اگر قبلا در باره
سکس آگاهی می داشتم ، امروز
ادم د یگری میبوم کمتر شرمند -
و ک و خجالتی حتی در برابر
شوهرم . مادرم هرگز در این
باره برایم چیزی نگفته بود .
میخائیل گرباچف رئیس
جمهور کشور به خاطر نگرانی
فزاینده مردم شوروی در باره
اشاعه انواع پورنوگرافی و سایر
نشرات سکسی در ماه دسامبر
گذشته برای تعیین مثنی
اخلاقی جامعه فرمان مشخص
صادر نمود .

الکسی وینسلی مدیر مسئول
نشریه اندری میگوید که برای
چنگ آماده است وی که هنر -
مند حرفی و عکاس سابقه
دار میباشد از نشریه مذکور به
مثابه محصول فشار و خفقان -
جنسی دفاع نموده و روی این
نکته با فشاری مینماید که اندری
برای خواننده گان خود تصاویر
زیبا را نه با قیاحت قصه
های کمتر شنیده کارتونهای
هجوی سیاسی و هنری را عرضه
میدارد و در نظر است تا

حد از این مقالاتی در باره
نیشن ، سورت و مسایل جاری
نیز به ان افزود گردد و به این
ترتیب اندری شرم اوریست
مدل هاییکه در شمار نخست
در برابر کمره ظاهر شدند
انواع فحش ها و بد برخورد بهار را
تحمل کردند .

به هر عزت پورنوگرافی
رفیق یا غلیظ به معنی پول
است . ناشر اندری میگوید که
اولین چاپ مجله را
۱۳۵۶۰۰۰ نسخه به قیمت
فی شماره شش دالر بهر رنکه
پایان یافت . و در بازار سهام
تا ۲۸ دالر نیز به فروش رسید .
در کشوریکه معاش او سبط
ماها نه ۲۲۵ دالر است - فرو
سند گان مجله اندری میتوانند
روز ۸۴ دالر به دست آورند .
هفته نامه تجارتی "تجارت"
گزارش داده است که تنها سود
کاپی فلمهای ویدیویی سکس
در مسکو تا چهار میلیون دالر
- یک ماه میرسد .
آیا پورنوگرافی حقیقتا به
معنی پول است ؟ یا بمفهوم

ارسای لذاتی که سالها قسرت
غن بوده است ؟
جامعه شوروی باید راجد -
ید ولی طولانی را بنیاید تا
همچ و محصولات در ان به
حیث نورم پذیرفته شود .
کلا سنوست عقاید جدید را -
پوشکش نموده است . اما باور -
های کهن سخت جانند .
خانمی در صحت تلو یزینی
اش گفت : در رابطه با اخلا -
قیات در اتحاد شوروی بایسد
بگویم که ما سکس نداریم
واضح است که این خانم اندری
نمیخواند .

تو بگو من هم میگویم

اوچی طور است؟



میمونه غزال: حبیبه عسکر رامی توان در قطار ورزیده ترین و برجسته ترین مثلان ستیژ کابل تیاتر شمرده او در ضول کار پرشورش در تیاتر کشور بحق که در همه نقش هایش هنرمندانه در - خشیده است - حبیبه عسکر در شمار هنرمندانی است که زنده گی اش باتیاتر با عشق عمیقی پیوند خورده است، او زنده گی بدون تیاتر را زنده گی خالی از آفرینش و ایجاده گری می انگارد و علی الرغم همه دشواری ها صادقانه در بحبیه در صفحه (۸۹)

میمونه غزال: حبیبه عسکر

حبیبه عسکر:

میمونه غزال به نقش نفیسه شد



تراز خود زیاد احترام دارد و از آنها به نیکی یاد میکند. در روابط اجتماعی خود زنجست خوشی بر - خورده، صمیمی، متواضع و - مهربان.

در کارهای هنری اثر هرگز نداشته گرانمی شناسد که اگر همین که نه پیش بروند آینه - در نمایش را استقبال خواهد کرد.

من به میمونه غزال به هنرا و نگاه از به دیده قدیمی - نگاه.

مشکل است هنرمندی که - اکنون بر مسند شهرت و محبوبیت تکیه دارد خوبی هایش را در جو کات کلمات و حملات گدازاند.

میمونه غزال هنرمندیست که وقتی نقشش برایش میرود میشود میگوید خودش را در قالب نقش حادثه با آن زنده گی کند و به نقش نفس ببخشد.

و، به هنر خود عشق میورز و آنرا با همه قدسیتش ارج می - گذارد. یکی از محسنات او اینست که به هنرمندان بهشقدم



Mandakini



د مہل کپاد یہ ۵ فرح و مند کی سے ہنرمند سینما
ہند شرح مربوط راد صفحہ (۱۳) پخوانید



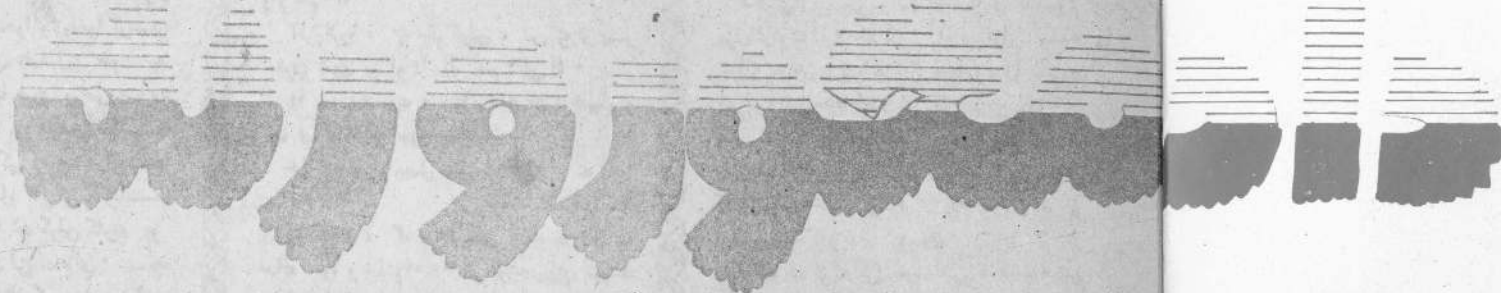
جنگ ها و ستیزی ها همواره قربانیان زیادی بر -
زمین خدا بجا میماند از آن روزگار که جنگیز و تهور
سکندر و ناپلئون و هتلر لشکر کشید و سرزمین ها را در
زیر پا کرد تاکنون قربان میلیون ها استخوان شکسته
زن و مرد و پیر و کودک خاموش شده است اینان جنگ
خلیج نیز به دنبال خود تراشیدی بزرگ انسانی را در
تاریخ بشریت بر جا گذاشته
میلیونها مهاجر کرد که روزانه صرنا پنج تا ده
هزار شان بخاطر گرسنگی و بیماری قربانی می شدند
در زمین بزرگ خدا چنین آواره شدند که در تصویر ها
شما این مهاجرت عظیم قرن را با قربانی می مانند آن
می بینید *

زمانیکه ما این تصویر را می دیدیم به یاد آوردیم
صد ها هزار مهاجر افغانی را که آیا چگونه زنده گس
دارند و ملت خویش را که بیزار از سیزده سال است در
آتش جنگ می سوزند شاید تصویرهای افغانی که پسا
ثبت نشده یا بدست میمانند و بزرگتر از پهن
برایمان داشته باشد چرا که از ریشه و خون واستخوان
خود میماند و باز این تصویر اندوه بزرگی دارد چرا که
بسی آدمی بگذراند *



د لالام سيشاگرې راوه ليکنه
د کابلې والا ژباړه

لشکر د استخوان



بابو ولي ماته غوږ ته نيسې او اراه خپل
خوب نكيې ؟
څنگه ته غواړي چې دخپل گران نېكا ري
پلار زړه ورتوب وويني ؟ يو پيشو به هم
نېكار نكړي .

كاناكارا خو له خپل نياپه راکوز شو او ويې
ويل :

(غلى شه ، يو يادوون وړنې وروسته
به زمرې وويني) .

چېش بابو په خپل پلاريسې رهې شو
اود کيسا د اراوه پوستن سره سم يې
د توري شپې توله کيسه وکړه ، خو سپره
له دې هم کيسا واراوه له پشخند څخه ډکې
خبرې کولې .

-- كاناکارا جو چمنه وکړه چې :

((خوله وتره او پشخند مه وهه . . .))

چېش بابو او رامو لو دواړو وځنډل .

((په ياد ولرو و هېڅه تر زمرې پورته

هم ؟ به يې . . . په پاي کې مړ کړم .))

دا خبره كاناکارا خو وکړه او تشناب ته ننوته

رامو لو خپل بادار ته په خندا وويل چې :

((صاحبه ، هغه نوره په تنگه هغه

تند خوږه سړې دي ، که چېرې تاسې دوا-

ره د کو چمنوالې ملگري نه وای ، له دې

خندا ووسره به يې وژلې وای .))

كاناکارا خو کله چې خپل مخ اولاس پر-

يستفل نو رامو لو ته يې وويل چې ډېرې

خبرې پرېزه او کيسا واراوه ته تهره ورکړه .

کله چې كاناکارا جو بيا څنگه ته دننوتلو

نيارې نيمه ، کيسا واراوه دورځنيو و تايښو

د يادولو په توگه پر لور او اوزوويل چې :

((پرون پوځي شې ، نن بيا هماغه شې))

د دې خبرې په کولو سره نو او له كاناکارا-

لسمه پاته واړوې

چېش بابو ته هم سا ايستل گران وو .
د تيزو کيسا د خوت اوداسې نېکار بڼه
چې که اټکي کيم خنډور رادان وي .
غوښې لا پسې نا اراه شو او رسې پسې
کډوله .

بېه دقيقه - دوه دقيقه - پنځه دقيقه
كاناکارا جو له خپل توب ډک سره کراناست

وو او غوږ يې نيولې وو . يو پسې هم لږ

ته لري له دې څخه په خپلو پيل وکړ .

دوه سوزگيان دغوايي خوا ته راغلل اود

غوايي په ليدو سره يې منډه واخست

او ولاړل . كاناکارا جو ونشوای کړاې چې

سوزگيان وويني ، خو هغوي يې له زغ

څخه وپژندل . هغه نا امله شو توب ډک

يې په نيمه کيښود خپلې خولې پسې

پاکي کړې اوله خانه سره يې وويل :

په زمرې څه شوي وو چې غوږېده ؟

ايا هغه خپله لاره پرېښوده او په بله

لاره ولاړ ؟ پرته به راوگرځي ؟ ايا

زمرې دوي په بې وپژندل او معان پسې

ورک کړ ؟ څه وشو ؟

په ځنگل کې د مساپرانو د خونې تر څنگه

يوه سپي خپل ، خو د زمرې په هکله هېڅ

خبره هم نه وه .

كاناکارا جو هم په تنگ شوې وو خو دا

هغه وخت وو چې دخپل زورې د زويناسې

په حال کې وو .

کيسا واراوه او مړ دوو رامو لو د مساپرانو

نوله خوتن څخه د زوين خواته راغلل . هغوي

مړ شوي زمرې ونه ليد او غوښې په خپل

لغاي کې تېرې وو .

کيسا واراوه په خندا سره هغو ي ته

وييل چې :

((پرېزه كاناکارا جو ! شا په ناتوانسې

کې يو بله ورځ هم زياته شته او به چېش

آدمخور زمرې چې پنه تله يې سړي
او نورې يې حساب وژلې وو ، له خپله نياپه
په خو گډېدو وو . كاناکارا جو په يوه کوته

کې چې په ځنگله کې وه له لسو ورځو را پدې
خوا يې د زمري د وژلو لپاره مړچل نيولې

وه او په ځنگله کې به د پخوا او پخوا گرځيده .

ده به د زمري د پټيو پلونه په هر لوري کسې

لېدل ، خو زمرې به د مړچل خواته نه راسته

زمرې دا ښه گيله چې پر غوښې باندي

حمله وکړي .

نياسې چې زمرې لس يا پنځلس دقيقې

پروسته راشي او دا ځنگه چې پخوا يې ده

چار چاپېره د پټيو پلونه ليدلې وه . کله

نا کا راجو له خانه سره فکر کاچ چې اوس

په زمرې راشي او دې به پرې يرغل وکړي

او مړ به يې کړي . گڼ به دې له مړ شوي

آدمخور سره پوښاي په ښار کې وي . د

برياليتوب چاپېره ، عکسونه ستاينلکونه

او داسې نور به يې په برخه شي .

ده د سترگو له تياري سره عادت درلود

او د شپې په گرد څه فضا کې به يې هرڅي

لېدل . د شپې له درې بجو څخه تېرې

لېږي وي . پوي - پوي کوم پټو نور وپېژ-

گانو ته خبر درې ورکړ چې تراوسه لاهم

هرڅه نه دي سم شوي .

گرد او غبار له غونډې څخه چاپېرو

او د زمري نوره غار له نژدې څخه اورېدل

کېده .

چېش بابو په خپل نياپ کې ونيوېد او

كاناکارا جو دخپل توب ډک تېد وواهه او تيا-

ري يې ونيو . داسې نېکارېده چې د آد-

مخور غوړه هار دې ته د تيارسې قېمانده

ورکړي وي ؛ خو د زمري له غوړه هار سره

سم دغوايي غوږونه هم څک شول او په

زور زور يې نفس ايسته .

نيمه شپه تېره وه . د سپوږمې ژبه گوتنه
ورو وورو و بډه اود امر په نعلانده شخړو
کې دغوند يو سرونه گرد جن پرېښېده .

هله كاناکارا جو او زوي يې چېش

با يو له خپلو توپکو سره په مړچل کې نا-

ست وو او انتظار يې کيښ چې گوندي زمرې

به په تياره کې د بو توله مننه راوېسي

خو قدمه وړاندي دوي يو غوښ د زمري

د شلمې په توگه تېرلې وو او سپين حيوان

حتي په تياره کې له ورايه ښکارېده . غوښې

يې پروا پروت وو او خپل شخړند يې ، اهه

کله به چې ياد لگېده نو د هغه بدن به يې

پېژند او په دې کړاره کړاړی کې به يوازې

د هغه خوت هندارنگه کونگان هم د خوراک

ديدا کولو لپاره له خپلو سا لو څخه الوتي

وو .

چېش بابو د سرو له لاسه په تنگ شوي

وړه خو كاناکارا جو پوښه نېکاري وود

ده په هېڅ کله هغه شورما شور چې چېش

با يو به د سرو له لاسه کاوه ، نه خوښېده .

د هغه شوبين ساعت د شپې دويمې پسې

نيودلې چې ناسره په ځنگل کې دکوم پنا-

ور چېش خبرې شوې . سد لاسه وحشې

پسو نو په رښارو پيل وکړ او په ټوله دره کې

يې ناري خبرې شوې . د دې له څنگه

پټو گانې هم وډارې شوې ، په چېش

يې پيل وکړ او دوټو له يوه پناخ څخه به

يې بل پناخ ته خپرونه وهلې .

زمرې له خپله نياپه خو مخېد او په نور

و حيواناتو چې د زمرې پوي ولگېدند سود

معان دغوندي ساتلو په خاطر يې منډې

وهلې . غوښې هم په خپل نياپ وډېدې

زورکې يې وهلې او رسې يې کشوله .

كاناکارا جو دخپل توب ډک گېټ راکش

کړ او په خپل زوي يې غږ وکړ .



جو سره يو معاي وځندل .
(ا) کاناکاراجو) دکوتی په دالان کس
ودید او توبک یې هم په لاس کې نیولې
وو. گرد او غبار لري شوي وو او د خنګه
خواته یې کتل. د خنګه ونی او بوتی
ټول شته بریښدل .
کاناکارا جو د هغه بدبخت معنور په
هکله چې د کلی چار چاپېره یې په خلکو کې
د ارمځ ته راوړي وو، فکر کاوه . یوه ورځ
کله چې په خنګه کې د پخوا او پخوا کرښه
د زمري د پښو پلونه یې ولیدل، خو په
غوږونو باندې دوه یا درې ورځې تېرې
شوي وې . یوه بوتی ته یې نژدې داسې
نښانې ولیدلې چې کواکې زمري په اوبه
غښلې وې . ده په خپل کار کې لازمه
تجربه درلوده او دا څه گران کار نه وو
چې دې په برې یو هیلې ته وایي . یوه
ورځ د یوه سوري په خوله کې ودرېد او
غوږ یې ونډ . داسې یې گمان وکړ چې
کواکې دننه په زمري پکې وې . سوری ته یې
یوه تېزه ورواچوله چې که چیرې زمري دېا-
ندي راووتی ، خو د زمري پرمهال دوه غږ-
سان له سوري څخه باندې ووتل . د پښې
پرمهال دوه بهیمان کلک نښتې وو . نر
خړس د شاه پښو ودرېد او په چمخو
یې پیل وکړ . کاناکاراجو ودرېد او خپل
توبک یې ورته ونډ . خړس هم ودرېد او په
شاو لږ . لمر په تودید وروا کاناکاراجو
هم وړې شوي وو . دی بېرته هڅې کونکې
کې ته ولاړ چې تقریباً نیم میل ورڅخه لرې
وه . نابېره ودرېد او د پښو پلونه ولیدل .
هغه دا د زمري د پښو پلونه وو او دا-
سې ښکاره چې کواکې یې معنور زمري
دې . نر یې په دوتکو شو او د پل په نږ-
لو یې پیل وکړ . په دې ډول کوهه کس
ته ورسېد او په حیرانتیا سره یې ولیدل
چې زمري له دیوال څخه غږ ووتلی دي .
د غېږ په وخت کې د زمري د شا د پښو پلونه
خوځ ښکارېدل . ده کوهه کې ته دننه منډه
واخېسته او په دې هکله یې له ایمانه سره
فکر کاوه .
دکوتی دروازې پورې وه . په کوهه کې
دننه چمتې بابو، رامو لو او کساواراوو قطی
کولې . ده د زمري د پښو پلونه تمهبول ،
هغه په خپلو سترگو د زمري د پښو لاندې
شوي پلونه دکوتی په بړنډه کې ولیدل .
ده غوښتل چې نورو ته وژغري او د زمري
د پښو پلونه وروښی . خودا کار یې
ونکړ . سترگې یې پټې کړې او له
برېښې هڅه یې کړه او چاوه . په دې وخت
کې یې په ژبه کوم فې ولکېده او زه یې
کړې شو . خودا نابېره په منډه پیل
وکړ او پلونه یې څارل . دلای له منځه یې

شاته ، هلته یې کوهه کې وه . مکمل
په خوشحالی سره بیرته کوهه ته راوگرځېد
او دروازې یې ټک ټک کړه .
چمتې بابو ورځلاسر کړ . ده خپل توبک
په خنګه کېښود ، دخولو لپاره یې څه
غوښتل او د شپې لپاره د تیارې په هکله
یې په خبرو پیل وکړ . ده وویل چې :
(ا) ترڅو چې تیاره کړې زه پیا پد دلته
واوسم .
(ا) پلاره ، زه نشم کولی ، نن دې ستر
ستري شوي يم او تاسو نشم تللی .
(ا) ښه ده زه به ، زه په هغه دخپرو
گردې له معانه سره وساتم .
خو کساواراو وویل چې : (ا) نه ، نه ،
نه
(ا) گران ، که مېم شې ، زه به دې له
معانه سره وساتم تر اوسه پورې ته
د ښکلو او غږونو د لویې شاعري، نن شپه
په زما شعرنا ولږېږي .
کاناکارا جو هڅه وکړه چې خو بیا ولسی
شې . خو د دوه احساساتو وو چې ویی
نشوای کړای . رامو لو تیارې ته . خراغ
د او بو ټل او داسې
کې کېښودل . توبک یې پیل وکړ .
سونه یې په کتار وږه کړې سره بریښې
چمتې بابو خپل پلار ته ور پالمهتوب هیله
وکړه او کساواراو توبک په لاس کې واخېست
او تر مخ شو .
کاناکارا جو څه څه ور په یاد شول او له
رامو لو څخه یې پوښتنه وکړه چې چاره یې
په پکس کې اچولې که نه ؟ رامو لو ښه و-
غوښته او بیرته کوهه ته ولاړ . کاناکاراجو
دغواي رسې چمتې بابو ته ورکړه . اورامو-
لو پسې ورسې . کله چې رامو لو له چري سره
له کوهه راووت ، کاناکاراجو څه ورته وویل
خو رامو لو په جواب کې ورته وویل چې :
(ا) هو صاحب ، زه به وښو واوسم .
کاناکارا جو او کساواراو ټاکلې معای ته
ورسېدل . راجو غوښت په هغه معای وتاړه
چې هغه پله شپه یې تړلې وو . همدارنګه
له کساواراو سره یې مرسته وکړه چې په
ونه باندې وځمزي . په پای کې د پخپله
هڅه وکړه چې پرمهال کې معان معای
په معای کړي . کاناکاراجو غواي ته شنه
واښه ورواچول او دسې یې وکله چې کلکه
ده او که نه ترڅو غوښت معان خوشې نکړي
وروسته له دې چې پر دغو ټولو یې معنور
رافې ، دې هم مړچلې ته وځوت . د زمري
چلې پر سر یې غو دوسې شې څانګې
واچولې او داسې گمان هم نکېده چې
کواکې دلته به هم څوک وي او که نه . په
پای کې ده توبک ټک کړ او د دښمن راتلونکې
سترګې په لاره شو .

تیاره په خپرو دوه او یو څو شپې ورسته
سپوږمې د آسمان په ختمو پرڅه کس-
ښکاره شو . د گوزن او وحشی کا ویش
چمتې او په غاړې د شپې په تیاره کس-
د پخوا او پخوا شپې وې . دوی له مور-
جل څخه د سپوږمې په رڼا کې کولای
شو کوهه کې او هغه غمخوارانه چس-
د کوهه کې شاته وه ، وویښې .
د شپې لږ یې وې ؟ خو دوی کوم
بریا له توبک تر لاسه نکړ . او رښتیا په
سکون نه هری خواته تلل مخاوري او دوی
تو له سیمه په خپل ځان کې پېچله . د
غواي د لکې څښ څښ چې غو ماشی په
یې شړل له ورایه اوږدېل کېده . نابېره
کاناکارا جو څه حس کړل . لکه چې شپږم
حس یې په کار پیل کړي وي .
هلته له کوهه کې سره یې په غږیدو شو .
ده غواي ته وکتل . غواي هم دکوتې ته
کې په لور کېدل او نورو نورو ساینې کېښلې .
دکوتې کې ورځلاسر وه او دالان د
خراغ په رڼا روښانه معلومېده .
کساواراو دکاناکارا جو په غول کس-
ونښت چې : (اورچا خلاصی کړی دی ؟)
(ا) ښایې رامو لو یې .
(ا) ښه شپه کې ؟ دغه لپاره ؟
(ا) ښه شپه راورې .
(ا) شې ؟
کاناکارا جو د کساواراو سر خپل ځان ته
رانژدی کړ او په غوږ کې یې څه ورته وویل .
سې غول او خراغ رانژدی کېده . په
تکوخت کې نابېره دکساواراو له خولې
چمخه ووت چې :
(ا) دې پلار یې ! څه هیڅ انسان نه یې
ته شيطان یې ، تا غو ښتل چې خواره کې
رامو لو د زمري په خوله کې ورکړي . رامو لو ته
ور چمخه کړه چې بیرته وګرځي
دې خبرې یې د لویې په شان کولې . کسا-
وار . خوله خلاصه کړه او چمتې یې وکړې
چې : (ا) رامو لو بیرته وګرځه
بیرته وګرځه رامو لو زمري ته دې
وځوري
او کاناکاراجو یې په لاس خوله ورته کړه .
(ا) دخداي لپاره ! څومره ډاډونکې ده !
تایه دروغو داسې وېلې چې کواکې سردې
خوږېزي او رامو لو ته دې وېلې چې دلته
تعمه درته راوړي ترڅو یې د زمري خوراک
کړي ! څه څومره ځای یې ! رامو لو
څومره پوښه خد شکار وو . تا څنګه په پیر-
حس سره د یوه سړي د وژلو پلان طرح کړي
وو چې په صداقت یې شا خدمت کاوو .
کساواراو ! خبرې له ژبا سره یو معای
کولې ؟ خو کاناکاراجو غلې وو . دکساواراو
سترګې پیلېدې او ورو ورو غلې شو ، خوشلکې

یې وېلې .
کاناکارا راجو له ونې څخه را کښه شو او له
کساواراو سره یې هم په کوهه پدو کې مرسته
وکړه او ورته یې وویل .
(ا) ښه یوه ، کړنه لارښه آرام
وکړه او هرڅه دې چې لیدلې دي هرېسې
زړه . دا خبره په یاد ولږه چې ته او سنا
کوره یې زما په پښو ژوند کوي . حتی چمتې
بابو ته هم دا خبره ونکړې . زه زمري لټوم . . .
کساواراو ورته وویل چې : (ا) هو ولاړ
شه او خوار کوهی را مو لو چې ستا لپاره
مړ شو ، ولټو . زمري مړ کړه او د یوه
لوی ښکاری په توګه معان ځانګوته ورو-
بېرته
(ا) کساواراو او کاناکاراجو خپل توبک
پردي راواړاو .
(ا) او ! هغه غاړې ما وژني ووی
وژنه . دا لومړي پیل ندي رامو لو
. . . . رامو لو ته ددې ناانسانه
دلاس ښکار شوي او کساواراو
دکوهه کې په لار د لویې په شان خد
واخېسته .
کاناکارا جو هغه معای ته ولاړ کوم چې
زمري پر رامو لو باندې ورتوب کړي وو .
چات شوي خراغوتی هری خواته پرې وې .
شا او خواته بوتی ټول تر پښو لاندې شوي
وو . د زمري د پښو نښې پرمهال لیدل
کېدې .
داسې نښې نښانې لیدل کېدې چې
کواکې کوم سړي له معنور سره جګړه کړې
وي . د تعمې لوښې هلته پروت وو .
بو ټو په سر پخوا د پخوا دافو ته ښکارېدل
کاناکارا جو پر هغو لاس پوهه چې سر-
پیناک وو . دې په دې یوه شو چې هڅه
وېښ دي .
ده درامو لو په هکله فکر وکړ ټول معان
یې وپېژندل او یاسې د پلورلو کار ته ادامه
ورکړه . ده د زمري د پښو پل ونډ .
نعلکې په سر د پښو معلومېدل ؛ لکه
چې کوم شې کش شوي وي . د زمري د پښو
پلونه د دروند شې د کتو و لو له کبله
زور زور ښکارېدل . داسې گمان کېده چې
زمري به ښکار تر ستونې نیولې او کش کړي
به یې وي . دلای په اوږدو کې د بو ټو په
کېنه ښاخو نو باندې د پښو شاخکې معلوم-
ېدل .
دې مخ په وړاندې تې او توبک یې ټک
کړي په لاس کې نیولې وو ترڅو د هسري
واقعی لپاره تیار واوسي . موی له خپلو
معان لو څخه ووتی . زمري هم د تګ لاره
بدله کړې و او دافغې لرونکو بو ټو منځ
ته تللی وو . له دې کبله چې لپاره تنګه

وه ، په هغه معای کې چې زمري له معنور
سره مخامخ شوي بو ټو له دې زور څخه یې
کار اخېستی وه . په دې توګه د ښادام
وېښتان او د پښو کې توتی له ورایه ښکا-
رېدې .
دغو ټولې لاندې معای کې د پښو حوض
وو . هغه وخت چې زمري دغه معای ته
رسېدلې و ښایې د پرد سترتیا احساس یې
کړي وي . نو یې ښکار په خنګه غوږ غولې
وو . او وروسته یې له کوم پیل معای څخه
په خوله کې نیولې وو .
داسې ښکارېده چې داسې ښکار کړي
حېمان د کتو لو په معای په خپله شاوړولې
وي . همدارنګه پر غونډې باندې د ختلو
په وخت کې تېزي سره لري شوي وي .
کاناکارا جو دغه نښې نښانې تعقیب کړې .
لکه څنګه چې دې توبک په لاس په غونډې
باندې ورو ورو رڼان وو نو یې معان خو-
لې شوي وو . وروسته له یوه څه لار وښی
څخه بیا وېښ تر سترگو شوي . په یوه معای
کې د خړس د پښو پلونه معلومېدل او دا-
سې گمان کېده چې د پښو په پوښ یې
تر کوهه معایه تللی وي ، خو بیا پښمانه
شوي وو .
تاکته غږ وه او لمر سړي سوزاوه . کانا-
کاراجو وړې اوسترې شوي وو او په سختی
سره یې تګ کاوه . دې پر دوهونډه مو-
باندې پورته شوي وه او بیا کښت درې ته
رافلې وو . هلته په ونه کې یو کارګر ناست
. . . او په لور اواز یې چمتې وېلې . دده
اواز په ټوله دره کې انګارې خبرې کړې وې .
کاناکارا جو داسې گمان کاوه چې ښایې دا
تاری او چمتې په څه څومرېس وې .
یوه شپه وروسته هغه تپوسان ولیدل
چې خپل وژونه یې نیورول او کله چې
ونې ته ورنژدې شو یو سېل لچمان په مړه
غږ سره والو تل . کاناکاراجو په ونې تګه وکړه
او د یوه بوتی خواته یې کتل . دده سترګې
نمې پټې او نمې رڼې وې . هلته یې یو وژل
سړي ولید چې لوڅ پروت وو . مخ یې پوښ
خواته اړولې وو او نهمای خورل شوي وو .
کولس یې ټولې راتلې او پوښ خواته پرې
وې . خو کاناکارا جو داحضرت نه درلود
چې د رامو لو مړي ته په خبر سره وګوري .
نابېره یې تپه په رګو نو ورنښته او په رښ-
دېدو یې پیل وکړ .
ښایې چې زمري په وروسته له هڅه
چې نهمای یې خورلې وې د او بو غښلو
لپاره کوم خواته تللی وي ، خو ښایې چې
مخکې له ماښامه پورته راشي او نهمای نور
یې هم وځوري نو لازمه ده چې وخت ضایع
نشي . کاناکاراجو چار چاپېره وکتل . د
پښو لپاره کوم معای نه وه . هغه ونه چې

مړي ته نژدې ولاړه وه ، وچه شوې وه او
پانی یې نه درلودې ؛ خو هلته تقریباً
لس یا دولس متره لرې یوه بله ونه ولاړه وه .
دا ونه د یوه جګه نه وه نو ځکه په هڅه کې
ناستی ده دځان لپاره خوندي نه گاڼه
زمري کولای شوای چې په اسانې سره هر
څوک چې هلته ناست وي ورتوب کړي .
کاناکارا جو د یوه غټ بوتی لاندې پټ
شو او دا پیل یې د معان لپاره ضایع
وگاڼه . ده د ناستې معای په پښه باندې
پاک کړ او کښناست . هغه بیا یو څه
ښاخونه او کاهې په سرواچولې تر څو
ښه پټ شي .
معان او داسې نور حشرات په هسري
باندې لګا وه او تېرې تاویدل او د مړي
پوښ په اسانې سره سپوږم راته . ټپو سانو
چې ولیدل څوک نشته نور کښت شول او په
خړو لو یې پیل وکړ . هر کله به یې چې په
مړي باندې حمله کوله ، ټوله شاوخوا به
پوښ ونیوله . کارګانو په هوا کې انتظار
ایسته چې تر څو څو کړي چې څه ور پېښ شي
خو نابېره د یوه لوی معنور غږ تر غږ و شو
او کاناکارا جو خپل معان تیار تر اوښار
شو . معنور نژدې وو . مخامخ بوتی نیورېدل
یو بدرنګه غټ سړا ښکاره شو . د خړه
په شان غږونه او بیر لکې . د سې په
شان یې پوښ ایسته او معان یې مړي ته را-
ورسوه . کله چې یې معان مړي ته راوړسوه
ټپو سان والو تل . هر څومره به چې وخت
تېرېده داسې بریښده چې کواکې د مړي
غوښې به وخورل شي . کاناکاراجو خپل
لاسو ټکاوه او یوه تېزه یې لري ا رتاو کړه
پوښ کاناکاراجو وو چې په معان نه پوهېده
وروسته له دې چې بدرنګه معنور ولاړه دي
بیرته په خپل معای کښناست په دې وخت
کې څه نا څه لس متره لرې د یوه بوتی تر
شاخه تر سترگو شول .
هلته !
دده شتو سترگو په پرمخ سره ده ته کتل
آدخوړ !
پوره هغه وخت چې کاناکاراجو یې سوچ
کړي وه په خپلو سترگو یې ولید . دتالاندې
په شان وځوړېده او د برق په شان یې وړیا-
ندي پرغل وکړ . د زمري غوږهار او د توبک
د زسره یو معای انګارې خبرې کړې . زمري
لایه توبک کې وه چې کولې یې زامه ورماته کړه .
ولید او دکاناکارا جو توبک له لاسه وځوړ .
نهمه وښوونې خواته یې منډه کړه او خپل توبک
یې بیرته په لاس کې واخېست ؛ خو زخمي
شوي زمري په ټول لیدو نهمه سره پرې پرغل
وکړ . دې پر مخ یې ولید او زمري په خپله
ښجانه باندې کلک وواهه . دده پو سترګې
پاتی په (۸۴) مخ کې

از سال به نهمینده (پاراسته)
تخلی صفت بازدم لبه زدن



چیزی نمیکیم زیرا سرتیتر کلب
بوکس دختران است .
معلم اخلاق : کسی که دختر
خود را در وضو من صدیره -
میدهد .
معلم الجبر : کسی که بالاخره جذر
داماد را میکشد .
معلم بهلولوی : کسی که برای عیا -
فتن داماد از میکروسکوب استقا -
ده میکند .

معلم جغرافیه : کسی که حدود
ایمعه عرض البلد و طول البلد
منزل داماد را دقیقه میدا -
تند .

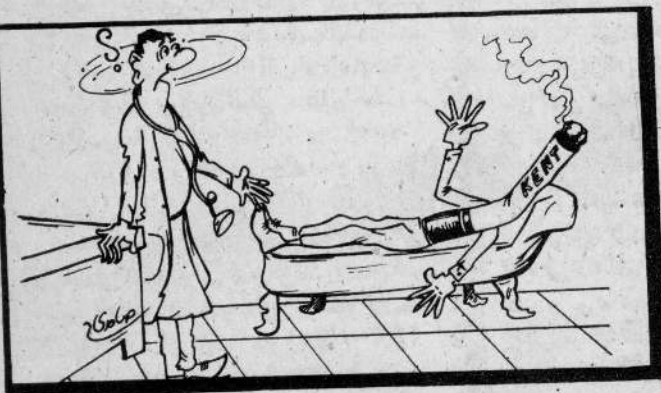
معلم تاریخ : کسی که در تمام
ادوات تاریخ داماد را آزار داده
است .

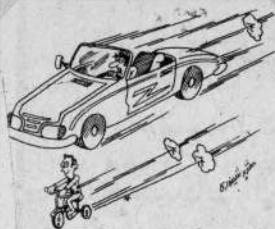
معلم کیمیا : بهترین کلمت بین
روابط (شوهر و خانم) .
معلم سهرت : من در مورد ش -

شیر آغا ورزش میکند

شیر آغا اخیراً شد پدا به ورزش صبحانه عادت کرده و درین روزها
همسایه هایش متوجه است که او با آدمهای همسن و سالش که بیشتر
شان شکم های برآمده و قد ها پنج دایرند به روی کانکریت ها و در
اطراف سرب های قهر اول به دوش پر داخته بعد هم ادمان آزاد میکند
یاد آن وقت ها به خبر که گفته المپیک لباس های آزاد و کربج های
مستحج برای صاحبان مقام و منزلت میفرستاد اما درد و رانی که شیر آغا
هم کم و بیش خود را از مستحقین میشارد این امکانات کم شده اند
و نسی به راستی شیر آغا چرا ورزش میکند یکی این که به خاطر صحت
شان میکند حرف دیگر است

ولی به راستی شیر آغا چرا ورزش میکند این سوال جالب است آدمها
به خاطر آرزو های مختلف ورزش میکنند یکی این که به خاطر صحت
شان ولی بعضی ها به خاطر نامور شدن و شهرت یافتن و بعضی
ها به خاطر رنج رفتن و بعضی ها به خاطر لذت کردن و بعضی ها
و بعضی ها حتی به خاطر عاشق شدن به ورزش روی میاورند و فکر
نکنند شیر آغا رین پس پیری دلش میخواهد عاشقی کند و گرچه
این کار هم به او میاید اما از قدیم ها گفته اند که عاشق را شرط
تنها ناله و فریاد نیست و تا کسی از جان شریک نگذرد فرهاد نیست .
پس بالاخره شیر آغا چه میخواهد ؟ چندان علاقه ندارد که شکم پیش
برآمده اش را " پامو " کند چرا که معتقد است اگر آنسان به یک غوری مهر
میکند به پسران یک غوری به زنی نزدیکش داشته باشد اما
صرف حساب این است که شیر آغا میخواهد رکس " تنه کردن در
فد راسهونی برای رئیس شدن خ - و در آنکندید کند در روزها بازار
رفتن روی فدراسهونی ها به خارج خیلی گرم است اگر چنین است -
شما حدس بزنید که شیر آغا رین سفر از کدام مدارک منفعت رایبه دست
خواهد آورد .



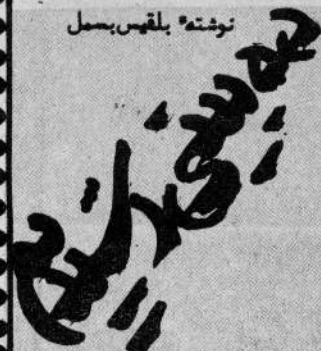


درم چپو" او شروع کرد باو-
هوتو سلام و چطورستی؟ (او-
ازین که صدایش تا گوشم نمیرسد ،
چپو زد) ... و لا اوروز يك چپو
که ازتوده سپاویں خواندم گمشکو
بلاستی مه موکم پلانیمقام چطوده
فکرت ایطو چیزا میگردد؟ بگونی
چطو مایه؟

اول قلمه میگیری ، باد ازو ده -
کلمت آمده هره وتونشته کده میری
یا اول کلمته فکرمکنی و باد ازو
قلم و قافذه میگیری و نوشته میکنی؟ ...
و من درحالی که دستهایم
سستی میگرد و هر لحظه خط-
افتاد ن تهدیدم میگرد ، سرم
نوز کچ شد و حیران ماندم چس
بگویم تا او نرنجد و نگوید که مغرور
شده ام . به هر صورت ، روز -
دیگر درحالی که ازبجمله زباده
میدویدم ، دوست دیگرم پیشتر-
ویم آمد و گفت : او هو سلام ، چطور
ستی ، صحت مبارک ؟ روزروزگار
زنده کی چطو میگذره ...
راستی گوش کو (یک چیزی موکم
همی ره نوشته کو . خوه یک هکلا-
رم پرسیان کدکه همی فویدا -

بقیه در صفحه (۸۷)

نوشته بلقیس بسل



گفته بودی :

دل کریمه ، همچو پوش کتاب تجیبه
ویران میشود .
... و خاطره های دیگر که حتی
یکی آن هم در ذهن نبود و او
در همان بیرو با یادآوری کرد .
تا بالاخره خود را نجات داد .
همین قسم ، چند روز پیش
درحالی که در سرورس به جای
نگران ، من پایدان چس بودم
و لای یک پایستاده ، دهم
در میان بیرو را راهرو ، سرو کله
دوست دیگرم پیدا شد و همان
ضرب المثل صدق کرد که " بزر
در حال جان کندن ، قصاب

بکلی از همین کارم پشیمان
شده ام ، در هر جا که سرا
میروند فقط بکنی دیگر کسی
برای گفتن یافت نمیشود بخلاف
در مورد کارهای نویسنده کسی
من شروع میکنند .

چند روز پیش یکی از همصفا ن
دوره " مکتب راد راهرو " بخل -
کشی " ده افغانان دیدم ،
همان راهروی که اگر در ونفها -
هم ملاقی با یستاده شده صحبت
کنند و تمام راهرو مثل سرکی که
ترافیک نداشته باشد و موترها
متوقف گردند و آدمها یستاده
و متوقف میشوند . بلی همین که
سلام علیکی کردیم ، شروع کرد :
چطورستی همراهِ نوشته های
خدا نزنیت ، یادت اس همو -
طنزه که راجع به سات کهمانو -
شته کده بودی ، هیچ یادم -
نمیره :

در ساعت کهمانر که همه چون
خزان میشود
حتی چشمهای اولنمره به گریان
میشود
او که هموروز او ره که خواندی
معلم صاحب کهمانره چطور تا " نهر
کده بود ، یا که پالوفیل مره

دختر به پرسی که همیشه
مزاحم او میشد گفت من از تو پر -
ستی دارم اگر جواب بدی
باتو از دواج موئم در غیر آن
از مزاحمت من دست بردار . پسر
قبول کرد . دختر گفت :
نام من دوسال و شش ماه است
حالا بگو که ناہن چیست پسر هر چه
فکر کرد نفهمید قبول کرد و به
دختر گفت اگر جواب سالت را -
خودت بدی من از تو دست
می بردارم دختر گفت نام من
سیماست و بعد از پسر جدا شد .

سه شنبه :

به طور عموم صبحگاهان روز
های سه شنبه هر هفته بسیار
مصرف و سرگرم میباشم ، زیرا -
در این روز مجبورم تکلیفم را در
مقابل جریده ای که مسئولیت تهیه
مطالب عفو " طنز و فکاهی
آنها را بعهده دارم ، ادا نمایم .

بنابراین از آغازین صبح همین
روز خود را به دفتر جریده " متذ -
کره رساندم . طنزها ، کارتونها
و فکاهیات همکاران قلمی جریده
را که به دفتر جریده رسیده بود ،
مطالعه نمود . و بعد از اتمام

دی از آنها را در صفحه " اختصاصی
جریده جایانموده ، بعد از -
آنکه از ذکر نام خویش در آن صفحه
اطمینان حاصل نمودم ، دفتر
جریده را تا روز سه شنبه هفته
آینده ترک کردم .

آخر باید تکلیف خویش را در
مقابل این جریده به وجه احسن
انجام دهم ، زیرا در ختم هر -

بقیه در صفحه (۸۷)

روزنامه‌ایست پرکار و میسر

ردم و میکی از روزنامه ها فر -
ستادم که باتشکر تلفونی
روزنامه " متذکره از آن تبصره پر -
محتوا و قوی ، استقبال بعمل
آورد .
دوشنبه :

در این روز يك نقد بسیار
خوب و جانانه بالای یکی از قلم -
های نشر شد ، از طریق تلویزیون
با استفاده از اصطلاحات عجبا -
رات و کلمات تخفیکی که در یکی
از کتب فن سینما توگرافی به کار -
رفته است ، نوشتم و میکی از جر -
اید غیر سرکاری ، برای نشر
فرستادم که با اظهار سپاس و -
امتنان قبول شد .

یکی از مجلات کشور ، جهت نشر
به نام خود ارسال داشتیم ، که با
تشکر پذیرفته شد .

یکشنبه :

در آغاز این روز شوق نوشتن
يك تبصره پر محتوا و قوی در -
بفرم جوانه زد . بنابر فوراً دست
و استین را برزده ، کلکسیون
سال روان یکی از روزنامه های
کشور را در مقابل کشورد نخست
باشانی قسمتهای از سرفالات
مقالات ، و تبصره ها ، تبصره
بی تازه بی را استخراج نمودم
بعداً همین قسمتهای نشان
شد ، را یکی با دیگری پیوند
داد ، روی صفحه کاغذ آو -

به نام و نشان من ، به مثابه
يك ژورنالیست پرکار و مبتکر
مخصوصاً در مطبوعات کشور
بسیاری ها آشنایی کامل دا -
رند و میدانند که من ژورنالیست
مستعد ، پرکار و مبتکری میا -
شم .

خوب ، اگر احیاناً در میان
شما خواننده گان محترم کسی
وجود داشته باشد ، که برای
بار نخست به اسم من آشنا -
می شود و از استعداد ، پشتکار
و ابتکار من اطلاعی نه دارد ، پس
لطفاً به مختصری از یادداشت -
های مطالبی که طی هفته روان
برای جرایده ، مجلات روزنامه -
های کشور تهیه نموده ام ، توجه
نمایند :

شنبه :

داستانی را که از يك مجله
خارجی هم زبان ، انتخاب -
نموده بودم ، بعد از تغییرات و
نوآوریها بیرون نویسنده
به دوست فرهنگی ام ، مسؤول

صلوات الله وسلامه عليه

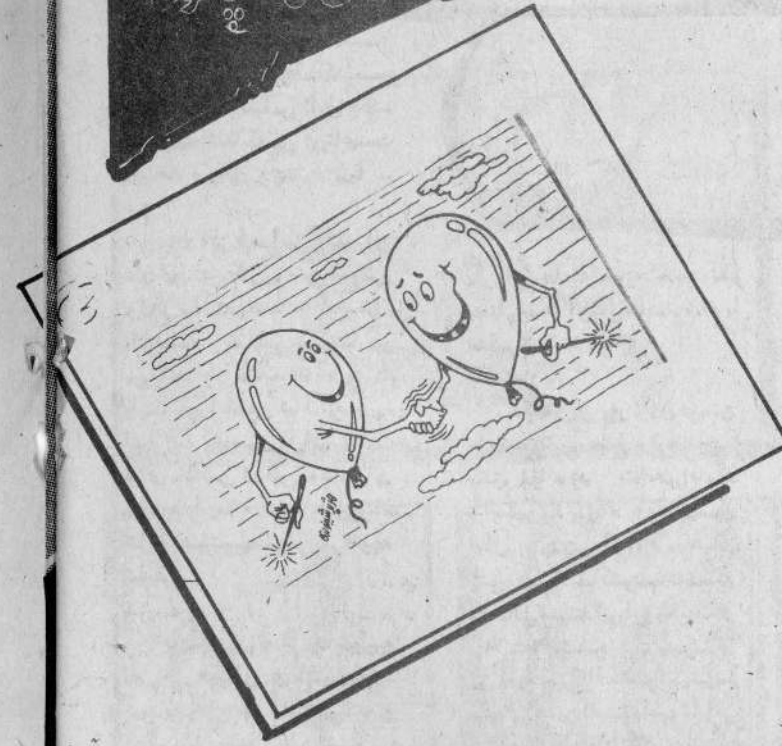
سند لاسه د سر و سونډه تم ځای کی چې غږی شوی :
— به یی په پېژدی . . . او به خلکو پر سینه وکړی چې غږی والی یی راغونډی
وړه هله داغېز د پوی نیم زالی شېش وچې له کپه غوږ څخه یی سری
وښی روانی وی او د نورو بشو په کپه کپه کی یی تکی وېلی . شېش
غوښتل چې په کپه یی ځای له د روزی راوځړی وکړه ځکه چې د
له غوږه والی سره یوځای یی د غوږ توتی هېڅوځنی الوړولی نه شو کپه
کپه د ویره د پوره په چې خپل پری شوی غوږ ته یی هم لاس نه رسېده
د دی پېش په لیدلو سره په چیرت کی شوم اوله ځانه سره یی وېشل
چې کپه پره بشکه خوشو ځله ترنا ښه کپه پر خطرناکه ده ځکه چې
نا ښه کپه پر وازی د خلکو چیرونه پری کوی ځکه کپه پره بشکه
د خلکو غوږونه پری کوی .
اوله دی سره جوخته د دی ښه هغه مشهوره وینا راپاده شوه
چې وایی : صد زدن زگر هک زدن کپه پر .

غزل

پس له څو کلونه خلاص له فاکولتس دی
بها هم میس په ارمان د ملاتس شـ
توله وړج وھی چې رتونه په شمه کی
که ویا د ورته شخونه د گدنی شـ
د دی ولوی چ کپ یی وېشلی سری دی
چې ویا د ورته پو تنوالی د شولس شـ
د پلواو چلو وختونه لار ل
اوس یی تش په دفتر ونوکی کسی شـ
د پره قدر یی چې نوم همی یاد سـ
آخر جوړی په قورسـی ته ترانسـی شـ
و هیق الله زره سواند

دینجاری هلی

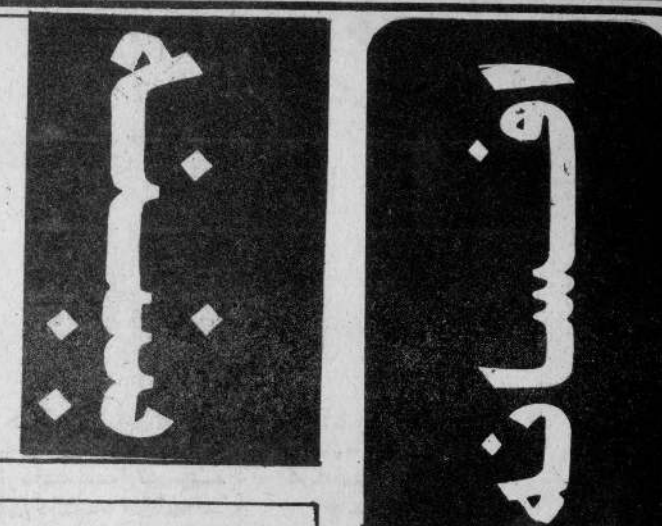
هتې وال : بالڅوون



هتې وال

اوطوطیان

وايي چې دینجاره هتې هتېوال دخپل هتې ترخ ولاړه اوطوطیا
یې څرځول اوطوطی یی په ځمکه هېل یی دهتې په درشل اوږدیم یی په
هتې کې د پوکری له پاسه کهنولی و او اخیستنکی یی ورته راپېل . په
دی وخت کی هتې لاری ورته راوگرځېد او پوښتنه یی ورځنی وکړه :
— وروړه اوطوطی په څو څرځوی ؟
هتېوال ځواب ورکړ :
— هر پوجلا هچلا به لری . دغه طوطی چې پر ځمکه ناست دی قهـ
یې زرافغانی دی داچې دهتې په درشل ناست دی . دوه زره او
هغه چې د پوکری پرسر ناست دی . د ری زره افغانی به لری .
اخیستنکی ورځنی وپوښتل :
— مگر دی ته ول چې دوی هر پوکم هکیم کمالونه لری ؟
هتېوال په ځواب کی ورته وېل :
— دغه طوطی چې پر ځمکه ناست دی . او به یی زرافغانی د مد اکمال
لری چې هم په خپله په خبرو پوهیږی او هم پل پوهولی شی . داچې
په درشل ناست دی . هکمال یی دادی . چې په خپله خبره پوهیږی
خپل په خبر نه شی پوهولی او دادیم چې د پوکری له پاسه ناست
دی . هغه په خپله خبره پوهیږی . سزی او نه پل په خبره پوهولای شی .
لاری ورځنی په حیرانی پوښتنه وکړه :
— نو د دی علت څه دی چې د پوکری له پاسه ناست طوطی ته پـ
خپلو خبرو پوهیږی او نه پل پوهولی شی مخینه یی د ری زره ده ؟
هتېوال یوه مانا لرنکی موسکا وکړه او ورته وېل :
دا ځکه چې په دی نورو اوطوطیا نسی امر مقرر کړی دی .



وايي چې په پخوا زمانو کی
تولو ژوند پرموجود اتوڅـ ر ی
کولی . کپه وړج دوه زرگاه سره
نېشې وواو ځلک یی تاغی تمولا پـ
پوا وېل یی په خپلو تهر وېشوکو
باندي د ویره سره ژېړل کړی وو
چې د دواړه مخونود وېشواڅکی
مالوېد ل او وېشوک یی سری
وی . په دی وخت کی کوم
کهرک نن داچې له پوزرک نهـ
پو ستل :

— ولی خپل همنوع په مښو
که وھی او ورسره چکړه کوی ؟
زرک له دېر قهر څخه ځمکه
څوځله په مښوکه ووهله او ځواب
یې ورکړ :
— زه ځکه ورسره چکړه
کوم چې هغه دېل د لاس الـ
گرځېدلی ده . د همدی لهـ
پاره هغه ته اښه اودانه ورکوی
چې لماره یی وچ نکوی .
کله یی چې له پل زرک څخه
وېستل . نو د هغه ځواب هم
د لومړی زرک په څېر : اښه مقابله
کی له ښکیل زرک سره یی چکړه
د ځاه رواق باله .
هوښیا راوځېرک سری د دی
پوړول ځوابونه په اوږد لوسـره
موسکی شو او غوښتل یی چې
دواړته قناعت ورکړی مخورکـا
خپلو مالکانو په پنجو کی څوځـی
کړل او د پلې ورځی چکړی له پـاره
یې شرطونه سره پری وېل .

دوه صابونه می رانهول . .
د سر و سونډه ځای ته راغلم
سړی ته د پورته کیدو په وخت
کی می یو لاس ښخ چېب ته ننو
ما هم تنگه وښو . خود لاس خـ
ونډه په حق جانیه خبره راته وېل
— لاس می خطاوت نه پریو مېده
څو تنو نور هېڅ راوا راوما ووښی
وېل :
— وښته . و ښته
پوه ژوره سامی وکړل . زړه یی
ولاړم . لا پوتم ځای ته وښته . وی
سهار کله چې شمېی ته لاړم



زما د حاضری خانه قهر شوی و .
د حاضری مامور راته وېل :
— شېفه هستا حاضری سپـ
قهر شوی ده . نوکه څه پکـ
ولېکم نور مامور یی به واځی چـ
ساخته کاري کی کړی ده . خو
نن هم ځکه هېله وړج چې راته
غلی خانه به درته سپینه پـزدم
وېشته :
— زهم د شمېی څخه پـ
چکړوتم او پتار ته په سودا پـ
لاړم . خود هېڅوځوځـ
چې یی غوړ واوگرېسوکړ د مستری

کله کله غبرگانی

وايي چې د دوه تنو سره دعو
وه او د فېصلی له پاره د ږم کړی
ته لامل . لومړی تن د دی لهـ
پاره چې د ږم کړی دده پـ
پلوی پرېکړه وکړی . نه پوښتنکلی
ورته پوښتنه پکړی یی ورته ورکړه
کله چې د دعوی پل لوری خبر
شو . نو د ږم کړی ته یی هماغه
ماښام خپله لنگه غواکوړته وروستله
د دعوی د سپینولو په وخت
کی د ږم کړی د دوه تن پـ
گټه خبری کولی . لومړی تن
غوښتل چې د ږم کړی پـام
خپل لورته راواړی خود ده په
گټه خبره وکړی . څوځله وښو
خپله اړه خپله پکړی یی کوتـ
ووېلی هخود د ږم کړی پـام
نه شو . په پای کی یی غږ ورته
وېل :
— پاره . . . نه څومره ښه
په پښی مخوکاشکی هغه نوی
پکړی دی پر سر کړی وای .
د ږم کړی چې سهار
دلنگی غواښدی خوړلی و ی
او ځکړی پر ځای و . هغه کتابـه
د پکړی خاوند ته وېل :
— وهله می مخونوی پکړی
غواوځړه .
اښه دی پل د دوه دغوا
خاوند وکله .

A black and white portrait of a man with dark, wavy hair and a prominent mustache. He is looking slightly to the left of the camera with a neutral expression. He is wearing a light-colored, possibly white, collared shirt. The background is dark and out of focus.

فٹبال فریاد می کشد

والهیال که در زمزمه و ورزشهای
اجتماعی جای مطلوب بخود را
حراز داشته است اولین مرتبه
در ایالات متحدہ آمریکا مصا-
دف به سال ۱۸۹۰ توسط
معلم آمریکا پی ویلمس مارکین
عرض و جود کرد . که ابتدا این
ورزش نه نقری بازی میشد البته
به شکل ثابت و بعداً نه تفریه
شش نفر تقلیل یافت باز هم
به شکل ثابت . اما طی سال
های اخیر بازیهای دورانی به
وجود آمد که از سرعت عمل بیشتر
در جریان مسابقه استفاده به
عمل می آید . که ورزش والیبال
منگی براین تخیلک هاست سرو-

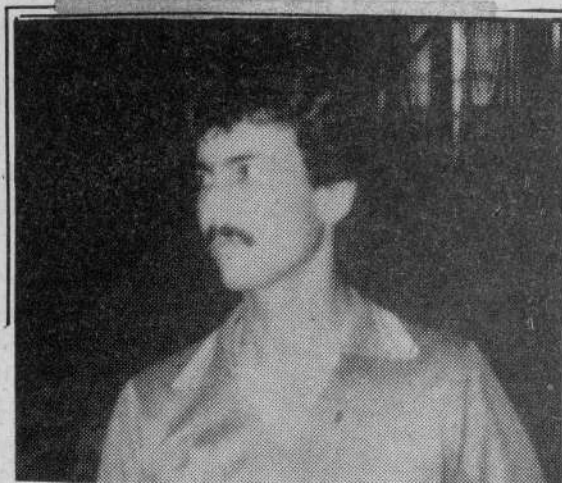
[illegible]

تا سگاه ازید دال
 به این طرف علاو برسد و
 هدی چو بزرگ وزش چو
 حضوری خبر سازد اینند و
 بقایست دایم زمیند و
 مهربانند مایه فداسو
 فحال با بهر یکم تنو فقا
 فحال گهر و حیاتی را تمه
 نبوده ام که نه بیا
 لطف نبوده بکنیر که
 فحال در کفر و گنه است
 وضع کنونی فحال با وجود
 کامی جا و شکای مالی
 فداسو به او مواجه است
 تقی با غنا و بخشش
 اله این ساحت و زین
 ساجده های زنده کی
 باط و آقا و جنگ تا

نموده ام که در بالا تقدیم نموده
 - لطف نموده بگویند که
 - احتمال در کفر و کینه است ؟
 - وضع کنونی احتمال با وجود
 - کامیابی جاسوسی مالی
 - عدم راهی به او مواجه است
 - تقی‌الله خدای بخش می‌باشد
 - اله که این ساحت بر زمین مانند
 - سایر مردم های زنده کی سردم
 - باطن ناگوار جنگ تا همیشه

وضع برگزاری مسابقات را
مستحق رضایت بخش ترازوهای
مهل دانست زیرا طی سال رها
طوری که قیلا اشاره عدم مسابقات
به منظور رشد استعداد های
ورزشی و برپایه سالم بین ورزش-
مکاران تبادل تجارب و ورزش

بقية د. مصطفى (٦٩)



در مسابقات فایتل مسابقه داد و
امک همه بی آن را میخوانم نیست
سرگذاشتم : در این مدت جا -
لبترین مسابقه با هم گری -
جستای شوروی بود که بعد از
چندین سال وارد کشور ما
شده بودند و این مسابقه دو -
هفتون کابل تدویر یافته بود تو -
نست سه مقابل یک در مقابل تم
حریف موفقیت حاصل نماند زیرا
معمده در صفحه (۸۹)

پس گرفتن میدان با سه
حمله و شوت میباید در کشور
اما اگر چه در رقابت این ورزش
طوری که لازم است توجه ضرورت
نگرفته است حتی احتمال آنی -
رود تا این ورزش آهسته آهسته
خویش را از پیروی سایر ورزشها مجزا
و مستقلا میبرد اما با جوانان -
قندی خاصی به این ورزش دارند
که در این رابطه با عبدالحمید
* صافی * عضو تیم ملی کشور

باسکتبالیست موفق

ورزش‌موه فق بودند که تیم ملی را تشکیل داده بودند.
بالاخره به مرور زمان عرصه ورزش دختران چنان گسترش یافت و محدود گردید که کاملاً جسم ها از هم پاشیده شد مباحو-
حس اطلاع حاصل میکنم که در این اواخر دوباره تیم های ورزش دختران آغاز گردیده و بهگمرانه دنبال میشود. یکی از ورزشکاران سابقه دار تیم دختران ملحه ضحی‌عظمی ملی کشور میباشد که در این عرصه به یقه طولانی در این عرصه بوده

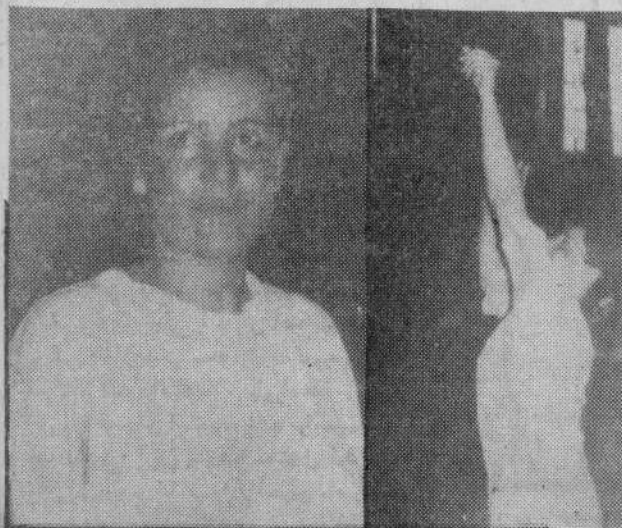
باسکتبال که در سال ۱۸۹۱ توسط معلم آمریکایی چمبرس-
سمیه به وجود آمد آهسته آهسته در سال ۱۸۹۶ انگلی-
فات قابل ملاحظه در عرصه این ورزش رونق گرفت بهایند-
علاوه نموده در سال ۱۹۰۶ با-
بقای المپیک اروپایی این ورزش در سال ۱۹۱۳ مسابقه المپیک آسیایی آن برگزار گردید.
البته مرحله اول انکشاف این سبورت را بهین سالهای ۱۸۹۳-۱۹۱۸ میدانند و



حرکت سریع

ورزش را آورد. نکته و در مورد اینکه چرا این ورزش را گزیده است میگوید: "فکر میکنم سبک له انتخاب به ذوقها و سلیقه ها و خواسته های شخص پیوسته ورف دارد. افراد بسیار درک همین نیاز هاوری سکوی انتخاب می ایستد که يك اندازه موارد یاد شده و يك مقدار هم محیط انسان را كم میکند تا گزینش رشته های مختلف ورزش یا سایر رشته هارا به دسه خود بگردد روی این اصل می این ورزش را انتخاب نموده و ریز تا ریز نسبت به این ورزش علاقتی ام بیشتر می شود. قسمیکه میدانم تگواندو و تنوع است و تگواندو هیاتنگ و تگواندو ندوی پوسه تقاضا این دو سبک در چیست و شما کدام آهاترین می کنید؟
این دو ورزش فرزندان سبک مادرانده در تگواندو هیاتنگ نیز هیو و تگواندو پوسه حرکات دسه و یا و سایر نقاط بدن وجود دارد. با وجود گونه گون بودن سبک ها فنی و اهداف در هر ورزش به يك نقطه ختم میگردد. يك سبک له بقیه در سبک (۸۷)

تواند و ورزش سبک کمد رکشور چمن زاده شد و در کشور جاپان رشد و نمو نموده است و از شروع ظهور این ورزش هنری رزمی مطابق به شرایط و ریز-
کاران وقت دلبسته گاه خود را داشته است و با گذشت زمان این ورزش به انتهای رشد خود رسیده و در همه جهان پخش گردیده و از چندین سال به اینطرف شاهد موجوب دیده این ورزش در کشور خود مان هستیم.
این ورزش نهیای رزمی که ارسته با تخنیک های تفصیل هنری است سبکی از جوانان و نوجوانان شهر مانرا به سوی خود کشانیده به حدی که جوانان علاقتند به این ورزش به بشارف شخصی به ایجا د و احیای کلب های این ورزش در نقاط مختلف شهر و روستا کشور پرداخته اند.
دین زمینه با ورزشکار با استعداد این رشته احمد جاهد سخانی را تهیه نموده ام که تقدیم شما میگردد: احمد جاهد از سال ۱۳۶ البته به قول از خود شریه این



وی که از شش سال به اینطرف عضویت تیم ملی را کسب نموده است میگوید:
اساس ورزش باسکتبال را تخنیک و تکنیک درست و علاقتی و ریز-
شکار تشکیل میدهد. ورزش با-
سکتبال ورزش اجتماعی و هیو گانی بوده در این از تخنیک های چون فول و باکتنگ و پل کار گرفته میشود و يك ورزشکار باید در پل خوب باشد سبک خوب و شوت خوب داشته باشد.

مرحله دوم انکشاف آن را در این سال ۱۹۱۹ تمهید کرده اند. اولین مسابقه باسکتبال زنان در کشور فرانسه در سال ۱۹۳۳ برگزار گردید و به-
حیث بازیهای المپیک در سال ۱۹۳۸ شناخته شده اولین برنده گان این مسابقه از میان بازیکنان کشور آرژانتین تها رز نموده در کشور خود مان این ورزش از سال ۱۹۳۴ به رهتیا-
بی يك معلم آمریکایی را پیچید گردید.

در این سالها این ورزش به-
بج عالی ترقی خصوصاً بهیو د و دختران جوان چنان در این

جنگی اصفهان

بطوری که گفتم قصد داشتیم بعد از خاتمه جنگ اصفهان به فارس برویم و دماغ سلطان فارس را که بمن ناسزا گفته بودیم به خاک بمالیم ولی از سر رفتن به بوسه پیکه بمن اطلاع دادند که مرتبای دیگر (توک تانمش) ماورا النهر را مورد حمله قرار داده است.

تا وقتی که در ولایت مرکزی ایران حرکت می کردم سربازان من از سرما معذب نمی شدند. ولی بعد از این ده از (ری) می گذشتم و وارد دامنه های کوه البرز می شدم سرما شدت می کرد و من می باید در سرمای زمستان از آذوقه بایجان و آنگاه از کوه قاف بگذریم تا بتوانم خود را به کشور قهقاری برسانم.

از اصفهان تا (ری) هوا معتدل بود از اینکه از ری گذشتم هوا سرد شد و رسید به سبزوار طوری بود که شدت کرد که من مجبور شدم فرمان توقف صادر نمایم زمین مستوراز برف بود و احتمال داده می شد تمام اسبهای ما از برفد بپلاکت برسند. من گفتم که باعتبار برای نگهداری اسبها اصطبل های موقتی بوجود بیاورند و تهرهای بزمین نصب کردند و اطراف هیالای آنها را با نمد پوشانند و از نمد خیمه ها برای پوشاندن اصطبل ها استفاده کردند و مالک های خود را در آن اصطبل های موقتی جادادیم بعد از اینکه دوره شدید سرما گذشت برای افتادیم و از راه طوس و کوه چان (قوچان) خود را به ترکستان رسانیدیم. از آن پس هوا معتدل گردید و وقتی من به سر قند رسیدم آخرین ماه زمستان بود. در سر قند بهرمان پنج روز توقف نکردم زیرا سوگند یاد نمودم که اوقات خود را در صحرا بگذرانم و در شهرها زیاد توقف نکنم. زیرا توقف کردن در شهرها سبب میشود که انسان متعایل به خوشگذرانی بپردازد و من با خدا عهد داشتم که هرگز در خوشگذرانی نگیرم.

من هشتاد هزار سرباز به پسر (شهنشهر) دادیم و گفتم (توک تانمش) را بقتل برسان و سرش را برای من بفرست ولی اگر گنجهت کشورش را بکیران کن و بگرد من مدد داشته که (توک تانمش) ملک است بگریزد چون فهمیده بودم که مردی ترسو میباشد و اگر ترسو نبود دینار ماورا النهر را در خواب من مورد حمله قرار نمیداد و هنگامی که کشور من حمله میکرد که من خود آن جا باشم.

اولین کبوتر که از مشرو بکبوتر خانه سر قند رسید و آنجا شصت خبر آورد که فرمانده مغولها مردی است با اسم (بول اورگون).

کبوتر دوبرای من خبر آورد که قشون مغول بین ده تا دوازده (تومان) است یعنی بین یک صد تا یکصد و بیست هزار نفر. از وضع راه پیمائی قشون مغول فهمیدم که آهسته حرکت میکنند و حدس زدم که سر

میر قشیم اسبها را با تواله میبردیم زیرا نه فرصت داشتیم که آنها را در مراتع رها کنیم و نه امکان داشت که با خرید عقیق حمل نمائیم. همین به علایه او خبر داد قشون دشمن را می بیند و من آری راه پیمائی را رها کردم سواران خود را آری چنگی دادیم. پنج هزار تن از آنها ماوراء ندر که در موقع جنگ از یکصد و چهل هزار اسب بدست نگاه داری نمایند. شصت و پنج هزار



مینم



بازان مغول بازن و فرزندان خود حرکت می کنند و اینکه وسیله نقلیه کافی ندارند هنوز کبوتر خانه ها من طوری کامل نشده بود که من بتوانم از سر قند هم برای اطراف کبوتر قاصد بفرستم و کبوتران قاصد از اطراف به سر قند می آمدند. لذا من نمی توانستم استعلام کنم که راجع به ملت کندی حرکت قشون تحقیق نمایند. این بود که مصمم شدم برای بهیتم و باستقبال آن قشون بروم.

کبوتران قاصد مرا از خط سیر آن قشون مطلع میکردند و من دانستم از کدام راه بمن نزدیک می شوند. من با هفتاد هزار سوار که هر یک دارای دیدت بودند بسوی مشرق عزیمت کردم تا این که خصم را غافل گشتم. زانداست بگویم که وقتی ما بسوی مغولها

سوار دیگر را منقسم به چهار قسمت کردم و سه قسمت آنها هر یک از پانزده هزار سوار تشکیل شد. آن سه قسمت جناح راست و جناح چپ و قلب قشون بود و بیست هزار راهم در ذخیره نگاه داشتم که در موقع ضرورت از آنها استفاده کنم.

وضع من طوری بود که می توانستم بدشمن شبخون بزم ولی بدو علت ترجمه دادم که هنگام بروز بدشمن حمله ور شوم. اول اینکه چون قشون دشمن بزرگ و شماره سربازانش بین یکصد تا یکصد و بیست هزار نفر بود هنگام شب بدو موقع شبخون بمن سربازان من بی نظمی بوجود می آمد و ممکن بود که آنها دوست را از دشمن تمیز ندهند. دیگر این که غم داشتم (بول اورگون) را زنده دستگیر کنم و او را بهیتم و از وی بهرسم

بچه جرئت در صد دیر آمد که بچنگ فرزندان چنگیز برود؟ سرانجام من بجای رسیدم که با خصم بهر از بهار فرستادن فاصله نداشتم و در آنجا اسبهای بدتر را رها کردم و آنها را تحت حفاظت سربازانی که می باید عقب بمانند قرار دادم و به سربازان گفتیم استراحت کنند و بگذارند که اسبها نفس تازه نمایند. در نیمه شب برای افتادیم و چون وقت کافی داشتیم با عریض قدم برداشتم. پیروزیم. همین که طلوعه بامداد می شد بچنگا چون خود دستور دادم در دو طرف من که قلب قشون بودم قرار می گرفتند.

حرکت چهار تن من پیش و پی سواران که خود سواران از سر قند تا مغرب گشته اند و ولایت بوسه شمال میروند منسره ای نیست که من بتوانم در اینجا وصف کنم و شاعر

مش کوفتند در سراج خانه و قش عام می کردیم. من دستور دادم بپوشان (پوشان) و افسران من را زنده بدستگیر کنند و چون ما اردگاه را بدست آوردیم (بول اورگون) بپایانده ای از افسران مغول اسیر کردند و من تیر می کردم که (بول اورگون) مردی است قوی هیکل بلند قامت و وقتی او را نزد من آوردند سر از ساداشتم من تجاویز نمی کردم. من از او پرسیدم آیا تیری میدانی یا نه؟ معلوم شد که (بول اورگون) جز زبان مغولی زبان دیگر را نمی داند. من بوسه دادم. از او پرسیدم تو با چه جرئت بفراتفاقی که بگذرد من حمله و رشوی آلتاز و من بگو تو نرسیده بودی؟ (بول اورگون)

لاامور اهل انگش

گفت من تصور نمی کردم که تو این اندازه قوی باشی. گفتم تو آن قدر زبون هستی که من نمی خواهم تو را بقتل برسانم ولی تو و اسیرانت را حبس خواهم کرد و آزاد نشان نخواهم نمود مگر این که من قیدی بدیده بخوابم (بول اورگون) گفت من حاضر نمی ام از اسبهای زاده ایجاد دارم بقوی هم مشروط بر این که مرا آزاد کنی. گفتم راجع به اسبهای که ایجاداری حرف نزن چون همه مال من است زیرا غنیمت جنگی می باشد و قیدی ای دیگر من بد تا آزاد شوم. (بول اورگون) گفت من در کشور خود اسب و کوفتند زیاد دارم و آنها را بخواهم داد تا آزاد شوم.

مدت دو روز مذاکره راجع به قیدی ای که باید (بول اورگون) و افسران او بپردازند ادامه داشت و عاقبت من موافقت کردم که (بول اورگون) شصت هزار اسب و دو بیست و پنجاه هزار کوفتند بمن بدهد تا آزاد شود و قیدی هر یک از افسران او را که اسیر من شده بود هزار اسب تعیین کردم. (بول اورگون) مرا مردی ساده تصور کرد و بود و گفت عده ای از سربازان خود را بمن بدهند و درجا بنای دیر ما مغول ها را

طوس هم در کتاب خود وصف نکرد. است. من تصور نمی کردم در آن موقع خورشید که تازه سر از افق بیرون آورد بود بنظر ما اشتغال داشت. ما جلومیر قشیم و بیست هزار سوار ذخیره را جمع ما می آمدند و بین ما و آنها با اندازه موج فرستادن فاعله وجود داشت. صف سواران ذخیره هم مانند صف ما از مشرو به مغرب گسترده بود.

مغولها وقتی نزدیک شدن ما را دیدند در صد برآمدند که صفی بوجود آورند ولی قبل از این که صف آنها آراسته شود من خود را با آنها رسانیدم و بدو فرمان دادم که جناحین دستور دادم که مغولها را محاصره نمایند. اگر بتو بگویم که وقتی ما وارد اردوگاه مغولها شدیم گوئی که بیست کله بزرگ از کوفتند حمله ور شده ایم شاید باور نکنی. چون توانم (چنگیز) را شنیدم ای و تصور می نمائی که در کس مغول باشد (چنگیز) است.

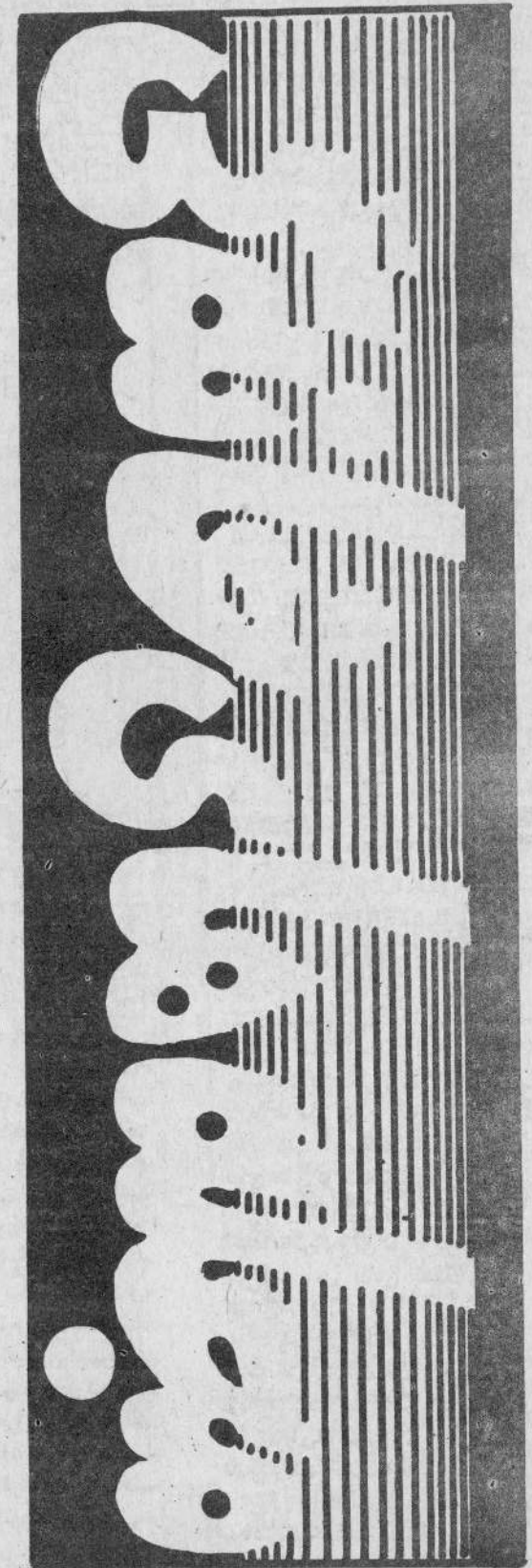
بعضی از مغول ها طوری ناتوان بودند که حتی شمشیر خود را از نیام بیرون نیاوردند باین جهت فقط در بعضی از نقاط اردوگاه مقابل ما مقاومت شد و عده ای از سربازان مرا کشتند و درجا بنای دیر ما مغول ها را

به مغولستان بفرست تا اسب ها و کوفتند سا را فراهم کنم و برای تو بفرستم ولی من در خواستش را که میدادستم حمله است نپذیرفتم و گفتم تو و افسرانت و اسیران خواهید بود تا وقتی که اسب ها و کوفتند را از مغولستان بیاورید. (بول اورگون) گفت آیا میدانی از اینجا تا مغولستان چقدر راه است و چقدر فرستادگان من به آنجا و مرا بخت از قتل نستان یا اسبها و کوفتند چقدر طول می کشد. گفتم این فکر را می باید موقعی که هنوز غم حمله بشوهرمان کرد بودی بکنی. آنکه باوری انجام حجت کردم و گفتم از حالات ناقص پا نیز فرصت داری که اسب ها و کوفتند را از مغولستان بیاورید جابرسای و اگر تا روز پانزدهم برج عقرب که دو ماه من پنج پا نیز است اسب ها و کوفتند ان بمن نرسد تو را خواهم کشت و با افسرانت نیز همین گونه رفتار خواهم کرد.

من می دانستم که سلطان شکست خورده مغول نمی تواند شصت هزار اسب و دو بیست و پنجاه هزار کوفتند را بیاورد که به ماورا النهر برساند و با وقت که اسبها و کوفتند را با کله های کوچک براه بیاورند بسوزی که مجموع آنها تا نیمه برج عقرب ماورا النهر برسد. (بطوری که دیدیم تیمور لنگ تا اینجا حسابیام را از روی ماههای قمری تعیین میکرد و این جا از روی ماه شمسی تعیین می نمود و ماورا النهر هفتم ماه قمری مورد احتیاج بوده و هم ماه شمسی ما رمل بیرون).

فصل بهار و آنگاه فصل تابستان فصل سردی شد و اثری از اسبها و کوفتند ها ی (بول اورگون) بچشم نرسید. در آن سال من در ماورا النهر بودم و قسمتی از اوقات خود را صرف تمشیت قشون کردم و قسمتی دیگر را صرف آبادانی مملکت نمودم و در نتیجه به تربیت فرزندان خود پرداختم پس چهارم من (شاهین) در آن موقع طفلی هشت ساله بود و میتوانست بر اسب سوار شود و کلاه های کوچکی تیراندازی کند.

وقتی شاهین بدو آمد و من نام او را انتخاب کردم و آن نام را بروی گذارند و در گوشت طفل اذان گفتند یک شب خواب دیدم. در حال رو بیا مشاهده کردم که هفت کودک شیرخوار که همه پسر هستند مقابل من قرار گرفته و من اسم چهار تنی آنها را میدادم و آن ها مو سوس می باشند به چهار تن که رتبه شمسیر - مهران شاه شاهین. ولی از اسم سه کودک دیگر بی اطلاع میباشم و شکست آنکه از بالای سر کودک چهارم که شاهین باشد دم گاو کوهی و بخته بود. ادامه دارد.



چندی پیش اتحادیه زورنالستان افغانستان را به خیر داد و وکانسوری را به منظور آرزوهای مجلات خاصه نگسی راه اندازی نمودند که در نتیجه مجله "بهاران" جایز مقام اول و مجله "شمس" دوم و "گلستان هنر" جایزه سوم را کسب نمود.

ما فرصت آن را یافتیم تا با دوستان از مسوولین این مجلات صحبتی انجام دهیم که نخست سیر صحبت را با نیلاب موج

مدیرمسئول مجله "بهاران" می آغازیم.

او میگوید:

از سالها قبل این روز را در سر میورور اندم که خود صاحب نشریه می باشم تا در آن مطالب بدون سانسور به نشر برسد تا این که به سال ۱۳۶۵ به تشویق و رهنمایی دوستان نزدیک نیلاب پژواک مجله می راتحت نام "بهاران" بمسئولیت گرفتم و در آن انتشار مطالب آموزشی هادی هخیری و ذوق قی را آغاز نمودم. این که چرا مجله ام عاری از مطالب سیاسی است باید گفت که در نشریه

از مجله خانه گی بهاران



نیلاب موج

ان پید که جوانان شرقی را به تنهایی خود گشتایند است

پروزی از مد به نظر من از سلیقه و علاقه هر جوان چه غریب و چه شرقی نمایندگی میکند و اما تدوین بودن داخل چوکات و در عین حال متناسب و خوشایند آنچه اکثر جوانان غرب بنام مد از آن استفاده میبرند در حقیقت یک نوع "انراط" میباشد که صرف مقبول خاطر خود همان جوانان و بعضی از جوانان مالک شرق قرار میگیرد و البته به طور کلی خلاف اینگونه فیشن ها میباشد. متأسفانه اکنون از اینگونه مد ها در همه کشور ها و منجمله کشور خودمان نیز توسط جوانان استفاده می شود و اگر از خود جوانان کشور مان از آنانیکه پیرو اینگونه مد

ها اند درین مورد پرسیده شود بهشتی نه این جواب را داد رند "مردم کشور ما تا هنوز با این گونه مد های بهشتی آشنا نیستند و از سبزه آنها بالا میباشد و این فیشن ها و مد ها را اشخاص روشنفکر دوست دارند." جواب جوانان را ضح است به علاوه که قناعت دهند نمیشاید غلط هم میباشد چه سبزه بلند و طرز تفکر روشن به لباس و خصوصیات ظاهری وابسته نه بلکه به سطح بلند دانش و معلومات اخلاقی و زیبایی شناسی رابطه دارد. درینور توجه است که اگر جوانان غریب دست به اینگونه کارها میزنند در کشور های بهشتی شان چندان

های دیگر کشور موضوعات سیاسی به حد کافی به نشر میرسد و چون خواننده گان مجله بهاران پیشنهاد نشر مطالب سیاسی را ننموده اند بنا برین هم ذوق آنان را مد نظر گرفته ام.

اود رمورد این که ایاتصور منمود که مجله اش مقام اول را بگیرد چنین گفت:

ابتدا فکر میکردم که شاید مجله ام درجه اول را نگه دارد و هراس داشتم از آن که شاید در آن جا هم واسطه و شناخت هانقش مهم داشته باشد که خوشبختانه آن طور نبود.

وقتی از او پرسیدم که چسی کمبودیهایی در مجله تان وجود دارد گفت:

تازه متوجه شده ام که مجله "بهاران" فاقد مضامین پشتو است که ازین پس درین قسمت توجه به خیر خواهم داد.

همچنان آرزو دارم تا مجله ام را به کمک دوستان نزدیکم خطاطی و گرافیک نامی صفحه نوی راتحت کلیشه "در جهان ما" در آن بگشایم تا از رضای خاطر دوستانی را که علاقه مند به مسایل جهانی اند نیز فراهم سازم.

نیلاب پژواک یکی دیگر ازمدیرمسوولان لایق و صادق میباشد که مجله اش را به نام گلستان هنر و صنف ششم مکتب صفحه کشود.

وقتی صفحات مجله های گلستان هنر ورق زده شوند مطلبی وجود ندارد که بدون تصویر باشد همه مطالب را به علاقه خاص همچو مجله "بهاران" جمع آوری و به جای معین آن جاداده است.

اود رمورد این که مقام سوم را گرفته است چنین میگوید:

خوشوقتم از این که مجله دو ستم نیلاب جان موج جایزه اول را جایز شد چه مجله های مان با هم نزدیکیهایی خاص خود را دارند.

اما یک حرف برایم آزار دهنده است که مجله ام چرا جای سوم را اخذ نمود آنانی که مجلات را بررسی نموده اند اصلاً متوجه نشده اند که کدام مجله قدمت داشته و کی این ابتکار را به راه انداخته است.

شما فکر کنید مجله می را که دو سال

از نشران میکند ترجمه داده اند نسبت به مجله می گسه شش سال قبل شروع به کار نموده است.

نیلاب در مورد دیژاینس مجله اش چنین اضافه نمود:

"ازین که درین و سال کم شروع به کارهای ژورنالیستیک و مجله نگاری نموده ام فقط ثنایت میکند تا مطالب ارزنده و خوب و خواندنی را در آن جا دهم. ازین پس تا حدود یک تجربه حاصل نموده ام میگویم تا با خطاطی و گرافیک بهتر مجله ام را رونق ببشود و بدهم.

مجله سیاه و سفید به خاطر تشویق و قدردانی از اینس مدیرمسوولان تازه کار مطالب را از مجلات شان بر گزیده و به چاپ مود دهد. درین شماره از مجله های شان انتخاب نموده که میخوانید.

با ارزوی سعادت و سربروزی این دوستان و نیز به آرزوی این که در آینده ها کارهای پراثرترین به دست دهند.

مهم هم تلقی نمیکرد و اما در کشور ما کشوریکه در این اواخر بسوی پیشرفت نه بلکه ابتدال روانه است و یکتق "تق تق" کو بند "بر مغز ها و روحیات مردم که در اطراف اینگونه جوانان زیست مینمایند. میباشد چه قدر خوب خواهد بود که همه جوانان بهر وضع خود به گونه متناسب رسیده از اینکه اوقات گرانبهایی خود را صرف

در فیشن های بهورد نمایند مغز های فعال خود را چه زی سرگرم مطالعه قلم و کتاب سازند اگر یکبار دست یک جوان قلم را استوارانه گرفت و چیزی به وضوح و بار بهی از خود نوشت دیگر به آسانی ممکن نیست که قلم از دستش بیافتد و یادشش ببرد.

نوشته: ن. موج



برگزیده از مجله گلستان هند



نیلاب پُرواک

امید

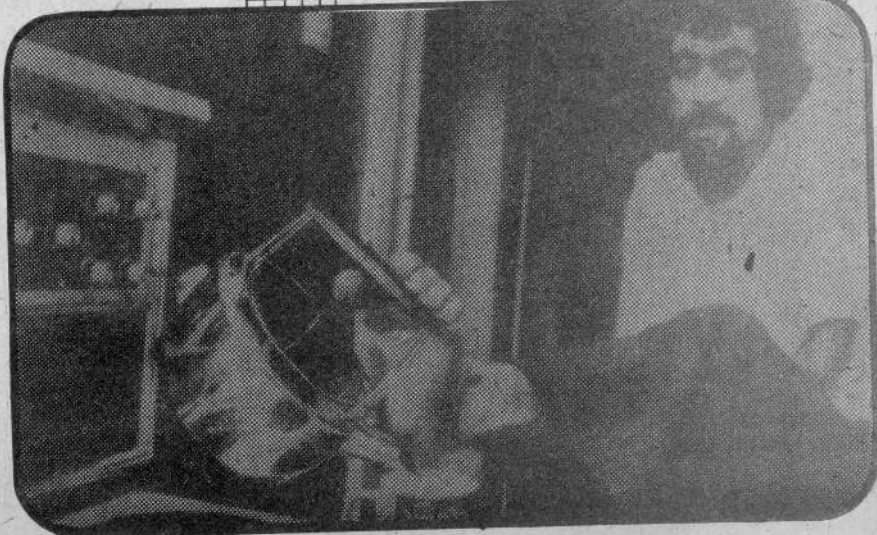
زنده گیتے

لقب قهرمان اراده و امید
داده اند .

فرنگ میگوید :

و منی امید و شوق زنده کسی
در قلب هر کسی وجود داشته
باشد ، هر مشکلی انسان حل می
شود حتی نداشتن دست و پا

وقتی به دنیا آمد ، دو زانده
کوچک بجای دو دست داشت
از همان کودکی فراگرفت تا
چگونه از پاهایش استفاده کند
در هفده سالگی دیپلوم خود
را گرفت و به حیث استاد مصر-
وف کار شد ، مطبوعات انگلیس
به این استاد زبان فرانسه



حکمت اللہ حکمتجو از جمال

مینیمه:

نمیدانم از کجا شروع کنم و از کی بنالم. بسیاری از همشهریان ما هستند که با آراستن ظاهر خود از نهایت توجه کار گرفته اند و فکر تنظیف کوچه و پیاده‌رو خانه‌هایشان نیستند. خاک رو به هوا و کثافات را از منزل کشیده و در راهرو میاندازند. و به این فکر نیستند که کسانی از آن محل میگذرند. آن‌ها فقط میخواهند خود و خانه‌شان پاک باشد و پس میشود مثالی از بعضی کوچه‌های جمال مینه داد که بسیاری از همشهریان ما بدون در نظر داشتن نزاکت‌های اجتماعی به همچو اعمال دست میزنند و یا هم نمیدانیم که زودتر نزد کسی شکایت کنیم. این معضله را هر چه زودتر خود آن‌ها و یا ریاست تنظیفات باید حل کنند تا به این اذیت همشهریان ما که از آن محلات میگذرند نشود.

به اداره محترم مجله سپارون
پروژه تهیه مسکن اکسون
مجله بی پرنفوس شهر است ولی
مناصفانه شاروالی کابل در مورد
سرسریزی آن تاکنون هیچ
اقدامی نکرده است. خواهی
مقدم تا موضوع را مقامات شار-
والی کابل در میان گذاهد که از
آغاز سال ۱۳۷۱ سرسریزی پروژه
را در نظر بگیرند.
با احترام

ککشکا - از تهیه مسکن

محمد افضل باشند ده افغا- تان کابل

شهر کابل از چند سال اخیر که جنگ لعنتی در کشور ما سایه افکنده بیشتر از پیش مرکز رفت و آمد زورنالستان و خبرنگاران داخلی و خارجی شده است و ما به بار دیده و شنیده ایم که حتی گاه گاهی این زورنا-
لستان به گوشه و کنار شهر رفت و آید میکنند و از حال و احوال مردم شهر و سیمای شهر کابل برای کشورهای خود می نویسند مردم ما تا الحال همه مشکلات اقتصادی را تحمل کرده اند و میکنند اما حد اقل مسوولین شاروالی و کس هم توجه به نظافت شهر ندارند

جوی های نزدیک ایستگاه های پل باغ عیسی و تیمور شاهسی و فروشگاه که مردم درین تا-
ستان گرم انتظار سوریس را میبرند از گندیدگی و کثافت سرازیر شده و آنها نظافت و پاکیزگی شهر هم به جنگ و راه گیری مرتبط است؟ یا این که اشخاص بلند رتبه شهر داری به موثر های لوکس با " شیشه های سیاه رنگ " از راه های مخصوص و پاکیزه تر به دفاتر خود میروند و هرگز توجهی این بی نظمی و کثافات داخل شهر خود نمیکنند؟

حاجده از مکروپان سوم

در ساحه ناحیه نهم به ویژه مکروپان ها کورس های آموزشی برای بلند بردن معیبه دانشی شاگردان نیست و شاگردان میجویند به خاطر فرا گیری این آموزش ها در کورس های شخصی دورتر از محل بود و باش خود مراجعه کنند و شاگردان این محل با عطش زده گی چشم به راه ایجاد چنین کورس ها هستند.

- ایجاد زمینه های خوب و پر-
و گرامی های دقیق سپورتی در
مکتب به مثابه بنیادهای اساسی
رشد سپورت در کشور.
اعمار میدان های سپورتی به
همکاران نزدیک وزارت تعلیم و تربیه
و کمیته ملی المپیک در جهت
ایجاد زمینه های رشد و ورزش.
- تسوین کلب های آزاد سپور-
تی از طریق بذل کمک های
مالی و تخفیفی به آنها ایجاد
سهولت ها در استفاده از میدان
های - سپورتی برای آنها جهت
تمرینات به ویژه احیاء مجدد -
های سپورتی.
در آخر میخواهم بگویم که فدراسی-
ون سپورت فتنبال کشور با وجود
مشکلات جدی مالی از هیچگونه
کمک به کلب های ورزشی دریغ
ننموده و توجه مقامات مسوول
را در بهبود وضع سپورت در
کشور جلب نمایند چه تهیه
سالم جوانان و نوجوانان ایجاب
تفریحات و مصروفیت های سالم
را می نمایند.

- فدراسیون فتنبال جمهوری
افغانستان همیشه تماس های
نزدیک با فدراسیون جهانی فتنبال
فیتبال " فیفا " و کنفدراسیون
سپورت فتنبال آسیا داشته و در
اثر همین تماس ها بود که تیم
فیتبال جمهوری افغانستان در
مسابقات آسیایی شرکت میسوزند
فایز یاد آوریم که بنا بر دعوت
کنفدراسیون آسیا قرار است تیم
فیتبال کشور در همین کپ آسیایی
نیز شرکت نمایند.
- تیم فتنبال کشور ما در کدام گروه
قرار دارد و با کدام کشورها در
بحرین مسابقه خواهند داد؟
- تیم فتنبال کشور و گروه
(C) با کشورهای عربستان
سعودی، اردن، سریلانکا
و بحرین مسابقه خواهند نمود.
- در آخرین شماره شما در مورد
بهبود ورزش فتنبال در کشور
خواهانم؟
- به نظر من بهبود وضع ورزش
به ویژه فتنبال مستلزم بذل
توجه جدی به مسایل ذیل
میباشد.

بقیه از صفحه (۶۲)

فیتبال فیراد

در مسابقات آسیایی که عنقریب
در کشور بحرین تدویر مییابد
کاشی نماید که تیم افغانستان
اولین مسابقه خویش را به تاریخ
۲۸ سنبله با کشور عربستان
سعودی انجام خواهد داد. متأس-
سفانه باید بگویم که تا هنوز تیم
فیتبال فاقد لباس سپورتی میباشد.
- شما که یکی از دست اندرکاران
فدراسیون فتنبال کشور استید
آیا در قسمت حضور پلیران فتنبال
ما در مسابقات خارجی از فدراسیون
های خارج طالب کمک
گردیده اید؟

مطابق مقررات بین المللی، با در
نظر داشت شرایط محیطی برگزار
گردیده است.
چرا تیم های فتنبال افغانستانی
نشانسته اند طی چند سال اخیر
در مسابقات بین المللی اشتراک
نمایند.
- علت عدم اشتراک تیم فتنبال
افغانی را در مسابقات بین المللی
میتوان ناشی از شرایط و اوضاع
طی سالهای اخیر در کشور دانست
با وجود آنهم فدراسیون فتنبال
کشور توانست بعد از وقفه تقریباً
پانزده ساله اشتراک را

پوکا

فوتوی شماره (۴۶)

هدف عمده:

شکم را تقویت نموده و اعصاب داخلی را تحریر مینماید.

تیمبره:

با انتخاب یک نقطه محرابی مستقیم در قسمت جلوشما را در جهت توازن کش خواهد کرد.

تمرین کشش روی من

هدایات:

۱- روی فرخ بنشینید غورینه پاها را تان راست و دست

تان در کنار تان قرار داشته باشد.

۲- دستها را روی فرخ فشار دهید و تنه تان را بلند کنید.

۳- سر را به بعد بپوشانید و شکم را بکشید و کمر تان باید صاف باشد. این حالت را برای مدت (۱۰) ثانیه نگه دارید.

۴- آهسته آهسته به حالت اول برگردید. تا شمارش اواسط را نباید و بعد مجدداً تمرین را آغاز کنید.

فوتوی شماره (۴۷)

هدف عمده:

تقویت بازو و شانه ها.

تیمبره:

۱- جوشید به تان یا به سینه تان بسته شده. -
مردم می خواهند راست بوند خداوند این بانو سما را بلند نماید.



پوکا

فوتوی شماره (۴۴)

هدف عمده:

ران ها و لگن خاصره را سفت و متناسب میسازد.

تیمبره:

صحی کنید موقع اجرای تمرین توازن را نگهدارید.

تمرین متناسب ساختن بازوها

هدایات:

۱- با راحتی ایستاده شوید طوری که پاها از هم فاصله داشته باشد.

۲- هر دو بازو را بلند کنید طوری که کف دست تان به طرف داخل باشد.

۳- به طرف راست خم شوید. قسمت های فاصل ران را کشیده نگه دارید. این حالت را برای (۱۰) ثانیه حفظ کنید.

۴- به حالت اول برگردید و با جناح دیگر تمرین را دوام دهید.

فوتوی شماره (۴۵)

هدف عمده:

ساق را سفت و متوازن میسازد.

تیمبره:

موقعی که دستها را بلند کرده اید سوری قیاس کنید که تو بزرگ را در میان دستها تان محکم گرفته اید.

تمرین کشتی

(پاری پوزنا - نا واسا نسا)

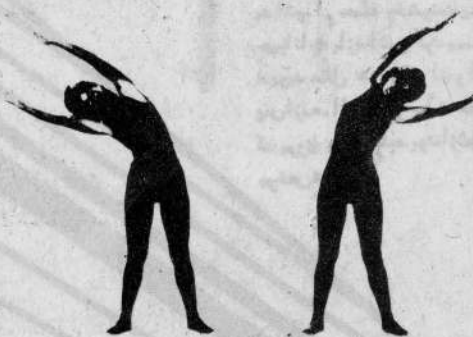
هدایات:

۱- روی فرخ بنشینید طوری که پاها را تان دراز باشد. دستها را در کنار لگن خاصره قرار دهید. کمر را راست نگه دارید.

۲- به عقب خم شوید و پاها را از فرخ بلند کنید و زانو ها باید در راست باشد. توازن خود را روی لگن خاصره حفظ کنید.

۳- دستها را تا زانو بلند کرده در حالیکه کف دستهای تان به طرف داخل باشد و زانو ها را برای (۱۰) ثانیه محکم بگیرید. عمیقاً تنفس کنید.

۴- پاها و دستها را پایین نموده و روی فرخ قرار دهید. روی پشت دراز بکشید و استراحت نمایید.



مردی به خاطر
پتایب شک بروی
روستش بازدا
شد

افریقایی ها قبل
از اروپایی ها
آمریکا را کشف
کرده بودند

ده هادولفین در
ساحل ایالت یابلور
مردوزی هلاک
گرددیغ

کارشناسان محیط زیست به تاریخ پانزده اگست سال جاری گفتند که در حدود شصت دلفین در جریان ماه جولای در ساحل ایالتا هلاک گردیدند. آنها می گویند که علت اساسی مرگ آنها موجود است یک نوع ویروس است.

داکتر موشل بودستا از مرکز
مطالعات حیوانات بحری عقیده
دارد که موجودات عناصر
دارای کلوراید در مدیترانه
شاید باعث ضعیف شدن
سیستم معافیت و لقیق هاشد
و آنها را در برابر ویروس ها
آسیب پذیر ساخته باشد.

د ولفقمی ها توسط آب به سه
سواحل سهیلی و سارونیا
و کاله برپا آورده شده اند .
کارشناسان گمان دارند که
این حوادث تکرار امراض جاری
است که تابستان سال گذشته
سواحل اسپانیه را متاثر نمیر
ساخته .

خط هوایی ملی ایالتها تقا-
ضا کرده است که هر یک از دو-
لتهای ایالات راکه در سواحل
کاتانهای میلی وجود و هنوز
زنده باشد به نزد تصمیم-
گیر استرداد انتقال دهد.
لایحه استرداد هم سال

فرانس سوار در این گزارش می افزاید :

تعداد کودکانی که در سال ۱۹۸۶ در فرانسه قربانی جدایی پدر و مادر خود شده اند ۱۰۰ هزار و یک میلیون نفر است.

تعداد کودکانی که در سال ۱۹۹۳ به ۱۰۰ هزار و ۲۳۰ نفر رسیده است.

این روزها تا یکصد و هشتاد و یک نفر در سال ۱۹۷۸ تعداد کودکان در فرانسه ۱۲۰ هزار نفر بوده است.

کاهش در سون
غ و کشت گندن
خاطر جلا گیری
زمت و شنگ کن

دینید چو ز امر باغ وحه
دینید که باغ وحه
دینید که سوم کارمند خود
تا ختم ماه اکتبر در یک اقدام
ی کاستی معارف باغ وحه
کور کاغذ خواهد داد.

هدف از این اقدام جلوگیری
 می شود شد این قد می
 باغ وحش چه ها است
 آمر باغ وحش لندن در
 راسی مطبوعاتی گت : می
 نود هزار گارستان باغ وحش
 است باغ خواران باغ
 می می یک و تم می
 سفر انگ در سال خواهد

موت غلامه کرد باغ و عمارت
و قسم دارد تا بموت
او ۱۲۰۰ و اس حیاء -
موت و کعبه شاه امانیاج

وزیر فرهنگ
شوری :

۲. عواید ناشی از تجارت فحشا
 از مجموع بودجه وزارت فرهنگ
 بهشتراست ۱
 واگشتن - خبرگ - زاری
 جمهوری اسلامی و یک روزنامه -
 چاپ امیکا نوشت که فحشا
 در شوروی به صورت یک تجارت
 عظیم چند میلیارد دالری درآمده
 است .

روزنامه وال استریت
روزنامه در شماره روز پنجشنبه
خود نوشت نکلای گونگوزر
فرهنگ شوروی که مسئول مبارزه
با فحشا در آن کشور است
با اعلام عجز و ناتوانی اعلام
کرده است که تجارت فحشا
در شوروی از رونق قابل ملاحظه
بی بهره گردار است و سالانه
وامدی بین ۱۲ تا ۱۵ میلیارد
ریبل (۲۳ تا ۲۷ میلیارد دلار)
بیب دست اندرکاران آن می
باشد.

گویند کوی گوید :
این مبلغ از مجموع بودجه
زارع فرهنگ شریعی بیشتر
ست .

در آثار طلاق ،
برای فصل از ترویج
مقام روح را کتب کلا

۹ گزارش و گزارشات فرمانده
سوار و فرمانده از هر یک از دو



پرتاب پشک بروی
دوستانش بازداشته
شد

مقامات ایلالت ایزونی امر-
ا گفته اند که مشاجره به-
وهم اتاقی با بازداشته-
ی ازانگاه در راتنای مشا-
بره بروی هم اتاقی اش پشگی را
تاب کرد منجر شد . در آ-
باد شده پشک کشته شد . او دار-
لی بروز یکشنبه (۱۰ اگست)
اتهام حملہ و خشنودت با-
یوانان بازداشت گردید
بعد ستل هم اتاقی او دارد لی
سازم الجہ جراحات خفیفی
بروی وارد شده بود از هفتا خانه
خاص شد .

ایالات متحده آمریکا
در آخرین ساعات عملیات "طوفان صحرای" سلاح جدیدی را برای تخریب محکمترین مخفیگاه های عراق بکار برد. "سوریم" که دارای بمبشارد رتش وزن بوده و مجهز با شعله لا یمنور میباشد تا عواقب زمین نفوذ نموده و نتایج مرتبه قویتر از ملاحضاتی غیر هستوی میباشد که تاکنون استعمال شده است. بهم جدید در کمپنی "لوکهد" ساخته شده در محل فرماندانی قوای هوایی التاج در نزدیکی بغداد پرتاب گردید.

مخفیگاه های مستحکم
ساحه التاج در برابر بمب های

زمین

زمان

دېدېدو وېلې

زموږ د کور کيسه

هرکله چې دغسونوېتې
رېانېدې دروند شې نوڅه وخت
دواړه لاسونه آسمان ته جگوم
اود خپل خدای څخه دادغواړ.
داسک چې زما سره لوبه پسې
عدالتی شوي ده .

هره ورځ په سړو سترگو
ژړېم . د کړاڼو او ناخوالو
اورس د نړۍ په کورکې څپې وهی
داسې څپې چې د نړۍ ستر
رودونو به یې هم ونشې وهلی .
زما سره د پرلوي ظلم شوي دي
زما سره ژوند د پره غمجنه لوبه
کړې ده . ژوند لکه دناو کسې
په شان په خپلو منگولوکې لوېولې
یم . داسک چې و دېدو و ترپانی
شوي یم .

زما د ژوند کيسه د پره ترڅه
ده ؟ خونین من نړۍ غواړي چسې
تاسې گرانو لوستونکو سره د نړۍ
خواه وکړم .
پلارې دېه قتل په تور
و نیول شو . خود مشرانو دڅو
بعلی جرگو اود هغې د پېرکړو
په اساس غمجنه وشو چې ما
په بدوکې د مقتول زوی ته ورکړي .
د اېرېک زموږ په کورکې ومنلې
شو . هغه وخت ما پېنځلس کاله
درلودل او په اتم ټولگي کسې
مې لوستکاوه ، خودوي و د نړۍ
ننځۍ د تلونه منع کړې هره گسري
به مې ژړل او موره به مې وهل
زما گاهه خلک به چې په خپل
لاسې په دغه اورکې اچوي ،
څه دپاره زما سره دومره لوي
ظلم کېږي ؟ داسک چې دېوي
خواکوچنی وم او په خبره
داو چې چا سره چې زما
کېزه کېدله د هغه په هکله

مې د پري پورته اوښکته خبري
اورېدلې وې . هغه هسلک د
ښه اخلاق اوښه سلوک خاوند
نه وو . کومه دولتي وظیفه یې هم
نه درلوده ، خوسره وېل یې
چې آزاد کارکوي ، خود دې ازان
کار ترې دې لاندي یې غنسی
نوري لاسوهنې هم کولې .
د پېنو کسانو څخه مې اورېدلې
و چې په هېرو ښووم معتمد
دي .

خو زما ژر اگانو هېڅ بچاي
ونه شو . مور به هم راته ژړل
او وېل به یې : لوري دادجرگې
اود لوبانو پرېکړه ده .
کله چې زما د خسر د سرک
خلوېښت ورپسې تېري شوې شو
زه یې واده کړم . زما واده لکه
دېوي کونډې ښځې د واده په
شان و ، نه سازاوسرود و او نه
ورارایسې راغله . یواځې
دري خلور ته نارینه چې په
کرکې یې هرشې ته کاږه کاږه کتل
و یې د خسر کورته بوتلم . هغه
ورځ مې دومره ژړلې و چې ټول
څخه اوسترگې مې سړي وې . د
هکله چې هغه ورځ زما د ارزوگانو
د مرگورځ و . هغه ورځ مې
ټولې هیلې ترخا وړاندې شوې .
د اچې څه کړاونه او ناخوالې مې
د پره په کورکې د غما غی لومړی
ورځ نه ولیدل څه به نه وایم .
داڅکله چې لمشا رمنه پردی ،
خوهغه څمې ما د پره خوروی هغه

زما د کوچنۍ لور راتلونکې ده .
د هغې کوچنۍ نجلۍ څخه هره
گړې د دغه او هغه په څپېر و
سوري او داتول وېنم خو
څه نه شم وېلای .

همدا اوس په هغه بېله
کوره کې د نذر د سترخوان

غورېدلې دي . ټول د ستر-
خوان خواته ورټول دي . کله
چې د هفت مېوې طشت په
د سترخوان کېږدول شو و
هر چا مېوې موی غنسی راواخست
خو کله چې زما لاس د طشت خوا-
ته اوزد شو نو ځواپسې مې نا
بېره راباندې ناري کړې چسې :
اوبدمرغې لا لاس طشت ته مه
راوړه ، د سترخوان ته نه نژدې
کېږه د داسې نذر دي . نو
ما لاس د نهمای لاري څخه راپېر-
ته کړاوه د ردیدلې زما وېد کور
سترگو د هغه کوټې ته راوړم .
د اوبدمرغې کله هره ورځ خوشو
بعلی زما په غوږونو کې انگاري
اچوی او خوروی مې . مېرمن مې تر
نورو ښه دي لږ څه مینه راسره
لري ، خو هغه مینه هم کله کله
د هېرو ښو په نښه کې ورکې شي
او هرورم د خوښندواو مور په
لمسونه ما د زما کوچنۍ لور ته وېلو
او ټکولو لاندي اچوي او ټول

ن مې ټک شمن اړوي . ه-
وخت له بمانه سره سچ کوم
چې ولی خدای و دېدو و ترپانی
کړم . مورایلا مې هم نشي کولای
چې زما کور ته راشي او ما
ویني ، داسک چې د دې کور
داوسیدونکې د زړونو څخه
هغه پخوانۍ داغنه پاکېزي
که څه هم ما پري هلې بعلی
وکړې چې د دوي په زړونوکې
بچاي پېدا کړم ، خود دوي په
زړونوکې زما د پاره هېڅ بچاي نشته.
د دوي په زړونوکې ماته یواځې
کرکه اود شمنۍ ده . دادي همدا
اوس د پره کشر ورور راته ناري
وهی : (اوبدمرغې چچاي
راوړه) .

تاسې مې ونې چې خپل
اصلی نوم مې هېرکړې دي . هار
څوک دخپل قهر او غضب او کرکې
تېرمانی پوري راباندې نوم
زدي ، خونه پوهېږم چې زما
صبر او تحمل پمانه به څه
وخت تشه شي ؟

برای خود غذای خوشمزه تهیه کنید

سوپ پیاز

۲- آرد بالای آنها ریخته
آنقدر به هم بزنید که خوب
مخلوط شوند.

۳- آب جوش به آن اضافه کنید
و پانزده دقیقه آن ها را شور
نمید.

۴- نمک و مچ بالای آن بپاشید
و سوپ را در سوپ خوری ها
انداخته و داغ روی دسترخوان
نمید.

پیاز های ریزه شده به
اندازه یک کیلاس یک قاشق
سوپ خوری روغن دو قاشق
سوپ خوری آرد پنج کیلاس
آب جوش، نمک و مچ به قدر
ضرورت.

۱- روغن را داغ کرده پیاز را در
آن بریزید و شور دهید تا کبابی
شود.



سلاد مکرونی

نیم قطی مکرونی خام.

یا ونیم قاشق آب لیمو یا دو -
قاشق سرکه یک قاشق روغن
دو قاشق پیماز توتنه شده
دو دانه بادنجان رومی خرد
شده یک قاشق مریاخوری
نمک و مچ خشک مقداری مری
توتنه شده شیرین یک دانه
کاهو

۱- مکرونی را در آب جوش که
به آن نمک ریخته اید جوش

برانی بادنجان یا کوفته

۱- بادنجان شش عدد.

۲- پیاز زنده شد دو دانه.

۳- پیاز سبز شده برابر با سه
قاشق.

۴- نعنای خشک به قدر ضرورت.

۵- ماست یا چکه به قدر ضرورت.

۶- بادنجان رومی ۴ دانه.

۷- روغن به قدر ضرورت.

۸- نمک و مچ به قدر ضرورت.

۹- گوشت ماشین شده ۵۰۰ گرام.

ابتدا بادنجان را در روغن
سبز نموده مچ و نمک به آن
مخلوط کنید و با گوشت مری
جان نمایید.

دزدی کرد تا هیروین بفروشد

موتروں کے پٹرک ممتاز ہے۔
ہم کو آگے:

خودش میگوید من بشاطع مسر
دست آوردن پول هیز و نم
دست به دزدی میزدیم . مسر
اکنون در دالانهای پست مسر
میروم . امید که مسئولین آن مرکز
جمع به خاطر نجات او از دست نکال
میروین دست به کار شوند .
اگرچه سال گذشته هم مسر
به چرم سرق میزد ۱۰ ماه را
در دالانهای پست گذرانده بود .

پسرك ۱۶ ساله مي راند و
يكی از مسجدها چنانبي ولایت
قابل غرض تحقیق می آورند
این بار دوم است که به بهر
سرقت دستگیر میگردد . هنگام
تحقیق حال پسرك بهم میخورد .
پسرك هر گاهی از خود نشان
میدهد که صرف يك مبتلا و متوهم
ند با آن سرد چار گردد . آن
وقت پسرك زاری میکند از آن
حالت نجاتش دهند و معلوم



دزدی با
پشتاره

بعد از اصرار زیاد آن شخص را مجبور ساخت تا محتویات بوجی را نشان دهد. وقتی دهق بوجی باز کرد پنبه پنهان شده شد که سم های برقی قلمه و وکل می بی میو با حال نزار در داخل بوجی جا داده شده است و پلاس کلا نی هم بالای آن قرار داشت سارق همراه با پشته راغبه حوزه نیم امنیت تسلیم داده شد.

اهالی قلمه وکیل ہی ہسی
مہرو از چندی بہ اینسو نزد
ماور ہج برق مہبوط غرض
ہرچای ہای ہی وقت برقشکا
یت میبردند ولی ماور برق
برایشان اطمینان میداد کہ
برق ہای شما نزد ما روشن
است تا آن کہ در حوالی صبح
یکی از روز ہا یک تن از اہالی
آن گذر کہ بعد از ادای نماز
سوی خانہ ہر میگشت بمشخص
کہ ہوجی کلانی را ہی شش
حمل مینمود مختل و نگریند

به تاریخ ۲۵ اسد شخصی
يك جنس راكه فروشان قهر
قانونی است خریداری كند
تا آنرا با لای دكاننداری
بفروشد و چند افغانی از بین
مدرك كاهی نماید .
لما هنگام فروش آن تو سط
شخص ثالثی كه خود را كاریش
حوزه چهارم اشیتی معرفی
مینمود دستگیر گردید . همد
از آن كه هر دو مافقی را -
طی كرده ه كاریش حوزه پا
گرفتند ده هزار افغانی شخص

د سنگم شده را رها کرد .
شخص رها شده به حوزه مربوط
مراجعه نمود و از واقعه که
پراخی اغلاق افتاده بود نزد
آمر حوزه شکایت کرد و کسی
معالوم گردید که شخصی به
آن نام و آن مشخصات کارمند
حوزه مذکور میباشد . بعد
جستجو آغاز گردید و دستقلب
در نزد یکی های امنای آن
در کلب پنهان کردی د سنگم
و به پنجه قانون سوزده شد .

درد هلیزهای

معاذ

پہلی خبر
اس سے

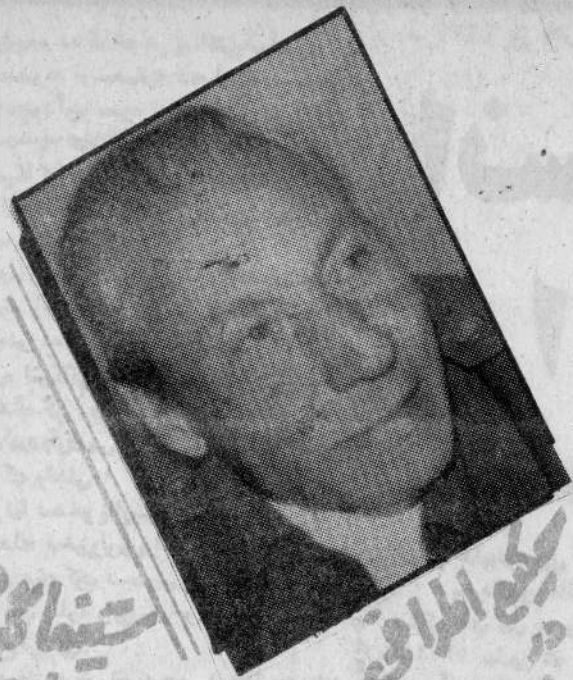


سہوا کشتہ شد

به تاریخ ۱۱ اردیبهشت
مهمی قضای لیسه جدید را بر
کرد.
فلسفه سوری بود که از دهانه
سلاج حاجی اکبر محصل پوهنشی
ژورنالیزم به راه می خاست و ج
و در نهایت گردن فردی پس
شده

صنایع حاجی اکبر که هر دو وظیفه
سهای وطن را به دوش دارند
اصابت کرده که در نتیجه رسته
زنده کی فردین را از هم گسست.
حاجی اکبر اکنون با سرخوشت
نامعلوم در پنجه قانون پیچیده
بهرد.





سینماگران جوان
در آینه
شباب

در شش ماه اول سال کار -
کرد های هنری بیشتر داشته ام
حال مشغول مشق و تمرین نما -
یشتنامه * زیر نام (نامرد) استم
که تقریباً آماده نشر است که
امید دارم امکانات نشر آن هر -
چه زودتر فراهم گردد .



نقد القاسم
در « گدایان »

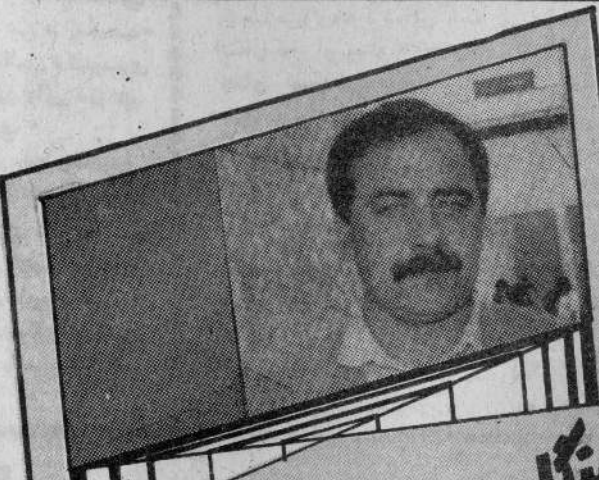
« در آینه شباب » نام فیلم
هنری است که توسط اعضای
انجمن سینماگران جوان افغا -
نستان به شکل تلویزیونی
تهیه گردیده است . این فیلم
هنری، زنده گی محصلین واحسا -
سات جوانان را در یک گروه تشا د
مادیات و نعم و دانش، به طور
هنرمندانه انعکاس میدهد .
این فلم که از سببی اداره -
فلمهای داستانی و مستند
تلویزیون به روی پرده خواهد
آمد سه کرکتر عبده همایون
سدوزی ، نفیسه حورو صفور
آمین خیل در آن به گونه
خوب، نقش بازی کردند .
سناریوی فلم توسط م . مو -
ند پور نگاشته شده است .



قادر فرخ
قادر مشروط

نت کارگردان را به عهده دارم
که برای من کرکتری را به نام « قاتل »
نیز سپرده است سعی دارم بتو -
انم این همه وظایف را درست و
بدون خسته گی به نشر برسانم .

د رفلم سنمایی « مشروط »
نقد مرکز ی را به دوش دارم که
از کارگردان جوان موسی را دمنش
است ، در پهلوی آن در تیاتر
تلویزیونی به نام گفت وگویی شبانه
نوشته استاد بیستد و عیقه اسیتا



منگل دی یله
بنده خیل
سندری
در اندی کوی

دینتوئی تکره او خوزلی
سندرفاری منگل دامل به یله
بنه خیل سندری دخیل
هنر خونیونکو به وړاندی کوی
منحتم منگل دینتوئی دودونو
د بری به زره پوری خوزی -
محلی سندری دمحلی سازو
نوبملتانی ویلی او دتلو -
پزیون له لاری ، هنردوستا
نوت وړاندی کیزی .
د دغو سندرو به وړاندی کو -
لو سره په منگل بو عمل پیا -
دخیل هنرو خونیونکو هنری -
تنده وریاته کړی .



افغانی فلمونو په سینما گان

د ایرکت کړي دجوانشیر حید -
ري (کجراه) او دانجنیر
لطف (گماشته) فلمونه دي
چی له همدا اوسنه پسی د
سینما د ذوقندانو تنده راپا -
رولی ده .

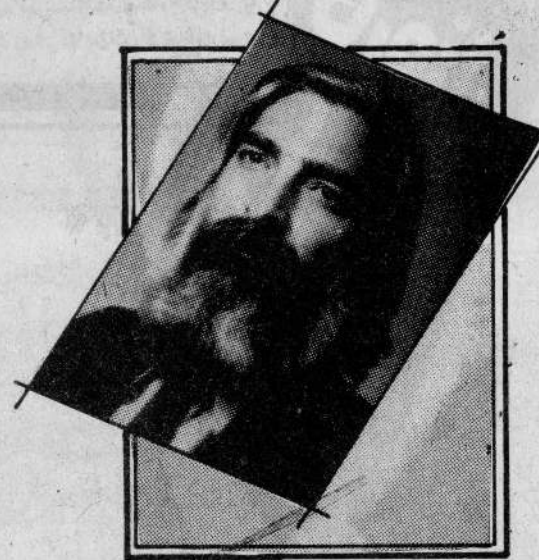
په د برنژدي راتلونکی کی
په افغانفلم دري نوي فلمونه
دینار د سینما گانو له لاری د
افغانی فلمونو خو ښوونکو ته
وړاندی کړي ، دغه فلمونه
(خاکستر) چی سمیدورکي



سیماترانه به آندوی سف به شخی جان

نیت تلویزیون نمودم ، فعلاً
میخواهم با فراهم آوری امکانات
یک سفر، سه آهنگ دیگر را در
شهر مزار شریف ثبت نمایم .
پنج آهنگ جدید رسال
۱۳۷۰ داشتم که دو آهنگ آن
را به مناسبت عید سعید اضحی

په لې په لې



عشمت قیای
از
گناه
آغاز کرد

اولین فلمی که در آن نقش
نسبتاً برجسته داشتم فلم سینما -
پن گناه بود افزون بر آن در
دوازده فلم سنمایی و تلویزیونی
دیگر نیز نقش های رایفا نموده
ام . فعلاً مصروف بازی نقشی
د رفلم را دارم استم که کارگردان
آن موسی را دمنش و سناریوی
آن را معروف قیام نوشته است .
در این فلم کرکتر معمارن قاچاقچرو
بازی خواهم کرد . که امید دارم با
هیکاری کارگردان از عهده این
نقش برآید ، بتوانم .

د (۲۷) مخ پاتی

انسان او



ضروري مایونونه وړل کېږي.

دېهر د اوبو د مالګې اوسط (۲۴) په سلوکې دې چې په یو میل مکعب اوبو کې (۱۶۶) میلیون تنه مالګه موجود لري که دېهر د یو ټولې مالګې ټولې شي د پنځه سوو فوټ په پند والي به د مکعب د کسری سطح ویشي ۶۰ خود مالګین والی د ټوټې ټکي ته بلې سیمې ته تېرېږي.

سندرونو په تل کې د پټیاو په اندازه چې زرګونه د الره قیمت لري او (ناجول) نومېږي شته چې د شګیزه کوهالته، اوسپنې اونیکل د ذراتو په زېره ده چې په رس غاړو، د شارک په غاښو، د نهنگ د غوږو په دې وګو راټول شوي دي. همداسې په یو میل مکعب اوبو کې

ته مراجعه ده که غصم په اکتو هیوادونو کې سیندونه او جېلونه شته اودهغه هیوادونو د اوبو مصرف د پاره کافي دي، خو د اوبو مصرف روځ په روځ زیاتېږي، مثلاً په امریکا کې د یوې نېچلې درې سو میلیون کلن اوبه د هغه زراعت او ځلګو برخې مصرف د پاره مصرفېږي.

خوږی او بهرسند رد ترواږو د قطره لاس ته راتلای شي چې د اکا رخصو حساب د ورځنۍ مصرف د پاره اقتصادي نه دی.

په امریکا کې اوسنیا پټ پوښونکي په دې هڅه کې دي ترڅو داسې نباتات نسل کېږي چې وکولای شي له ترواږو څخه ګټه واخلي.

کله نور نیا دهغو ښارونو څخه شمېرل کېږي چې هلته د غوږو اوبو پراېم شته. هلته پوهان هڅه کوي د جنوبي قطب ته وېځو ټوټې دې ښار ته راوړي ترڅو د اوبو مشکل یې رفع کړي وي.

یوه کوچنی دېخ ټوټه چې د یوګال په موده کې د جنوبي قطب ته را انتقال شوی لس مېله اوږد والی لري او (۶۰) فوټه شې پند والی درلودی ټوټې د درې سو میلیون کلن اوبه لاس ته راغلی او د یوې مياشتې د پاره د کله نور نیا د ښار ټول زراعت یې اوبه کوي د دې ټوټې د درې سو میلیون د ټوټو د مصرف یو میلیون دالر ټخمن شوی دي. د اتوټې ساحل کې اېښودل کېږي او د هغه ویلې شوي اوبه بحر ته تویږي او د اوبو د غوږو اوبو کثافت لږ دي د ترواږو اوبو په سر رامنځ ته او د پوښو په واسطه

(۲۸) پوند طلا وېر د لري چې د اقدار (۲۰۰۰۰) اونس په پوښو کې لږه اوبه کوي دي.

همدا اوس سندرونه د بهر د غذا په منع جوړې چې تقریباً د بهر (۲) په سلوکې خواړه د بهرونو ته لاس ته راغی چې غوښه، ماهیان، بحري تیر حیوانات او نباتات دي.

د اوبو د سندرونو د مایونو میلونه اوبه د بهر په خدمت کې دي بیا هم په ابتدايي توګه د هغه نه استفاده کېږي، خو په راتلونکي کې به بهر له کېدو ګرې د بهر کرلو ته هم پام واړوي.

د سندرونو د حاصل د پیاوړتیا د پاره با ارزښته څېړنې شوي او کېږي، لکه چې یو انګلیس بیولوژیست واکسټر کارستګ د ماهیانو دوه ډوله د سواحلو د سطحې اوبو ته د شمالي سندرونو په انتقال کړل او یو څه له هغه مودې نه شي د اوبو هیان ولیدل چې د خپل نورو هرونو په پرتله درې - څلور چنده ځای شوي وي. اوبه دې کړي و. همداسې د سینو بحر د محصور حیواناتو د محدودول د ماهیانو د شمېر د نباتاتو لېسې کړي.

همدا اوس د بهر د کرلو په خاطر بهرنی سړولې کوي ترڅو بهر اوبو د حیوانات او نباتات د پوښو ته تېر شي. غېږه د اوبو د مورکول شي او بهرني سندرونه تر اکتورونو په واسطه محدود یا محو شي.

بقیه از صفحه (۲۸)

نظری بهر رساله چې ایاز از دیدگاه...

محمدی شهرازی د رګلستان فصل عشق و جوانی را با قصه مختصری از ایاز و محمود به این شیخ آغاز مینماید

حسن مومندی را که تندی سلطان محمود چندین بنده صاحب جمال دارد که هر یک بدیع جهان اند چگونه افتاده است که به هیچ یک از ایشان میلی و محبتی ندارد چنانکه به ایاز که حسن زیادتش ندارد؟

گفت به هر چه به دل فرواید از دیده نکو آید هر که سلطان مهربان او باشد گر همه بد کنند نکو باشد

شیخ بزرگوار در بوستان میگوید یکی خرده پسر شاه غزنه گرفت که حسنی ندارد ایاز شکست و در ضمن آن حکایت نحوه عشق

محمود را به ایاز که در واقعیت نه گرویده کی به قدم بالا و حسن و لقا اولکه به اخلاق خنده و سلوک پسندیده اوست تشبیه میکند.

استاد خلیلی در این اثرش با پرده اخت عالی که خاصه اوست دوران صبا و تش را ترسیم کرده روزگاری را به یاد می آورد که با چند همدرد دیگرش پنج کتاب فارسی را میخواند و از ای داغ به سان خاطرات سکر آویز خواب شهرین یاد میکند که چطور خوانش ای داغ در او اثر میگذشت و روانش را نوازش میکرد.

استاد شرح میکند که پنجمین دفتر پنج گنج فارسی ۳۲ غزل به شمار آید و غیبی و فارسی در اوزان مختلف بیان شده

و شاعر خود را ملزم گردانیده که در هر حرفی غزلی سراید و حرف آخر هر بیت را در مصرع اول بیت بیاورد و در مقطع غزل ها نام محمود و ایاز هر دو و گاهی تنها نام محمود را به جای تخلص ذکر نماید.

استاد را عقیده بر این است که به استاد تحقیق داکتر مومن در کتاب شعر فارسی این اشعار از محمود نام شاعر لاهوریست که در قرن ۱۱ ق مینویست آخرالایام استاد خلیلی سپهسالار غزنه سردار ایماق ابوالنجم ایاز نایب السلطنه هندوستان را متوفی سال ۴۴۹ ه ق در لاهور میداند.

خلاصه رساله مذکور اثر است خواندنی که امیدواریم مو سسات نشراتی به تکثیر آن مبادرت ورزند.

شکوفه های خوشین ...

ندیم يك شاخه گل خیلی خورد آه به دست
من شکست و برادرم بانا رضایتی به موگفت:
"احمد انسان استی یا حیوان؟"
فرق همین یادها بودن که صدای هو-
لناک انفجار مرا از جا پراند و همینگونه
چندین تایی دیگر، بهرم، باغچه رادر کام-
دود و خاک فرو کرد و من خشک و بی نفس
در کنار درختی دراز افتادم و وقتی هفت
آرام شد من از جا برخاسته فیهاد کشیدم:
- صبور! صادر! هیچ جوابی نشنیدم!
از میان دود و خاک دیوانه وار به دویدن
آغاز کردم و هسی فغان بر آوردم و صبور!
صبور! مگر باز هم هیچ صدایی پاسخم را
نگفت و سرم گج رفت و پاهایم سستی کرد.
توازن خود را گم کردم و به روی زمین افتادم.
وقتی به خود آمدم همه چیز تمام بود.
همسایه ها، موبه کنار دور و دور جمع بودند.
دیگر ضرور نبود که از حال مادر و برادر م
چیزی بهرم ه زیرا دو چارایی انتظار
بر آمدن از حویلی را داشت و
گفتم مادرم سید بود و زیرا تنها قلبی
زخم خورده بود و آن زخم که حتی يك
قطره خون هم بیرون نیاورده بود اما
وقتی برادرم را به گور میگذاشتند و دیگر
تکه اش غرق خون بود و دستهای که او را
به لحد میگذاشت سبز میزدند و از پنجه
هایشان خیرین میچکید و شکوفه های سبب
که بر سر صورتش چسبیده بود نیز خونین
بودند.

از چشمانش به روی رخسارش فرو غلغله بعد
در حالی که با گوشه چادرش اشکهای
را خشک میکرد شکسته شکسته گفت:
"بچشم صبر کردم به رفته کدام کسی ره-
پیدا میکنم که کتوت زنبیل ره وردا ره."
بعد دستم را رها کرده به چایک چایک ...
سوی دروازه باغچه به راه افتادم.
دیگر برای من، این پرسش جواب بود که
چرا برادرم پیاله چای را در حضور من
بالا نمیکرد و چرا حین غذا خوردن نگران
من بود.
من همانجا به درخت توت تکیه دادم و
اندوه بزرگی مراد خود میفردم و برادرم
هنگامی در گردن نزدیک درخت سیب سر-
گرم کار بود و دیدن این صحنه باز، یاد
گذاشته ها را در من تازه کرد.
چارده پانزده سال پیش از امروز برادر م
نهال سیب را از دهکده دوری آورده بود و
خوب در یادم است وقتی که نهال را میفرا-
میدم.

رحم کته و حالی دکه کتر کسی به فکر ای
وطن اس هرکس به خود میدرنگانه آدم نی
نامه گلک و شکایت خود ره پیش کی بهرم
خبر باشه بخد اونده خودش بار حق اس."
نان صرف شد و من برادرم پس از ادای
نماز دوباره به باغچه برآمدم تا به کار و بار
برسم و برادرم سوی کرده رفت و من
رفتم سوی کج باغچه تا از زنبیل و چم ها
غیر بگورم و زنبیل پر از چم همان گونه در
جایی قرار داشت و روی چم های سبز را
يك لایه خاک پوشانده بود و برگشتم که
برادرم را صدا بزنم و تا زنبیل را انتقال
دهم و در همین اثنا مادر به کنار رسیده
پرسید:
"چی میکنی بچهم؟"

گفتم:
"هیچ ماد و صبور ره بگورم که زنبیل
ره بهرم."
مادر من تکانی خورده دستم را به دست
خود محکم گرفت و ایستاد و يك جفت اشک



گونه رقص میباشم.
* به چند کشور سفرهای هنری داشته اید؟
- تاکنون به افغانستان و هندوتنس.
* در کدامیک از این کشورها بیشتر تشویق
شده اید؟
- بازهم لهخندی نموده میگوید:
- در افغانستان.
- مپرسم زمانی که ازین جابروید چه چیز-
های تازه روی دست خواهید داشت؟
- نگاهش را از نقطه پی برکنده میگوید:
- شاید به هالند و هامبورگ و فرانسه
سفرهای داشته باشم.
* اگر بار دیگر به کابل بیایید چه توشه
نوی یا خود خواهید آورد؟
- بازهم میخندد و ادامه میدهد:
- میخواهم تا سفر دیگر به کشورتان، صلح
و آرامش نصیب افغانها گردد و آن وقت
رقص لوگری را آموخته و برایتان اجرا خواهم-
کرد.
خانم گلناره! سیاستدار از شما که صحبت ما را
پذیرفتید تشکر

پایه از صفحه (۲۳)
شکوفه های خوشین ...

طیله نواز است.
- مپرسم از زنده کی خانواده کی تان راضی
استید؟
چنان مینماید که باید این - وال از پر-
سیده نموده با چهره مغوم به سویم
خیره شده میگوید:
- خوب است امانه چندان به خاطر
این که شوهرم خانم و فرزندان دیگر هم
دارد و گاهی نزد ما میباید و زمانی هم با
آن ها.
* آیا از دواج به خواست خودتان بود؟
- با تا سف بلی.
خوبست د چهار درمورد هنرتان بهرم.
آهی کشیده میگوید: بفرمایید.
* آیا میخواهید هنر رقص شما حاصل پیام
و بهر یی باشد؟
لهخند معنی داری نموده ادامه میدهد:
- در پارچه های که میرقصم اکثرت آن ها
حایل پیام استند که من هم طرفدار همین

د را وایل سالهای شصت و
نمایش فلم در عصر روز بهتر
و سه لای بود تا جوانان از مکتب
فرار کنند و به تماشای آن بنشینند.
گذشته از آن در آرامش سالون
های سینما و با طرحهای یاور
نگردنی در فلمهای آن تا وقتی که
" پایان " به روی پرده ظاهر
میکردند آدم گنج میشد . ما
با دیدن آن احساس تهدید
و با حقارت نکردیم و زهر آتیا
حلقه قتل نداشت . فقط مینا -
کاری بود که یک احساس
میهم و تکرار کننده می را بعد
از هر فلم به جا گذاشت و چنان
نیمه او فراتر از رولش میگذشت
و به بخشی زن را در جامعه هندی
آشنا می ساخت .

بر خلاف مینا کاری هندی
پیشه های دیگر و چون نرگس
نوتن و سایر بانو بیشتر در کنترل
وسایل قرار داشتند و از عرصه و تار
مرد میزدند و لحظه ها
و شوق آنها را قهرمانهای
شان لحظه های عاشقانه است
که به یاریدن برف در تابستان
عجاست دارد .
البته مینا کاری بود که برای
همیشه در روزنه پاتر ایستد ی
چشمی معلوم میشد . هیچ
ناهی چشمان او روشن نشد .
صدایش همیشه شکسته بود .
او خواهشات هر زن با استعداد
هندی و ستانی را بر روی پرده نشان
میداد . بسیاری از مایه همین
که احساس میکردیم و ولی جر
فت نمیکردیم تا خود ما به میسر

به همین دلیل بی تجربه گسی
او در تصویر گیری هوا و هوس ترد
و انتقاد پذیر می او همه و همه آدم
را دست و پاچه میسازد .
از دواج او با آدم من که حیثیت
پدر را برایش داشت در اول چنان
می نمود که گویا منطقست و
بعضا رشد او را اطمینان میبخشید
ما آمد و او بهیم که از دواج با
دایر کتری و چون کمال
امروزی ، او با فلم وداع کرد و
به تربیت کودکانش بپردازد و همه
آنها و چون نرگس ، نوتن
و سایر بانو محبت مادری کند
و پرده سینما را به گدیهایی
تازه واگذازد و مگر او چنین
نکرد . در عوض راه میگساری و
عشق بازی را در پیش گرفت . ما
با پرهشانی در چوکهای خود
پیچ و تاب خوردیم و او را متواتر
در فلمهایش به تماشا نشستیم .
البته که بعد ها همه بی مادت
با هم دادیم و در مورد جنونش با
هم فکاهی گفتم . او رفت و من
در دست به خاطر دارم که چگونه
مرد .
بعد ها گلزاره که یک انسان
حساس و مسته داستان زنده گی
اش را نوشت و در یک مجله به
گونه بی سر مال به چاپ رسید و
مگر این مینا کاری هر گونه بی که
بود ، مانند آن نیست که از آن
شناسایی داریم . یک هنر پیشه -
بی کلانروی ایجاد گسری
و صداقت تمجیب آورش در روز
پرو شدن بازنده می زنانه ،
آزیزه بهیرون شد و در میان

آنها بی که شرمناک بودند و روح
شان از دست رفته ، جا گرفت . به
هر حال مینا کاری یک زن غیر
عادی بود . او از زمانش خیلی
پیشی میکرد و در حالیکه دیگر -
ان هنوز در تشنگی سگرمی -
کشدند ، در عقب درهای -
بسته مشروب می نوشیدند و روابط
پنهانی با دیگران برقرار میکرد -
دند . آیدانهای امروزی فلها
موجودیت فرحها ، دملها ،
کیمها ، سونها و نشها
مطهرین است که به مثابه زنان
مادران و کارگران روز مزد و چون
مینا کاری به زنان میسازد
باشند ؟ از آنجا که ماد بودن
او را نپذیرفت ، آیا زنان او را
مقاعد خواهد ساخت که زن بو -
دن و ماد بودن مترادف نیستند
شاید نتوانند او را قناعت دهند .
پدره شوهره سرا دران و
عاشقان مینا کاری هیچ کدایه
اوجوبی نکردند . همچنان
میان در رد و تنهایی خود به
دردهای اجتماعی خیلی نزدیک
شد ، بود . البته هر بیننده فلم
میداند که از دود ده به این
سوم در فلم وزنده گی روز سره
در مورد زن ، به مثابه محور اصلی
هستی انسان حاشیه روی فزا -
پند می شده است . فلمهایی
چون شان و دوستانه ، -
مستور لال ، امر اکبر -
انتونی و زنجیر و عملی همه از
جمله فلمهای اند که برانزده گی
مرد در آن واضحاً آشکار شده
و در مورد زنان فقط یک انحراف



هدیه های سینما ...

بهمنار (۱۰)

تند است .
اکنون برای آنکه زنی را دو -
ست بداریم و ارزشهای انسانی و
چون گرس ، اعتقاد و وفاداری
را به او بخشیم به دوستی
مرد ها که گویی از مرد ها سرگرم
میشویم . آنچه را به روی پرده میباید
بهم این است که عروسکها طوفانی
را بر پا میکنند . منداکشی ، فرح
و تابو همه و همه پاسخ تمام به -
زائر است . وسایل اطلاعات جمعی
آنها را وسعاً پاداش میدهند .
اینها هیروئنهای اند که زیبا
روبان عرصه گر را تمییز کردند .

آنها به بوننده ها چنان طرز
تفکری را پیشکش میکنند که حتی
یک دختر عادی ی باید موضوع
سکس باشد . چهره پر خنده -
منداکشی در مجلات هیچ گاهی
کسی را نمیکند از نا احساس
اهانت ، خطر و قهر و سببی
شانزده ساله را به دل راه دهد .
سوال اینجا است که کی او را پسلا
میکشند ؟ توجه کنید که فلها
چقدر مؤثانه است و از همین جا -
ست که یک زن حقیقی لذت
میبرد .
برای زنی که میخواهد زن

دیگری را نجات دهد چنومس
وضع خیلی درد آور است . قر -
بانیان حوادث ویا پیر هیمی
پولیس میتوانند به گروههای
حقوق مدنی مراجعه کنند .
مگر در نهیای فلمهای رکیک
زنان نیز به اندازه کافی توا -
نمند نیستند تا به داد ضرور -
تندان بشتابند . در اینجا به
رنگا میگریم . اوستاره در -
خشانست که از سن پانزده ساله
گی در نهیای سینما گام گذاشته
است . او میگوید :
" من در سن پانزده ساله -
گی به سینما رو آوردم . لسان
انگلیسی و هندی را بهیشتی -
بت نداشتم . ساختمان وجود
من چنان بود که پرود یوسرا
علاقه مندی نه نمایش دادن آن
داشتند . به صورت عموم میتوانم
بگویم که مرد ها شکار چیان اند .
برای یک مرد عشق هیچ ارزش
ندارد و مگر برای یک زن عشق
سفرزنده گیت . به نام عشق
تا زمانی چیزی وجود نخواهد
داشت که زنان از اسارت نیرینه
البته مافلهایی داشتیم که
به طر غداری از زن به روی پر -
ده آمدند . اند . فلمهای ماندی ،
چارکا و نشانت انام میسریم .
به آنها توجه کنید ، بالاخره در
بعضی حالتها آن کم توجهی
نصده است ؟
دلچسپ است که ظلم ویداد
بر زنان مانند فلمهای بالا ترقیب
کدام مینا و ساس منطق ندارد .
این فلمها به راحتی در میان مرد -

دم جا گرفته که زمینه تحلیل
سطحی از اهانت زنان را مساعد
میسازد . از همین سبب است
که از فلم انکور گرفته تا اکسروش
واگیدا راه حل را از بیسدادی
که جامعه ویا هم خانواده بر زن
روا میدارد و یافته نمیتواند .
تصاویر شخصی اتخاذ میگرد
و عمل تهاک و انتقام جویانه
را فرد مرتکب میشود .
نمونه های صف انگیز دختر
جوان که خشم و غضب از چهره
اش میبارد همچنان به برپادی
استعداد های خداداد هنر
پیشه های چون ، شبانه اعظمی
سینما پستیل ، دیتی ناول
و دیپاساهی می انجامد . همه
بی این هنر پیشه ها محصول
طبقات میانه شهری اند که
با ذوق تمام تلاش دارند تا بدو
فریبندگی زنندگی کنند و مگر
پا آنکه آگاه اند بازم هدف را از
دست میدهند . به عوض آنکه
آرام بگیرند ، تلاش میکنند تا در
برابر خود ایستاده گی کنند .
آنها گپ میزنند و مگر گوش نمی -
کنند و زیر بعد از تکمیل سکس
دیا لوگ در جهت تکمیل دیگرش
میرویند . یک هنر پیشه یا -
استمداد و چون ، شبانه
چنان معلوم میشود که موضوع
را با به درک کند و مگر عوض
او خشمگین میشود . دقتاً
ما چیزی را میبیم که بر چهره
زن ساده دهاتی میبیند و
عبارت از سیمای یک خانم
شهوت برانگیز است . لپهای

نرم که باورده باز شده به یک با -
ره گی بسته میشود . و سا -
دیزم جای به خنده در آوردن را
میکرد .
هنر پیشه هایی چون
اکهسی و فرح که به مردم تعلق
دارند و مقابل هنر پیشه های
که در بالا از آن متذکر شدیم ،
دست و پاچه میشوند که آنها را
زشت و همجانی نشان میدهند
اما بعد از لحظه
تمام میشود و احساس راحتی می -
کنند .
سینمایی را که بایست
به آن نگاه کنیم یکی هم همان
است که فلمهای پیر و پیکار
ولانا از آن سر بر آورده است .
فلمهای مذکور اصولی را تشریح
نمیکند ویا تعلیم اخلاقی نمی -
دهد و بلکه تمام حدود زن اعم
از جسم ، معصومیت و سنگینی
خوش ، مهربانی و سرکش
او را چوکات بندی میکند . زنان
همیشه از مردان فرق دارند .
لذت جسمانی حقیقی ، رابطه
او با مرد ، با اطفالش و با وجودش
همه و همه دنیای او را میسازد که
باید در تصویر گیری شود و مگر در
عوض مافلهایی میسازیم که
یکواختی مهلك داشته نخست -
گی را ایجاد میکند . برش چنین
به وجود می آید که چرا در اکثر
ان نویسنده های سکس تلاش
نمیکند تا چیزهای دیگری را در
مورد زنان جستجو کنند که بی -
هتا باشد ؟ البته باید که در
زمینه از پاکاری دوری جویم .

استدرا درازی

زنده گی اجتماعی نشان میدهد -
هد که اگر چنان حوادث شسی
جهات انتباه دهند و نکسی
نمیداشت پس پژوهشگران روی
زمین اینهمه سرو صدا را به خود
به راه نمیدانند .
شگفت تر از همه اینکه تمام
تلاش های نفس دهنده گان نه
با جسم بی رقی دهنده به منبع
نمرو چشم نیروی حیاتی ته دل
گردیده است .
ایجاد عا با پژوهش های یک
توسط دکتر زیست شناسی بو .

فشار عصبی

بقیه از صفحه (۲۱)

به همین ترتیب ساختار
های متفاوت اجتماعی انسان
هر پیش آمده که مؤه جد
فشار باشد دارای سه مرحله
میباشد :

- ۱- مرحله مقدم (یا صفره)
اول اعلام خطر (هیزمان با -
آغاز فشار .
- ۲- مرحله مقاومت یا صفره
تجهیز و آماده گی در برابر فشار .
- ۳- مرحله دو گانه است که
در آن یا فرد پروا نمیبرد
میشود و منجر به تعادل عا -
طفی و روانی میگردد یا شخص
مقبور و مغلوب واقع شده و در
حقیقت بدن نظمی به سامان
عصبی را میسازد و آرام آرام
کی میزاید ، غرضی یا عوارض
عصبی آن بروز میکند .
همه تحولاتی که از آن یاد -

شد تابع سیستم عصبی و فدا ت
داخلی است که در هر صفره
باعث بروز عکس العمل های خاص
میشود .
در مرحله ۱ اعلام خطر و آغاز
مقاومت با فشار ، ماده بی به نام
پنن که بالا برنده فشار خو
است در کره ها ترشح میشود
و با فاصله غده هیپوفیز به
ترشح ماده بی دیگری به نام
کورتیکو ترو پین اقدام مینماید که
در اثر آن از غده فوق الکلیوی
ماده گلیکو کورتیکوئید و سترائوکور -
تیکوئید ترشح میشود و که اولی
در متابولیسم مواد قندی و دومی

بالای رگ های بدن تاثیر خاص
دارد و حتی موجب تصلب شر -
بیه نیز گردیده و بهیروی زود رس
از نشانه های آن است .
تا آنجا که ثابت شده است
عوامل فشار به طور کلی عواطف
را بهیشتی تحت تاثر قرار میدهد
و بهیروی شموری در مراحل اولیه
کفر وارد میدان مقابله و مبارزه
میکرد . از همینجا است که در
حقیقت عکس العمل های دفاعی
ما در برابر پش آمده های ناگهانی
نی گذشت از تحولات فزاینده گی
که ذکر شدند و تابع استعداد های
روانی شخص و کیفیات دفاعی

اجتماعی و معتقدات عمومی
(خانواده ، اجتماع و مذ هب)
میباشد .
اعمال روانی که در برابر فشار
از خود بروز میدهد بهیشتی عواطفی
دو جنبه میباشد : یا حملوی
(تفرشی) و یا عقب نشینی (تد -
افعی) البته واضح است که اگر
موجبات مؤثقت بر مانع فراهم -
شد ، شخص با قدرت روانی و -
حمله خویش بر عوامل مخالف
غلبه خواهد یافت .
اگر توان انسان قادر به پا -
یداری در برابر مانع باشد تا مهمل
به فرار و عقب نشینی آشکار میشود

د (۵۷) مخ پاڼی

داد مغور ورته ...

غمري خبري شو . زمري هغه کوله چی دی تر ستونی ونیسی ؛ خو په ماته شوي ژامه باندي یی هېڅ ونه شوکړای . کاناکاراجو خپل ټول قوت سره را ټول کړ ، پریمکه یی زور وکړ او زمري یی په لسته وواکه او په یمکه یی وغورځاوه . کاناکاراجو هم پریمکه ودرېد او د زمري د یمکې پښی یی چی پرده یی حمله کوله کلکی ونیولی اوبه نسکی یی وواهه ؛ خو زمري بیادي تېل وواهه او شاپه څخه په یمکه ولېد . کاناکاراجو په خپل کمڼ لاس د زمري ماته خوله ونیوله او هغه یی تاو کړه اوبه خپل پښی لاسی زمري په سترگو وواهه ترڅو روڼد شی . دوه یادي واره یی د زمري په لاسه ورغله ده ونوټل چی ویه یی ترې راکش کړی ؛ خو د زمري په پښو په و او له لاسه یی ونیوټه . دوی دواړه داسی سره رښېدل لکه چی دوه پهلوانان سره خپل زورونه ازمایی . کاناکاراجو د زمري له رښارو او دخولی له بوي څخه په تنگ شه . په دې وخت کی یی نا بېره یو تمیزه لاس ته ورغله هغه یی راوا خېسته او په خپل ټول زور سره زمري غورواړه په سر پرې وواهه . زمري دېوې شیبی لپاره گڼکښ شو او په ددې وخت و موند ترڅو د دوی ونی خواته منځه واخلي او پروته وڅیړي ؛ خو دا کار ونشو . زمري په یوه خمز سره راو ننو اوکښه یی راکش کړ . د کاناکاراجو د وړانده غوښه راجلا شوه او غوښتری داري وهلی ؛ خو زوره ورکانا .

کاراجو لاهم زمري سره جنگ کاوه . دواړه بوله بل سره نښتی وو او دېوې گندي په لور رغښتل . کاناکاراجو یو پوتی کلکه ونیو او یمان یی ټینګه کړ ؛ خو زمري کښه گندي ته ولېد . کاناکاراجو په کړای سره خپله لاره ونیوله یمان یی ټول زغښی وو او د دېوې ونی ترې بېخېدلې . غمري شوي غوښی یی غوړند یی وې او کښه سترګه یی زوله شوي وه . کاناکاراجو په همدې حال په لاره روان وو ، پزې دېده او تړدې وچی پریمکه ولو پزې . یمان یی تنګه کړ ؛ خو سره له دې یی هم هر شی خپره لېدل . د دېوې خواته راغی تړدې وچی ورڅخه تیر شی ؛ خو ودرېد . یمان یی پرې کوپ کړ او په څیر څیر سره یی مخ ته وکتل . ده پښه نشو لېدلای نوله دې کبله یی یمان وژنډي کړ . په دې وخت کی یی یمان په پزېدېدو شو اوبه ټول زور سره یی چمځه کړه :
 ((زما زویه ، اوبه زما چمځی بابو زویه))
 او خپل سر یی په دواړو لاسو کلک ونیو په چمځو چمځو یی ټول او پریمکه ولېد .
 «روسته په تیاره ماښام کی پلټونکی د لږ مې شوي پلار او زوي دواړه وموندل . راو لو چی کاناکاراجو ولېد ، ده هم په چمځو او ټرا پیل وکړ .
 ((صاحب ، څنگه درغه ووايم چی چمځی بابو و ودرولم او دې پخپله در روان شو))



د (۲۹) مخ پاڼی

دکېه مومڼ قیمت اثار درلودل . په صف مومڼ کی د قران کریم او نورو سری اثارو خطی نسخی ، جواهرات اوداسی نور اثار شیان موجود وو . دملګرملګ و نماینده وای چی په دغه برخه کی لکه عراقی مقاماتو سره زغښلې دي ترڅو تارخی اثار پوره کړی ، خو کښی مقاماتو د عراقیانو له خولې داسی خبرونه ترلاسه کړي دي چی گواکی تارخی اثار ټول په جګړه کی له منځه تللی دي . په هرحال په معنوي برخه کی دکېه پټوونی اوزنی ته هم سخت تاوان ورسېدلی دی . اوس اوس کښان خپله پښېده گڼی چی د پټوونی اوزنی صحت لکه سره فعال کړي او څرګنده دغې پښېده د لومړیو حق ورکړي دي . زده کوونکو د زده کړی پوره وکال له لاسه ورکړي او د دې کورنی دغې خبرې ته د پریه تشویش کی دې ترڅو نورو څخه له لاسه ونه وړي . دغه راز دکېه پوهنتون اود ملی رسرج انستیتوت هم په خپل وارسو تاوانونه زغښل دی . د دغو ملی مرکزونو لپراوتوا رونه لوټ شوي او څه ناڅه د شلو کلونو ملی نتایج له منځه تللی دي .
 یوه څه خبره داده چی دکېه ملی اسامی وروسته له جګړی څخه د لومړی عمل لپاره د جولا په لسه نښته غونډه وکړه ، په غونډه کی شیخ جابر الاحمد الصباح دکو ښتانیو سرانه د جګړی په وختی وسایله او حکومت دنده وروستهارل شو ترڅو دا ۱۹۹۲ کال داکتوبر په مياشته کی پارلمانی انتخابات ترسره کړي .
 په وروستی تحلیل کی باید وویل شی چی دکېه د بیاجوړنی پروګرام په دې پوړی اړه لری چی په منطقه اوجمان کی څومره هیوادونه مرسته ورسره کوي ، پروسه پوري دا خبره له عراق سره د دیولی په مساله باندي هم اړه لری ترڅو سرحدی له هغه سره کرانتي شی ، ته د دیدونه یی پای ته ورسېزي او کښه څه چی کښتانو په جنگ کی له لاسه ورکړي دي ، سره لاسه راوړي .

پښه اړصفحه (۳۷)

صنایع دستی ما

ما هرروز به دست نداشتم تکتا -
 لوی مدرن نیز در این مور د
 قابل دقت استند . و در مورد قاتل
 لهن باید یاد آور شوم که اتحادیه
 صادر کنندگان قالیچه ساز
 نظر اتحادیه پیشه وران خود
 مواد مورد ضرورت خود را از داخل
 و بیشتر از خارج که جنسیت قالیچین
 تاجد زیاد بسته کی به هیان
 مواد دارد وارد میکنند
 در گذشته ها تورنیم نقش
 برجسته در عرصه تولیدات صنایع
 دستی داشت زیرا از یک سو مقدار
 قابل ملاحظه یی از این تولیدات
 را خرمنداری می نمودند و از جانبی
 نیز در ترویج صنایع دستی به

سطح جهانی سهم عمده یی داشتند . اما باید رنج که امروز به
 برهم خوردن وضع تورنیم در کشور
 صدمه بزرگی بر تولیدات صنایع
 دستی ما وارد آمده است .
 یکی از راه های انکشاف و
 حفظ واحیا صنایع دستی ، حمایت
 دولت از دستا هاست . با آن که
 تاجد و دی این امر در نظر گرفته
 شده است و تسهیلاتی در مورد
 برای صنایع دستی وجود دارد
 اما بایست این نکته بیشتر مورد
 توجه مقامات قرار گرفته امکانات
 بیشتری پیشبینی گردد و تا توجیهات
 لیدات صنایع دستی انکشاف اقتصاد
 ملی سهم قابل توجه یی ایفا نماید

تنبیه

پاتی له (۵۹) مخ نه

شاگرد د سرویس په کته کوه -

کی زمانه ترڅنگ په لیریزحه -

سره تیر شو زمانه کالی شورا وغور

کړل - سترگی می دغوسی ورته

چرخ کړی ورته ویل:

- د خدای په غضب شی زما

کالی دی غور کړل د صابون

د بهی خخه خبری که نه

د مستری شاگرد بیله دی چی

مخ را وگرځوی ویل:

- بهر یوادی وینه:

... د سرویس نه کوز شوم د کور

خوا ته تلم ه پوتی د بایسکل

په کجوه غ پوتی لمرگی ترلی

او خپله په چرت کی پایدل واهو

زه شی په لرگی د شاوخوا نه د سرک

نه ویالی ته گدا رکیم بهرتنه

او پایخی می په ختولیت په

غروی دغوسی نه می ستونی

په ساره پخوه خه بیله دی

چی د بایسکل نه را کوز شی په

لاس کی کوز شوی لورگی سم کړی و

ویل:

- بهر می نه و وینه

د ویالی نه را ووتم و د کور په

تیره روان شوم چی په دی وخت

کی د یو کاغذ یاد (گور) می

تر غوز شو غوز می سوزونکی د زده کړی

اوتودی وینی می په مخ را توی

شوی و پوهیدم چی د کاغذ یاد

شیشی تا خپل کار وکړی - نوسودا

می پرمخکی کيسود له کلکد پهلوا

ن په شان می لستونی پلور وهل

اود کاغذ والا خواته ور غلم و کاغذ

یاد والا د پامه پرک او ازکی

د وینه په ویلو پیل وکړی

ما په زهزه لهجه ورته

ویل:

- داد کاغذ یاد خای دی؟

هغه ویل:

یاد نشته و بهه

په دی وخت کی پوهه

پوهه لا روی دهلکی په ژبا را

وگرځید چی زمانه غوز وینی کی

ولیدی نو په چوک چوک سر می

د واه د جیب نه د تشناب کاغذ

را و سوزم زمانه غوز وینی می پاکسی

کړی او په توتی په پری ووی

لخای کیښود له امانه کی ویل:

- خیر دی کوچنی دی وینه

زه همداسی ورته گوا نه دیم اوخه

ویندم؟ خودی سپی مدایره

خبره کوله:

- وینه وینه

د غوز په سوزونکی د درد سره

می بهالا سونه پورته شول خوبا

شک پوشی سپی مانع ش خو

اوی ویل:

- وینه ... که په پری پمغوسه

می ووهه:

زمانه چی د پیر اعصاب خراب

اونولا سونه می سره وینیل ووه

جانانه شا پوره می په مخ وواهه

شک پوش سپی گنگس اوله

تولی ووت:

ما سودا له مخکی ز پورته

کړه او بیله دی چی ورته وکړم

ویل:

- وینه اوخه خوش او

خوشاله په خند اخندا کورته

ولیم



بقیه از صفحه (۱۷)

شاد کام در ...

وی به شاد گرفته می تواند
شاد کام یکی از معروفترین
هنرمندان کث و راست که
افزون بر مشغولیت های هنری
می منظم و سیستماتیک امور
مختلفه ورزشی را نیز به
پیش میبرد - وی که هم اکنون
د رم در بهت عمومی ورزشی -

هنتون ایغای وظیفه می نماید
پنا بر علاقمندی به ورزش والیبال
اور هنرهای تپهای مختلفه
پشتی و قش را در جملات میبرد
هنتون کابل شهری می نماید

او با وجود این همه مصروفیت
ها (به اضافه ترنم و گپینه کی
پروگرام رادیو ایزرچ من سنی)
تقریباً هر ماه یک اهنگ به
ستد یوهای رادیو افغانستان
ثبت می نماید و برای دیگران
اهنگ می سازد

په گفته خود شاد کام
من همواره معیار مشخصی د رم
د رزیایی و پذیرش اهنگ اوجود
دارد: داشتن شعر یا

تصنیف ارزنده و متعالی
احساس و ابتکار موجودیت
ارتباط و مناسبات منطقی میان
شعر و اهنگ وجود یک پیام
نهفته دقت در تلفظ و ادای کلمات
و سرانجام مشق و تمرین به قدر
کافی

سپاهیان با ارگزار می -
پایان به هنرمندی این هنر
مند و الا از میمند که عبداله
نوابی همیشه شاد کام باشند

نیز سهای آهنگ ساز دارد و ملا
یم معتدل و نافذ از گفته ها و
تپسته های او بر می آید که او
را امتداد عشق و آرزو به رشته
های دیگر هنری سرانجام به
موسیقی کثا نیده است - شاید
موسیقی د رم حقایق آرزوهای
اونقش بسته بود که تمام راهها
به هاه منتهی میشد است
په عقیده شاد کام موسیقی نباید
صرف وسیله سرگرمی و تفریح
باشد و در حاشیه زنده گسی
قرار گیرد برخلاف موسیقی
ما باید پیام اور بوده جنبه
صوفیانه و عارفانه داشته باشد
و اصالت آن حفظ گردد - او در
هنگام ترنم مرزبان موسیقی
داری طبیعت و کیفیت خانقاهی
و موسیقی حاضر و نه اصطلاح
دم دستی که به گفته وی جوانان
ما خود را در آن گم کرده اند
در متن موسیقی نوع اول پسرای
خود شاد کام و موضع پرگزیده
است

یکی از کارکرد های قابل قد
ر شاد کام تهیه و تنظیم و اجرای
اهنگهای فلی است که
از پیوه کی های آوازی منب -
میگردد سرازای کارها بر می گردد
په فلم تلویزیونی "اشک و لبخند"
که موزیک متحان توسط آهنگ
د ترنم تهیه و تنظیم می شد
بود اجرای آهنگهای برای فلما -
ی "قرار" "مرد هاره قول
اس" "پرنده های مهاجر"
و نقطه نهنگی از خدمات ارزنده

Advertisement for 'TANMOSH' (تانبوش) featuring a large logo and text in Pashto and Persian. The text includes 'TANMOSH' and 'تانبوش' in various fonts and sizes, along with some smaller text at the bottom.



مورد توجه قرار می گیرید و همیشه خود را خوشبخت احساس کنید.
۷- انتظار یک (مالک کمپنی بادی شول) هر چیزی را که قلب تان ممنوع قرارداد انجام نداده و هر چیزی را که قلب تان بشما هدایت می دهد آنرا حتماً بپذیرید.

۸- چیزی که اولنیز (نویسنده) خوشگوشی بدله گوش همسرا با خنده را فراموش نکنید. خنده بالای خود را فراموش نکنید. به خود اجازه دهید تا اشتباه کنید. هیچکس از آن کاری نیست اما تلاش کنید تا زودتر آنرا رفع نمایند.

۹- ژولت برچغل (نویسنده) ژورنالیست (تمام تلاش و قد-

میشود که شش کنید زودتر آنرا رفع نمایند. خود را نیاز به زودتر به وقت باز هم دست به کار شوید. کوشش کنید در زندگی خود به گیر نیاورید این کار اکثر به ضرر شما تمام میشود. اگر متوجه گردید که کارهای شما به مراد دل تان پیش نمیرود لباس کلاهی بپوشید و این شما کمک خواهد کرد.

۱۰- ایزابل روسلانی (ستاره سینما و مدل عکاسی) طبیعت به ما صرف جسم را بخشیده است. هر قدر بیشتر از آن مواظبت کنیم بهتر است. به خوراک خود توجه بیشتر نموده و ورزش را فراموش نکنید. زیبایی جلد تان را مواظبت کنید در این صورت بیشتر

ایتم و امیرالینم که میگویم همی "ایتم" چی معنا میده؟ نه گفتم: یک چیزی در نهایت اوج خود برسد و آوره با "ایتم" ترکیب میکنند. گفت: "خی ده ای- و تنها ای که و دینم ره مینویس". فامیدی و اتین نوشته کنوشه و هاراستی راجع به ای هم نوشته کو که یک مدی که سبک دوش میده چطو واسطه میکنه و خود د و ب باره مقرر میکنند. خوب و ناچار برای قبول دادم که حتماً مینویسم.

ولی روز دیگر که در یک فاتحه شرکت کردم بودم و ناگهان یکی از کسانی که من نمیشناختم و پس باری مراد و تلهوژن دیده بود و گفت چاره و طنز تو؟ سلام. شناختی؟ و یکی از علاقه مندان هم او پس کله های خنده دارت هستم. و لاچقه مقبول نوشته میکنی. من در حالی که به فاتحه

رت تانرا وقت کار دوست دارم شتنی تان نمایید. از هر روزی های موقتی و جزئی محروم نشوید تلاش خود را تا زمانیکه به پای خود نهیستاد و اید ادامه دهید. بهیچ د داشته باشید که جوانی را در بهار به دست آورده و نمیتوانیم. عجله نکنید تا زود تر از دواج کنید. تا سن (۲۵) حتماً منتظر بمانید.

ایف پولارد (مدیر مسئول روزنامه سندی مودور) ۱۰- تحصیل یک امر ضروری در زندگی می باشد. تحصیل نه تنها جلوگیری از فقر و غارت را میسر می کند بلکه به شما استقلال و آزادی می بخشد تحصیل شمارا آمویرنوشته تان میسازد.



کسی که شروع کرده ای و میخواهی مره جای پنج داده نفسی بکشی. محمد به امره از جای پرکده ها. لغفل ده دانش برد، همو بود که دان و زبانش عاونه پارا شد و چرخ زد: وای ده قرار خدا شوی زنکه تو میخواستی مره ده جای جوش پخته کسی و نفسی بکشی.

۱۰۰۰ ای سوره نوشته کنی ها که تانستی به میگو آیمینت. راحتی کدام چیز تو نوشته نکرده ای؟ در حالی که آه از جگر بر میآورد گفت: نی! گفت: خن چسی در نظر داری که ده ای نزد یکی ها نوشته کنی؟

گفتم: در نظر دارم که یک طنز نوشتنم به نام "ده بنفسی رسیده".

حرکت

را قابل ذکر میدانم که در تکیه ندوی پوسه لگد های قوی چون: لگد های چکشی و نفوذی شلاق و ضد حمله وجود دارد که در تکیه ندوی هپانگ و جود ندارد و خودم ورزش تکیه ندوی پوسه را تمیز گرفته ام که معنی آن حرکت سریع می باشد. چگونه میتوان این ورزش را فرا گرفت؟

فرا گرفتن هر ورزش خواهان ریاضت مداوم و پشتکار و صبر و حوصله می باشد و به کمال رسیدن در تکیه ندو کان سبک نبوده بل از هر شکار خواهان تمیز هر چه بیشتر و بهتر می باشد. از ابتدا این رشته را متعصب نموده اید یا بعداً به آن رو آوردید؟

قبلاً در تکیه ندوی هپانگ تا کمربند نضاری تحت نظر استاد مرحوم عبدالغفار "قاری" کار نموده ام متعاقباً به تکیه ندوی پوسه علاقمند شدم و اکنون در این رشته کمربند سیاه دارم یک دارم که این کمربند را نظریه ضوابطید قد را سهون نتواندوی کشور هندوستان به دست آوردم زیرا در اینجا نماینده فدراسیون تکیه ندوی کشور کوریا چونکه هانگ حضور داشته و این کمربند را از طریق کشور هند به دست آوردم.

ایا در کشور خود مان میروید. لیت توزیح کمربند را مقام المپیک به عهده ندارد؟

احمد جاهد ورزشکار خوب و با استعداد نظریه هفتی که به این ورزش دارد کلی و در ولایت هرات ایجاد نموده و همه روزه جوانان هراتی را در این ورزش تعلیم و تربیت میدهد و چاهد به فتنه د منماید تا به خاطر جمع و بسج نمودن ورزشکاران تکیه ندو را سهون ایجاد شود تا از این طریق چلو یک سلسله بینظیری ها در شهر گرفته شود.

دیده بینی کیهانی

داره تعلیم میکنند از سرم رنگ شدن و حیران ماندم چسی گفتم که دیدم باز شروع کرد: سهل کوه یک سوره برت میگم که یک روز همسرم بری غشوی دهانی خود که نوازده آمده بود میچای دم کرد. خشمش فرمایش داد که چای ره شب در نزد یکی بگذارد به خاطر می که شبانه گله ها خارش میگیره همسرم هم چایه ده ترمیزاند. احت و ترمیزه شده نزد یکش همرا یکیلاس ماند هازی که تا یکی بود و غشوی ترمیزه ه چای جوش نکرده و ده پشتره زده دید که پنج آسره گفتم: ده قارخدا شوی تو از حالسی

تخم و مرغ

به سیستم بین المللی در این پروژه رعایت شده حتی کسانی که میخواهند داخل پلاکها را مشاهده کنند باید ابتدا حساب و بکرنند و بعداً چک به پاکرد و چون بهوشند در غیر صورت اجازه دخول به پلاکها ندارند زیرا امکان دارد توسط پاور یا لباس میکروب به داخل پلاکها انتقال داده شود. لهذا مقررات و نسیب های پرورش دهی مرغها مطابق به نورم مستند رد می شود -

قطعه مرغ را در ارد مجموعه سی و سه هزار و شصت قطعه مرغ میشود که تا اکنون حدود پانزده الی شانزده هزار قطعه مرغ به دسترس مردم گذاشته شده است و پروژه آن ادامه دارد اولین پارتی یا نخستین دوره تولید پروژه بآدام باغ است که فی قطعه مرغ مبلغ ۱۵۰۰ افغانی به فروش میرسد البته مرغها بعد از چهار ماهه کسی از پروژه بکراس به بآدام باغ

دو پروژه از یکسال به اینطرف شروع به فعالیت نموده که - موثریت آنها کمتر محسوس میباشد اما آینده خوبی را باید به انتظار نشست . ضمن مشاهده از این دو - فارم دولتی راهی بعضی از فارمهای بزرگ و کوچک شخصی شدیم که بعد از از اشخاص با ایجاد فارمهای پرورش مرغ و تهیه تخم در نقاط مختلف شهر کابل فعالیت دارند . شهرو کار در



مرغها در دو فارم مشترک به سیستم قریب شده بین المللی تغذیه میشوند .

انتقال میشود . با جرات میتوان پیشگویی نمود که در قریب تنهیل قیمت مرغ کاهش قابل ملاحظه به عمل خواهد آمد . بنام میتوان امیدوار بود که با بهره برداری سالم پروژه های مذکوره فی بوضه تخم به قیمت خیلی ها نازل کاهش یابد . با مشاهدات از فارمهای دولتی میتوان اطمینان داشت اگر به همین شیوه فارمها فعال نگه داشته شود و کمک شونده صراحت میتوان گفت که بزودترین فرصت نیاز به تولید مرغ خواهد شد چرا که نگهداری مرغها مطابق به شرایط مناسب حفظ میشود .

انتقال میشود . با جرات میتوان پیشگویی نمود که در قریب تنهیل قیمت مرغ کاهش قابل ملاحظه به عمل خواهد آمد . بنام میتوان امیدوار بود که با بهره برداری سالم پروژه های مذکوره فی بوضه تخم به قیمت خیلی ها نازل کاهش یابد . با مشاهدات از فارمهای دولتی میتوان اطمینان داشت اگر به همین شیوه فارمها فعال نگه داشته شود و کمک شونده صراحت میتوان گفت که بزودترین فرصت نیاز به تولید مرغ خواهد شد چرا که نگهداری مرغها مطابق به شرایط مناسب حفظ میشود .

این فارمهای شخصی نظریه فارمهای دولتی متفاوت است به این معنی که شکل پرورش مرغ در این فارم ها نسبتاً ابتدایی است و نیز بعضی مقررات اساسی پرورش دهی مرغ در این فارمها کمتر رعایت شده است . ابتدایه فارم مرغداری اعظمی واقع دارد - الا ما رقت و از نزدیک با مسؤول آن فارم صحبت نمودم . از سخنان مسؤول فارم دریافتیم که آنها يك پایه ماشین چوپه کفی و يك پایه ماشین تخم شکو در فارم دارند . همچنان این فارم قیلا مربوط به فارمهای دولتی بود که از عدم فعالیت لزمه آنرا - بالا ای اعظمی به فروش رسانید . این فارم دارای دو بلاك پرورش مرغ بوده که روزانه به تولید و تکثیر تخم مرغ میپردازد

این فارم که از سال ۱۳۶۸ مجدداً به فعالیت آغاز نموده است تخم مرغ و چوپه مرغ را به گفته خودشان همه روزه به دسترس مردم قرار میدهند مسؤول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را بیهوده می کنند و ما مطابق به دست مرغ و چوپه ها را به دسترس شان قرار میدهم . در فارم اعظمی قیمت مرغ و تخم يك اندازه بلند است قیمت فی قطعه چوپه مرغ يكتم ماهه مبلغ ۳۳۰۰ افغانی و فی بوضه تخم مبلغ ۶۲ افغانی میباشد . در حالیکه در فارمهای دولتی فی قطعه چوپه مرغ يكتم ماهه ۱۵۰۰ افغانی است . مرغها را از نزدیک دیدیم وزن آنها خیلی کم است اما قیمت شان به تناسب فارمهای دولتی بلند است و جالب تر از همه اینکه مسؤول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را بیهوده میکنند در حالیکه نظریه شرایط اقتصادی ۳۳۰۰ افغانی فی قطعه چوپه يكتم ماهه معاشريك مامور دولت است . و با هم قیمت تخم که در بازار ها و یا بازارهای سواه به عین قیمت به فروش میرسد پس موثریت فارم چیست ؟ - فارمها باید قیمت بازار را بشکند نمایند که فروشنده ها را به گرا - نفروشی تشویق و ترغیب نمایند و نه به پروژه بگرامی در نظر دارد تا ۴۰۰۰ بیضه تخم را از کت فارم کشور هند - وستان جهت تسلیکری جدید به دست آورد که در ماه های عقبرب و قوس فعالیت ماشین های چوپه کفی آغاز میشود . در برابر تصمیم این فارمها فارم اعظمی نیز در آینده تصمیم دارد تا تعداد مرغ ها به حد اعظمی ۲۰۰۰۰ قطعه مرغ افزود کرد . البته امید به حال کمتر به آینده بیشتر است در صورت آغاز پرورش تخم از جانب فارمهای دولتی به اطمینان میتوان گفت که طلسم چندین ساله ناپدید شدن و یا قیمت تخم مرغ در بازارهای شهر به شکست مواجه خواهد شد .

در حالی که علم نجوم از جمله علوم مثبت بوده و از جمیع علوم ریاضی است. نجوم علم است اما تنجیم علم نیست. پایه های علم نجوم کاملاً و دقیقاً بر مبنای علوم ریاضی نهاده شده است. در زبان اروپایی از تنجیم به اسم استرونومی و از تنجیم به اسم استرولوژی یاد مینمایند. مساله تاء ثیر ستارگان و ایاب انواع آنها مربوط به تنجیم است نه به علم نجوم.

گذشته از موضوع ستاره شناسی و رب النوع عطا رود در روز چهارشنبه کارهای حزن انگیزی هم واقع شده است از جمله شهادت امام حسین که برابر است با دهم محرم الحرام سال (۶۱) هجری قمری و علاوه بر آن در روایت کتب ادعیه آمده است که خلقت دنیا نیز در روز چهارشنبه آغاز یافته است. در شهر کابل نیز روز چهارشنبه را روز زیارت دانسته اند. در این روز در زیارتگاه های شهر و قبور متبرک معج و معج از زنان و دختران برای قبول حاجت خود به درگاه حق دستا به دعا بلند مینمایند و نذر میکنند صدقه و خیرات میدهند.

امروز هم روز چهارشنبه است و محرم یعنی زیارت متبرک شاه دوشمشیره تا بهینم زایرین ما چگونه و با چی عزیمت و طلبی به زیارت آمده اند. حضرت لوث بن قحس بن

خدایا! دعایم...

حضرت عباس یعنی نواسه کاکای حضرت رسول خدا در حدود سال (۸۲۰) در جنگی شهید شده و در این محل مدفون گردیده است.

در کنار در بیرونی زیارت گدایان به شماری جمع شده اند که عده آن ها حتی به اصرار و پیروی از زائرین پول تقاضا میکنند و صحن زیارت پر از کودکان و زنان است و بعضی از دختران جوان و زنان بیروجه برای کبوتران زیارت دانه می اندازند. هرزنی دروازه و دیوار و سنگ قبر رامبوست و حتی بعضی از آن ها خود را روی قبر می اندازند و به توغ آن دستمال مراد مینهند. از زن جوانی می پرسیم که: به چی نسبتی به زیارت آمده است؟ میگوید:

شش سال از عروسم میگذره ولی تا هنوز صاحب بچه نشده ام. آدمی تا خدا به رویدارای دوست عزیز خود بچه می نصیبش کند.

می پرسیم چند چهارشنبه است که میای؟ به خدا چهار و چهارشنبه اس، آگه خدا امراده داد. خیرات کلان نمکنم. در این جریان بیرون سرفیدی

فریاد میزند: "یا زیارت شاه دوشمشیره به دادم برس، بچه به نجات بده." "سوز و شورا به پنجره قبر بمالد و توغ رامبوست." "مگه به بندیت نیستم خدا یا." "به بندیت نیستم بچه کک جوانم را از بلا نجات بده." از فریاد و گریه زن پیر معلوم میشود که پسرش زخم برداشته و وضع صحن اشنه ایت بحرانی و خطرناک است. دختر جوانی به آواز بلند قرآن مجید تلاوت میکند و زنی در گوشه زیارت نماز میکند.

رفتن به زیارت و دعایای مقبره شهدا و اولیا انسان را به عالم روحانیت نزدیک تر ساخته و انسان نیاز مند فریادی را که فکر میکند باید به پیشگاه خدا انجام دهد در این جا بهتر و با خاطرات آرام تر از سینه بیرون میکند.

"موا" نشان با آداب و گاهی هم با عنعنات مختلف در کشور های اسلامی به زیارت ها میروند و عده ای با خود نذر میبرند و عده ای دستمال مراد مینهند و بعضی ها قفل میزنند بعضی ها "بند" میگیرند و بعضی از خواهران گاهی به پیشگاه مقبره خم میشوند و گاهی هم از صاحب مقبره طلب حاجات میکنند اما در

دین مقدس اسلام احکام روشن وجود دارد و مسلمین بایست هنگام رفتن به زیارت آن را از نظر دور ندارند.

حال محروم به زیارت عا شقان و عارفان، این زیارت ها که میگویند ضامن کابل اند نزد موا نشان خیلی متبرک میباشد و از دحام همیشه وجود دارد و زائرین زیادی رفته و آمد میکنند در زیارت توس انصار نیز چنین است و جوانان و زائرین بیشتر روزهای جمعه به دعا می آیند.

جوانان دخترها و بچه ها دست به دعا اند و کی میداند آنها چه میخواهند؟

عده ای خود را و عده ای خواهر و برادر را و مادران فرزندانشان را دعا میکنند و شاید هم هر سینه داغی دارد و هر دل دردی، چرا که جنگ در هر خانه آتشی افروخته و از هر کس عزیزی را گرفته است. یا این که عزیزی در سفر دارد و یا بیماری در بسترو از خداوند میخواهد که به روحانیت عا شقان و عارفان و شهدا ایضا. لحن دعایش مستجاب گشودن برای یک مستفیدی که دست به دعا بلند میکند و فریادی در سینه دارد و گاهی این دنیا برایش چقدر کوچک میشود و تنها باید به درگاه خداوند دعا ببرد و بگوید: خدایا: دعایم را مستجاب کن.

ژورنالیت...

ما مبلغ هنگفتی از این بابت برای پرداخته میشود...

چون به یکی از زبانهای عربی خارجی بلدیت دارم و میتوانم با کمک کتاب لغت نامه زبان به زبان دری و محاوره ای مطلب و موضوعی را که در آن زبان نوشته شده است به درک نسیم و فلذا در این روز یک موضوع داغ سیاسی را که به آن

زبان در یکی از مجله ها نشر شده بود ترجمه نمودم و بعد از اندکس انکشاف دادن آنرا به یکی از جراید هفته وار نشر و ارسال داشتم البته از ذکر ترجمه بودن مطلب متذکره خود دارم. ری نمودم و آنرا به نام خود جهت نشر ارسال داشتم. آخرش خود نمودنم که حی الزحبه ترجمه بسیار کم است...

پنجشنبه: همچنان ناگفته به یاد می داشت که در شعر و شاعری نیز استعداد و دسترس دارم البته

بیشترین اشعار من به گونه "استقبال" از شعر شاعران متقدم است یعنی نظریه احترام و علاقتی که به اشعار شاعران پیشین دارم و اشعار آنان را استقبال منطام و معجز و قافیه اشعار آنان و شعر بسیار "ولی بانا" سف که اشعار استقبال است من گفترا اقبال چا پیدایشی. تا به من دانه چرا ۲۰۰۰ به هر صورت ذوق شعری من که عموماً روزهای پنجشنبه گل می نماید و در این پنجشنبه نیز استعداد و احساسات شعری

من به غلیان آمد و از وای صفحات دو مجموعه شعری شاعران بنام و دو پارچه شعر ناب به طرز دیگری ساختم و به مجله من برای نشر ارسال داشتم. خوب و خواننده گرامس! این بود مختصری از یادداشت های من. حال بد و ن شک و آناتیک به استعداد و پشتکار و ابتکار من در هر سه کار خلافت و ژورنالستیک باورنداشت یقین کامل حاصل نبود و دانست که من واقعا ژورنالست پرکار و متبرک و مستعد میباشم.

بقیه از صفحه (۴۸)

توبگو...

بقیه از صفحه (۴۸)

راه خدمت به هنر تئاتر و توشل
مصانه گام نهاد است.
او را از زمانه های بخاطر
دارم که تازه پایه عرصه تئاتر
نهاده بودم از نخستین گام ها
به پهنساز و زیبایین دنیا تئاتر
و سعادت و شرافت و بزرگی
قلب های دست اندرکاران آن
پی بردم. حبیبه عسکر جز از این
دنیا بود که با قلب باز و لبان
پر تبسم به پیشوازم شتافت و از
او ان فعالیت تئاتری ام السی
اکنون چون خواهر و دوست
مهربان مرا یار و همراه بوده
است.

حبیبه عسکر با اولین نما
ی شناسه که در آن نقش داشت
راهنش را به قلب های علاء
قند ان هنر تئاتر و توشل
باز کرد از آغاز فعالیت های
هنری اش الی اکنون او با
همان پشتکار و علاقمندی و
جدیت خاص خود ش به تهرین
بالای نقش هایش می پردازد.

او هنرمند است باخته کسی
و عصبانیت بیگانه ها و همه
استعداد او توانندی اش را
بخاطر اجرا و آرایه بهتر و مالی
نقش ها بکار می برد.

به نظر من او در همه نقش
هایش هنرمندانه درخشیده
است. با وصف اینکه مالیاتی
زیادی می گذرد ولی من
نقش های حبیبه عسکر را در نما
ی شناسه های خوش و زنان عصبی
مستش و ازدواج و طهاره -
پاد و استثنای و حماسه ما در
۰۰۰۰ بخاطر دارم و او را
بیش از هر زمان دیگر زیبا تر
و موفق تر در نما ی شناسه حماسه
مادر یافته ام. چه حبیبه
عسکر با وصف فعالیت های
هنری و خلاصه خویش همیشه
و جاودانه برای اطفالش زیبا -
ترین و مهربان ترین مادر بوده
است.

او را در فامیل کوچک تئاتری
ما بمثابة هنرمند مستعد
خوش ذوق خوش سلیقه و خوش
صحت و شکیبوش می شناسند
و او را همیشه با ان لبخند زیبا
و همیشه کی اش بخاطر دارم.

بقیه از صفحه (۶۲)

سترویس، پاس...

تم مذکور از جمله تم های
بسیار برجسته و نامدار بود.
قابل یاد آوری میدانم اینک
من هفت مرتبه به کشور اتحاد شور
روی جهت اجرای یک سلسله مس
یقات دوستانه و سرورزی دا
شته ام که نتایج مسابقات فوق
العاده ارزایی گردیده است.
هیچنان در جریان مسابقات تو
رینست هایب حیث قویترین ترنسر
انتخاب شدم که یک کپ افتخاری
را به حیث بهترین پلیور از جانب
مقامات ورزشی پوهنتون کابل
به دست آوردم.
عبدالحکیم صافی ورزشکار
مستعد و ستاره تیم ملی و المپال
در آخرین لحظات صحبت خویش
به این نکات با ارزش که ساجه
ورزشی طرف علاقه اش را متاثر

ساخته است چنین گفت:

به وضاحت پسرایان با ن
میکنم که والیبال در افغانستان
فعلاً رو به رکود و نیستی گراییده
است و بخاطر آنکه محل مناسب
بخاطر تمرین نداریم بهتر کار
فهم اسلام وجود ندارد معصومه
درست نداریم لباس ورزشی -
وجود ندارد و بیشتر از همه عدم
اعتراف تیم والیبال در مسابقات
خارج از کشور اگر چه دعوتنامه
های عنوانی ورزشکاران به کشور
واصل می شود اما تشریفاتی و
مختلف و نداشتن بودجه کافی
سفرهای مالی لغو میشود و این
همه بی توجهی را مشخصاً متوجه
رئاست المپیک کشور میدانم زیرا
از چندین سال به اینطرف اسلام
این ورزش را به فراموشی سپرده اند

من به بن...

من باشنیدن همین زیزه های
شومین ترس از رسوایی را فرا -
موش کردم خودم را در اختیار
او گذاشتم و او مرا چون عرو -
سکی در دستهایش چرخاند
چون بازچه می به بازی ام گر -
فت حساب روزها از دستم رفته
بود فقط بخاطر دارم که
کپ نامزدی مایود. عنقریب
نامزد میشدم اگر چه ساله
عسکری او مطرح بود. همین که
سر بازی برود با آن که از من
دور میشد احساس غرور میکردم
ولی یک روز خبر شدم که او
رفته است آن وقت تصور کردم
که سقف آسمان با همه بزرگی
و سنگینی اش روی قلم نشست
آرزو بهام بریاد شدند سرم
دور خورده آسمان دور خورده
مردم دور سرم چرخیدند و -
دنیا با همه بزرگی اش چرخید
زیرا من از او حمل گرفته بودم
و او پاکستان رفته بود.

خاله ام که از دوستی و نزد -
یکی ما آگاهی داشت برایم
نداری میداد میگفت: اوهر
کجا می که باشد پسری آید
من او را می آورم. او جز تو
با کسی دیگری ازدواج نمی
کند. بعد زنی کرد و سرا
نزد زنی برد که ظلم و ستم
کند. من مدت چهار روز در
خانه خاله ام بسر بردم وقتی
توانستم راه بروم به خانه خود
آمدم.

هر شب او را در خواب مید -
یدم که با دریش دامادی به لو -
م می ایستد باز دور بازو ام
انداخته حلقه نامزدی به
انگشتم میزد. یک روز خواب
خود را برای خاله ام قصه کردم
با بی تفاوتی تمام گفت:

دختر جان به فکر اونباش -
کسی چه میداند که او بر میگردد
بانه. با گریه و زاری گفتم آخر
تو از همه قضا یا خبر داری او
باید با من عروسی کند هر
جایی که باشد من حاضر استم

که از همه خانواده ام چشم
پیروم و نزدش بروم. طوری
سوم دیدم که توشدم. با
لحن که از او انتظار نداشتم
برایم گفت: دختری که نه ضمه
دارد و نه ابوهرگز به درد
زنده کی کسی نمخورد. تو
نمی توانی عروسی من باشی، کسی
چه میداند که تو به چه کسی
خودت را فروختی. فرهاد زدم
آخرش از موضوع خبردار شد
شما کمک کردند که طفلتم را
سقط کنم. برای خدا این
قدر ثمت بزرگ بمن نرسمد
اما خاله ام باتمسخر گفت:

من آن کار را به خاطر
حفظ آبروی خواهرم انجام
دادم و نه از اول هم میدا -
نستم که پسری آن عمل را
مرتکب نشده است. من پسر
را خیلی خوب میشناسم او نمی
تواند آن قدر ستم باشد تو
بدیج ثبوتی علیه پسر من ندا -
ری.

خاله ام راست میگفت من هیچ
ثبوتی علیه پسر او نداشتم.
ثبوت را خاله ام با زنگی از
بین برده بود. حالا کرم زهر
ی با این سنگینی شکسته
است. از زنده گی بیزار و -
دل سرد گردیده ام هیچ چیز
هیچ کس نمیتواند از غم هایم
بکاهد. میگویند خاطره یک
عشق را میتوان با عشق دیگر
از یاد برد ولی من نمیتوانم
این بدبختی را با کدام بدبختی
دیگر از یاد ببرم.

روزی نیست که خواستگاری برا -
م نباید ولی جواب من همیشه
منفی است. با آن که یک
دختر تحصیل کرده و مقبول و از
خانواده سرشناس است، اما
زنده گی مرا آن گونه نابود
ساخته که نمیتوانم خود را احساس
کنم. شبها میگریم، روز
ها میگریم و چون آفتاب غروب
رنگه میمانم. هیچ کس نمیتواند
ند که در دل من چه آتشی
است. براستی وقتی عشق
مرد، پس از مرگش رنگ میگیرد
و احساس میشود و من هم
مانند شمع میروم بر مزار آرزو هام
میسوزم و قطره قطره آب میشودم

بقیه از صفحه (۱)

فوق العاده خود را در مجاب کردن مردم به کار میبرد و می خواهد جامعه باور نماید که باید از ترس و تسلیم نفس ترازا و رهبر دیگری در شوروی وجود ندارد. یک ژورنالست انگلیسی در پاریس صاحب مطبوعات میخائیل گرباچف پس از بازگشت به قدرت گفت: "بدبختی گرباچف در حال حاضر اینست که مردم ارزش او را نمی دانند [؟] اما برخلاف یک نماینده کنگره نماینده گان شوروی عقیده دارند که:

رئیس جمهور مارکسست؟ یک دموکرات یا یک پروکراتی که ماسک دموکراسی را بر روی خود کشیده است. حال منافع خود روی به نحوی هر دو حرف و حتی دشمن دیروزی یعنی میخائیل گرباچف و یارین یلتسن را در وضعی قرار داده که با هم همکاری کنند. منافع سیاسی اغلباً مهتر از علایق شخصی است اکنون در برابر رهبران شوروی به شمول هر دو رهبر عده سوالات زیادی وجود دارد که هم آیند و آنها هم آیند کشورشان به آن بسته است. اولین سوال اینست که اتحاد جمهوری ها چه شکلی خواهد داشت؟ به نظری رسد که یگانه راه در قدم اول اتحاد تعدادی از جمهوری هاست که دارای استقلال کامل بود و از یک مرکز کوچک و هماهنگ کننده که موجودیت شوروی را تضمین خواهند نمود. اطاعت خواهند کرد. سرنوشت آیند شوروی چه در شکل یک کنفدراسیون یا در شکل یک جامعه اقتصادی که هنوز مورد اختلاف است باید در کنگره نماینده گان مردم که هم اکنون جریان دارد حل و فصل شود. اما یا حل این مساله در دوما سوال قدر راست میکند:

حل بحران اقتصادی عمیق معده در بحران اقتصادی عمیق به سر می برد، تولیدات شدیداً کاهش یافته، بازار داخلی مختل شده، قیمت های شکل سرسام آور افزایش میابد و سپلین تولیدی مالی ضربه دیده و جریان گذار به بازار آزاد که

موجی از اعلام استقلال ها و تصمیم گیری های مستقلانه جمهوری ها سر نوشت کشور شوروی را زیر سوال برد. درست به همین علت هاید که رئیس جمهور یلتسن در جریان هفته گذشته تلاش نمود تا با تماس های مستقیم با اوکراین قزاقستان و کرانه بالتیک از ستمزه جویی ضد روسی بکاهد و به جای ضعف ساختن گرباچف در عقب او قرار گیرد.

جریان کودتا و سرنوشت پراگ در ذهن هر شهروند شوروی سوال مقایسه دو شخصیت عده شوروی یعنی میخائیل گرباچف و یارین یلتسن را مطرح نمود. بسیاری ها در گفتگو های شان این امر را برجسته میساختند که قاطعیت و اراده و وفاداری یلتسن به دموکراسی بهترین عامل نجات شوروی از خونیای نظامی بود. جوانان در سراسر یلتسن رهبر بلاناز روسیه را می بینند که به نظر آنها به ایدئال های آزادخواهانه و خدادار است.

اما مشکل عده یلتسن اینست که او ترجیح داده رهبر روس باقی بماند و از همین روست سایر جمهوری ها از حمایت بیشتر برخوردار نبوده و حتی بعضاً تزار جدید خوانده می شود. طبعیت خشن "موزیک وار" یلتسن مصالحه میان او و مخالفینش را دشوار و حتی ناممکن میسازد. کمونیست ها یلتسن را ذاتاً "ضد دموکرات" میخوانند و گاه گاه او را به ستالین تشبیه می کنند اما طرفدارانش این نظر را باور ندارند و تلقی می نمایند یکی از جوانان ماسکو ضمن گفتگو می یاد آورد: "روسه بعد از پتر کبر فرزند می مانند یلتسن را، ندیده است."

اما در برابر به نظر بسیاری ها یگانه شخصیت تعادل دهنده که نه تنها روسها بلکه دیگران نیز میتوانند به او اعتماد کنند گرباچف است. در روزهای دشوار بعد از پیروزی پروکراتی، گرباچف که استاد بزرگ تاکتیک نامیده می شود، سعی نمود تا احساسات پیروان و موکرات را با برخورد عادلانه سیاسی پالایش دهد. گرباچف هنوز قدرت بسیار

شد به رهبر سمبولیکی مانند ملکه پرتانها]

یک ژورنالست روزنامه پرودا بمن خاطر نشان کرد که: "گرباچف گروگانی است در دست دموکرات ها و آنها هستند که اکنون تصمیم می گیرند."

کیونست ها همزمان تلاش های آقای یلتسن و طرفدارانش را برای انحلال حزب و نشرات آن مخالف قانون اساسی تلقی می نمودند و اگر نه هم صریح سعی داشتند تا "طبیعت غیردموکرات یلتسن" را برجسته نمایند. امید بعضی ها به پارسا شوروی که اجلاس آن به تاریخ ۴ سنبله (۲۶) اگست در ماسکو گشایش یافت، بسیار هم به جای نرسید.

اجلاس پارلمان شوروی که شورای عالی نامیده میشود از تشتت فکری و وجوه اختلافات عمیق میان نماینده گان حکایه می نمود.

در این اجلاس گرباچف نتوانست ترکیب پیشنهادی شورای امنیت شوروی را مورد تصویب قرار دهد و به علاوه پارلمان فعالیت های حزب کمونیست را در سراسر شوروی به تعلیق درآورد و به شکستادن و مساله سازباندن میجدد "ک. ج. ب." به مثابه خواست های عده دموکراتها رای مثبت داد. اما همزمان در اجلاس پارلمان موضعگیری تند سایر جمهوری ها علیه شورونیزم روسی بازتاب یافت و نمایندگان سایر جمهوری ها به تشدید جریان تجزیه طلبی مساعدت نمودند. تنها در هفته گذشته بود که سه جمهوری بالتیک استقلال کامل شان را با حمایت غرب به دست آوردند و به دنبال اوکراین و جمهوری های آن رابایجان و ازبکستان نیز به جمع استقلال طلبان پیوستند. در هفته گذشته عملاً عمارت اتحاد شوروی خاتمه یافت.

در جریان جلسات پارلمان شوروی این سوال پدید آمد: آیا شوروی وجود دارد و یا نه؟ آیا شوروی کدام مرکز قدرت عمل میکند یا نه؟

کلو دخل پرو بلم تلقی میشود با موانع روبروست. مخالفین دموکرات ها فکر میکنند که علی الرغم پیروزی پروکراتی، آنان که امروز قدرت را در دست دارند، با ناتوانی در حل مسایل اقتصادی درین بسته قرار خواهند گرفت و دامنه افکار عامه را از دست خواهند داد.

آلته سرنوشت اتحاد شوروی سرنوشت قدری را تعیین می کند. یک نماینده کنگره نماینده گان مردم در همین هفته از تریبون پارلمان شوروی صریحاً گفت که:

"اولین وعده ترین مساله برای ما باید اقتصاد باشد." به راستی هم گرباچف رهبر محبوب مردم، رهبر نه نامش احترام هر فرد شوروی را پنج سال پیش برمی انگیزت. پایتخت در سراسر اقتصاد در گل ماند و همه آن شهرت عظیم را از دست داد.

بحران قدرت همزمان سوال حیثیت شوروی و تعهدات بین المللی نقش آن را در مناسبات جهانی پیش می کشد. آیا شوروی ها قادر خواهند شد در زاین راه هر چه زودتر گام بردارند؟ از پایان حیات اتحاد شوروی تا ایجاد دولت متحد جدید چه هرشکلی که باشد هنوز فاصله زیادی وجود دارد. تا آن زمان بحران و تناقضات سیاسی اقتصادی و اجتماعی جمهوری های شوروی را بیش از پیش خواهد فشرد و دیپلماسی جهان را در خلاء قرار خواهد داد.

بقیه از صفحه (۳۱)

درآمد همسر او را تنهاییافت ابراهیم
پرسید : اسماعیل کجاست ؟

زن گفت : او در پی تحصیل روزی بیرون
رفته است . آنگاه از سختی معیشت و
تلخی زندگی پیر ابراهیم گله کرد ، این
گله مندی و ناراحتی از زندگی ابراهیم
را خوش نیامد و آن زن را شایسته
همسری فرزند خود نیافت ، و بیدرنش
از آنجا بازگشت . و هنگام بازگشتن بود
سیله آن زن سلام و تحیت خود را بفرزند
ابلاغ کرد و باو پیغام داد که آستانه
خانه اش را تغییر دهد و مسود ابراهیم
ازین کتایه آن بود که اسماعیل همسرش
را تبدیل کند و بازنی متناسب با مقامش
همسری گیرند .

طولی نکشید که اسماعیل باز آمد و
از مشاهده اوضاع و احوال دریافت که
کسی در غیاب او بمنزلش درآمده . پس
از همسر خود پرسید : آیا امروز کسی از
اینجا گذشته است ؟ گفت آری ، پسر
مردی با این علامت و صفات باینجا آمد و
سراغ ترا گرفت و از حال و گزارش زندگانی
تو جستجو کرد . پس من وضع زندگی و
شدت دست تنگی خود را با او بازگفتم .

اسماعیل گفت : آیا پیغامی برای من

فرستاد ؟ گفت : چرا ، او بتو سلام
فرستاد و پیغام داد که آستانه خانه ات
را عوض کنی .

اسماعیل گفت :

او پد رنست ؟ و مرا فرمان داده است
تا تر اطلاق کنم ، آنگاه بفرمان پدر او را
طلاق گفت .

پس از پندی باردیگر ابراهیم سراغ

فرزند خویش آمد ، تا از دیدار او شوق
را فرونشاند .

ولی این بار نیز اسماعیل را نیافت و
همسر تازه اش را دیدن کرد و پرسید
اسماعیل کجاست ؟ زن گفت برای کسب

روزی از خانه بیرون رفته است . پس چون
آهنگ بازگشتن نمود از وضع زنده گی و

گزارش احوال ایشان سوال کرد . زن
بشتر و حمد خدا ایتعالی زبان گشود و گفت :

ما در آغوش خیروربت و آسایش و سعادت
بسر میبریم . ابراهیم از شنیدن این سخن

بسیار خوشحال شد و از قناعت و خوشنودی
و سپاسگزار و ایمان آتزن آسوده خاطر

گشت و گفت : ازین بشوهرت سلام برسان
و بگو : آستانه خانه ات را محفوظ بدار .

شایدگان اسماعیل بعبادت خویش بخانه
باز آمد و با همسر خود بسخن پرداخت ،

زن او را خبر داد که امروز پیرمردی خوش
ش

بت های ابراهیم که ابراهیم شکست

خندان و تیانف درخشان با استقبال شت
فت و خود را در آغوش گرم و پرمهر افکند .

پدر پیر میسر توان دست بطردن هم

را آوردند و بوسه ای شور رده و بدل

گردند و از سر استیای ورنه فراق با

سم سخن گفتند ، آنگاه در زیر سایه آن

درست در آله ای از محبت و خیمه ای

از مهرانی و نعت رو بروی یکدیگر بنشستند

و در بختون حال صادی و نشاطی که وصف

آر از عهده خامه و بیان بیرونست ،

ابراهم داستان ماء مورت عظیم خود را

بافزند در میان نهاد و در حالینه با نکت

خرید تیه ای مجاور نشان میداد ، گفت :

ای فرزند ، خدا مرا فرمان داده است

تا در اینجا خانه ای بنیاد نهیم و اسماعیل

بیدرنش اساعت و آماده کی خود را عرضه

داشت .

ابراهم و اسماعیل با نیروی امیدواری

و آتاء بتوفیق الهی ، بیل و تبر برداشتند

و بپای آن تن بلند رهسپار شدند و با

عزمی تزلزل ناپذیر تن عظیم را از جرای

برکنند ، تا خانه خدا را بجای آن

بنیاد نهند و در آنجا با پروردگار خانه

از سر راز و نیاز عرصه میداشتند : " پرورد

کارا ، این عمل را از ما بپذیر . زسراکه

تو سنوا و دانائی . پروردگار ما را توفیق

داده در پیشگاه تو مسلم باسیم و از ریه ما

امتی مسلم بود آورد و مناسک عبادت

را باینجا و تو به ما را بپذیر ، زیرا که تو شی

توبه پذیر مهربان .

سیمایا سبیت زوفا ریانه ، ما را مد واز
او ساج زندگیمان تغییر کرد ، پس از
تنبیختن و خوشی زندگیمان برای تو سیف
کردم . پس چون میخواست بازگردنم
و تحیت بتو فرستاد و پیغام داد تا
آستانه خانه ات را محفوظ داری .

اسماعیل گفت : او پد رنست ، و در
این پیغام مرا توصیه کرده از توجدا
سوم و نه بدارت بخوشم . پس اسماعیل
فرمان پدر را پاس داشت و با همسر خود
بزیست و از او فرزندان بیآورد .

بنای کعبه

ابراهم همچنان دور از فرزند خود

بسر میبرد و گاه بسراغ او میآمد تا دینگی

از سفرها ، نه تنهایی قصد دیدار فرزند بلکه

برای انجام کاری خطیر بآنسرمین وارد

شد . زیرا او د راین نوبت از طرف خدا

ماء مورشده بود که خانه کعبه را بنیاد کند

و اساس خدا پرستی را بنیاد نهد . از اینرو

راه حجاز پید گرفت و شتابان بسراغ فرزند

خویش آمد و اعراف چشمه ها و سرممنزل

قبائل را با دقت کامل جستجو کرد و فرزند

خود را بیافت که در کنار آب زمزم زیر درختی

پر شاخ و برت بتراشیدن تیری مشغول

لست .

اسماعیل چون پدر را از دور دید از جای

برخواست و دست و دامن بیفشاند و با چهره

خوراکه فروشی برادران

انواع خوراکه باب تان را تهیه و به قیمت های مناسب برای مشتریان
عرضه میدارد.
همچنان خوراکه فروشی برادران اقسام عطریات و لوازم آرایش
خانم ها را به فروش می رساند.



آدرس:

سمت خانه جوار کردریان سابق

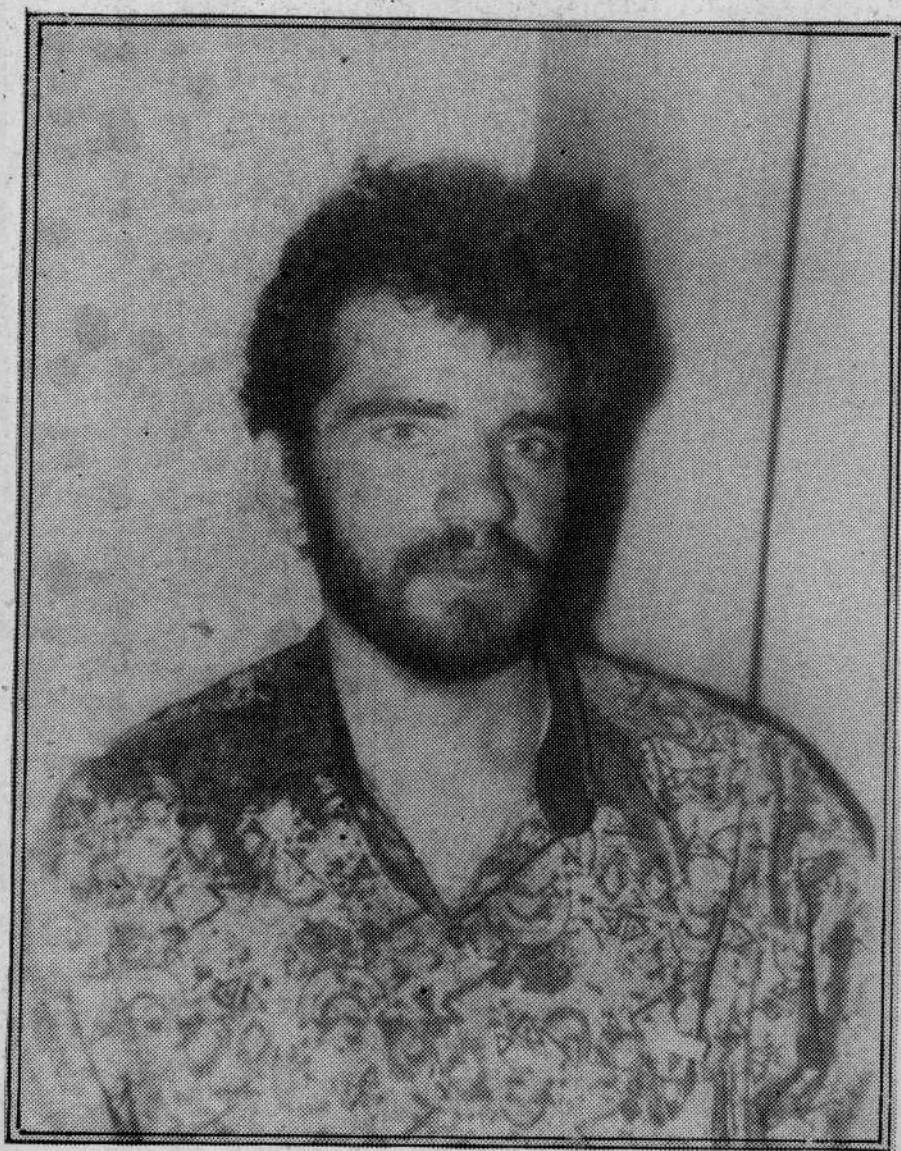
رستوران محبت



ما در خوراکه فروشی برادران علاوه بر خوراکه باب تان و انواع خوراکه باب تان را به فروش می رسانیم و به قیمت های مناسب برای مشتریان عرضه می کنیم.
همچنان خوراکه فروشی برادران اقسام عطریات و لوازم آرایش خانم ها را به فروش می رساند.
آدرس: سمت خانه جوار کردریان سابق
تلفن: ۲۵۷۶۶

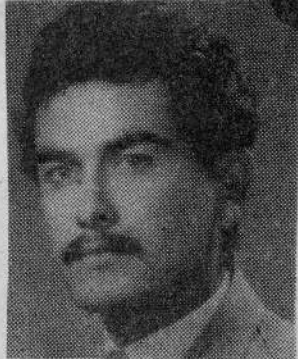
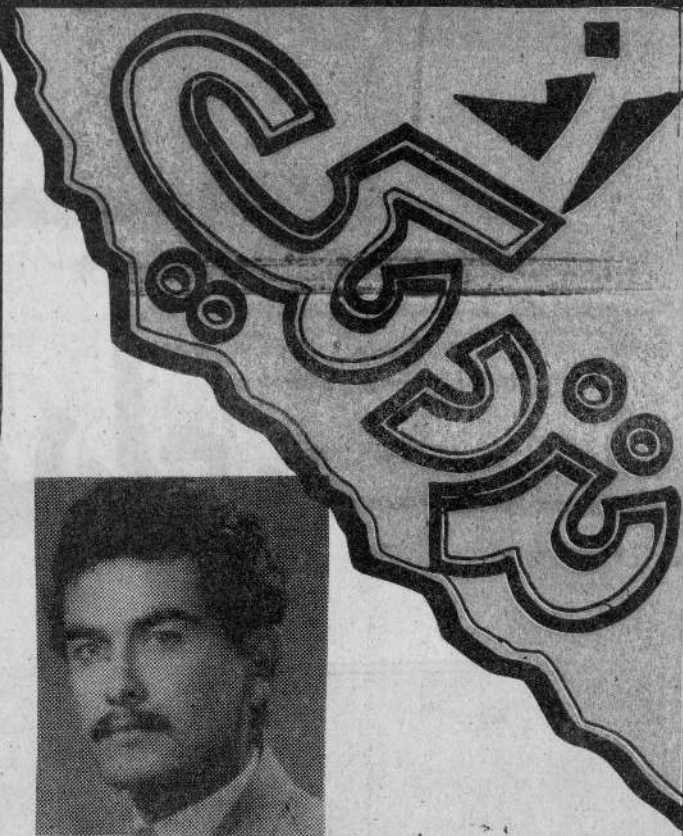
افغانها در فستیوال

صدای آسیا



یما سلیمان، گیتار بیست
جوان و پرکار که با سرانگشتا -
نش تاریهای باریک و هزارنغمه
گیتار رابه صدا می آورد و شنو -
نده، کنجکا و خوشذوق رابا
نواخشن موسیقی دلنشین
گیتار به شنیدن فرامیخواند
چندی پیش با گروپی از هنر -
مندان جوان کشور جه است
اشتراک در فستیوال "صدای
آسیا" عظیم الماتا مرکز جمهور -
ری قزاقستان اتحاد شوروی
گردید، بودند و اخیراً با
موفقیت های چشمگیری به کشور
بازگشتند.

خودش در این مورد معلومات
میدهد که در این فستیوال
از سی و دو کشور آسیایی وارو -
پایی هنرمندان و موزیسین
های مجرب اشتراک ورزید، بو -
دند، که مدت پانزده روز هنر -
مندان کشور و سایر کشورها مو -
سیقی کشورشان را در معرض
دید تماشاچیان قرار دادند.
یما سلیمان میگوید: چنانچه
در فستیوال برای من و سایر
اشتراک کننده های افغانی
جالب افتاد سرودن پارچه
های فلکلوریک کشور و آهنگهای
هنرمندی همتایان مرحوم
احمد ظاهر با موزیک جاز تو -
سط هنرمندان جمهوری تا -
جکستان اتحاد شد و روی بود که
از طرف تماشاچیان و اشتراک
کننده ها با استقبال گرمی
مواجه شدند.



یوسف کوشکار دوست در مجله

همکار خوب مجله محمد جا -
وید میاخیل ، محصل پوهنتن
فارمسی :

فکر میکنم کله گذاری هم
مثل کتبی های زری داره مسود
شده که همه گان کله گذاری
کرده میگویند ، نامه مانشر
نمیشود . دیگران به هر صورت
اما همکاران د ایسی ماکه
همواره نامه هایشان زینت بخش
(از دور و از نزدیک) بوده نباید
کله نمایند . به هر صورت ما منتظر
مطالب جالب شما همکار عزیز
مجله هستیم .

همکارنو ویلاستیک هیچ مجله
نقیب الله وفا جو از پوهنتون کابل
از نامه سرا پالطف شما
این طرح ادبی راجعت تشویق
تان انتخاب کرد ایم .
اگر به چشمانم بنگری تصویر
خود را میبینی ، اگر لبانم را نگاه
کنی ، نام خوشرامشویی ، و
اگر قلمم را بشکافی ، عشق خود
را در آن خواهی یافت .

همکار خوب مجله شهر احمد
امیری :

همچنان نامه های این دو-
ستان ما از کوردندانهای مو-
شهای پوسته خانه هادر اسان
مانده اند :

فضلیه طریف ، عبدالمجید
مشفق محصل پوهنتن فارمسی
فریده حسن زاده و نظیم وفاکو-
هستانی متعلمان لوسه مریسم
شما عزیز محصل انستیتوت پو-
لوخنیک کابل ، محمد صابر
ثبات ازنگره هار محمد ولی احمدی

آورد که برای خوشبخت نمودن
دیگران میوشند .

محترم حسونا غزل از پو-
هنتون کابل :

نامه باصفا و باخط زیبای
تان برای ما رسید و نزدیک
توانست بدون عینک آن را بخو-
اند و داستان ترجمه شده تان را
به مبوه ول بخیر سپرده خود را
از مسوولیت رها نید . به
امید نشران مؤفق باشید :

از حضرت محمد (س) :
از تکبر اجتناب کنید و زیر
تکبر گناهی است که نخست از
به شیطان را خوار کرد .

از کتب دشت برچی ، سلماظا-
هری معلم لوسه سلطان رضیه
کابل ، حوریه مصدق از وزارت
اطلاعات و کلتور ، فاروق صدیقی ر
عبد النعم کوهستانی ، مهر ویس
عقیقی ، فاطمه حنیفی و ملا
حنفی از خیرخانه ، مریم مرادی
رویا تنناز سرک اول خیرخانه مینه
ناصر آیین ، مایار هین ، میر-
ویس آرام مشعل زرین و نازینا-
زین ، نظیفه وفاکو هستانی
عباد الله مایل ، و همکار همیشه
کی مجله مومن کتوازی .

از حوریه بهر عزیزید و زیر احرن
آدم (ج) را از جنت بیرون کرد .
از محمد دوری کنید و زیر
حمد بلا یی است که به دست
قابول ، هابول رابه قتل رساند
ارسالی : عبدالبشر نواز شر

همکار مهربان سیوژی تنها
بیگار در خانه :

نامه تان بسیار جالب بود
چون در رشت پلکت (بیگار در
خانه) نوشته بودید و در
داخل نامه (بیگار در خانه) به
هر صورت ، اما یک نقل پشتو
است " تر بیگاری ، بیگاری شنه
ده "

در وصال هم اشک میریزم

شماره را گفتم برای چی اشک
میریزی ؟ با حضرت جواب داد :
به یاد کند ما من هم گفتم
گفتم من از اشکهای روان تو هود است
ولی من هم گفتم من بسیار بیوفای
که تو با وفاتری ؟ من در خیال هم اشک
گفت : نه من در خیال من سبب شد
هستم من از همین سبب شد
میریزم من از اشکهای اشک ناپدید شد
کرد ای برای اشک من از دشت
من او را برای همیشه از دشت
دا دهم حالا تا جهان پا برجا
ست و اشکهایم به یادش روان
خواهد بود

ارسالی : مرشیه ، زرمین و عاقله

محترم عباد الله عایل از و-
لسوالی اندخوی :

به امید سعادت همیشه -
کی شما تمام همسایه گان تان
اینک نکته های تان را در مورد
سعادت نشر میکنم :

ای مردم ! چرا سعادت را در
خارج میجوید ؟ سعادت در
درون خود شماست .
" بهوتو " :

فر بون سعادت و خردمندی
این است که آن که خرد را خو-
شخت میانگارد و اقامه خوشبخت
است ، ولی آن که خود را از همه
خردمند تر میانگارد و از همه
نادانتر است .
" کوتون "

محترم نوره ناسر و صهل
انستیتوت طب بلخ :

نامه تان رسید ، منتظر
نامه ها و مطالب بعدی تان
هستم . از شما یک کیلوستر فی-
ثانیه تشکر !
محترم سلطان جان ساقی از
شهر مزار شریف :

نتیجه : لېخند تا ټکر رېست
مقصد ما فقهی ارسالی تان
است ، چون یشار از طریقی
همین مجله به چاپ رسیده .
منتظر نتایج لېخند های بعدی
تان هستیم .

محترم کشور ماری :

ازین که دور بین نیست
خلل سواد ، نام و تخلص اول
تان را خوانده نتوانست و صرف
دوی بر سه حصه تخلص تان را
ذکر کرد و معذرتش را در دست
بپذیرید . و در مورد سوال تان
باید گفت که بلی " استحمام "
مان است که نوشته اید . منتظر
سوالات مشکلترتان هستیم .
محترم ورور محمد صابریات
له تنگهار خخه :

ستاسی نیکی شعر مونس-
ته را ور سیدل ، په نودی راتلو-
نکی حتما " خپه سړی " ستاسو
نه پوه قصیده مینه .
همکار عزیز محب الله " بایار "

" بایار " خیره خوبست که
" بی یار " نیستید ، به هر صو-
رت ، همان گونه که به یک گل
بهار نمیشود و به یک طرح ، آدم
طراح نمیشود . ما منتظر طرح
های ادبی بعدی تان هستیم
بایار باشید .

همکاران خوب زهره - سرور
وز حل سرور :

پیشنهادتان را با مصاحبه-
جهان مجله در جریان گذاشتیم .
الغیب عند الله .
محترم لودمیل شکوفه باختری
از شهر شیرخان :

دور بین در حال خواندن نل-
مه ها بود که با چشمان بی کنا
دید و در نفر پسته رسان از دو
طرف یک پایت گرفته و در حالی که
عرو ریزان اند ، پایت را با زحمت
زیاد بالای میز گذاشتند که در-
نتیجه ، یک پای میز نزدیک بین
از سنگینی آن " تر قس " کنان
پدرود حیات گفت . وقتی دور
بین و نزدیک بین ، دو سره
نامه را باز کردند دیدند که نامه از
با حوصله ترین همکار ما یعنی شما

بود . دوست مهربان ! یک رومان
و یک قصیده را در " یک ورق " جای
دادن ، راستی که هنر و کمال -
میخواهد . به هر صورت ، آنرا
برای ژورنالستی که فرستاده
بودید ، تسلیم میکنم . پنا
به خدا هر چه یاد اباد !
همکار سابقه دار و وفادار -
مجله نور الرحمن نوین ناریند تا
مین احتیاجات پلخمری :

به امید نامه مین احتیاجات
تان ، اینک پرسشهای شما و
پاسخ های دور بین را نشر میکنم .
س : در زستان نامه های ما اکثر
در گویان بخاری های پست
مخابرات میشود ، ما در تابستان
چی میشود ؟

س : مثل زمستان ، در تابستان
هم از آن استفاده میفرمایید ؟
میشود ؟ مثلا " پشه کاذب " پرا
س : چرا سبب دور از جوانان و لا-
یات عکس های رنگه به چاپ
نمیروند ؟
ج : به خاطری که از یک سو آسباب
گند است و از یک سو هم گندم تراست .



انجوشر نورا احمد علا قیصر صاحبان

س : چرا مجله تیراژ خود را کم
کرد ؟ آیا علاقه مندان خود را
زیاد دید و نازید ؟
ج : نخیر ! وقتی کمبود کاغذ
خود را دید و قهرید !
محترم عید الله باختر و ال
از شهر مزار شریف :

دور بین ازین که بشقاب
های پلو و بشقاب های پسرند
را ندید ، در مورد چیزی
نمیداند لذا سوالات تان را
به همکاران فهمیده تر مجله
سپرده آنها گفتند ، با آنکه
در شماره های قبلی ، راجع به
بشقاب های پرنده تاحدود -
امتان ، نشر کردیم ، با آنهم در
آیند ، اگر چنین معلوماتی
به دست آوریم ، حتماً آن را
به دسترس شما در دست قرار
میدهم .

بشقاب دان باشید .
همکار ادبی مجله طلیحیه
در ریشتر از شهر مزار شریف :
راجع به نطاق مورد نظر تان
باید گفت که بلی ، حدس تان

راست است . ولی در مورد آواز
خوان خوب اسد بدیع باید به
عرض برسانیم ، که حدس شما
تقریباً غلط است . ایشان
در کشور تشریف دارند و منتظر
از روزی که پاد خانه (متاهلی)
گذاشته اند ، در خانه رادیو-
تلویزیون و مطبوعات ، کمتر به
چشم علاقه مندانش میخورند .
همکار غیر حاضر مجله لاهلا
سعادت از پوهنتون بلخ :

دور بین دست زیر لاشه ،
منتظر نامه های طنز داره
فکاهی داره طرح ادبی دار
نکته های جالب دار و غمزه
مطالب تان است . دارا باشید .

تصویر زنده گم را در ریشه
آب شفاف تماشا میخواستیم در
چشمانم عشقم را نسبت به تو
بینم .
زمانی که محبت بیدار ترا
در چشم و چشم را در دیدم
آب گل آلود شد .
آه ، و مزاحمت روز گار
به غرض این که چشمانم را کشور
سازد آب را گل آلود ساخت .
نوشته : زخمی

سایور و کودکات



هینو با تنبلی داع گفته

هینو لور پسر هوش پرک و شاگرد تنبل صنفش بود و قفسی معلمه اش با خشونت بسوی فرهاد میکشید و آواز خجالتی و شرمندگی سرش را زیر میا فکند و در یکی از چنهن روز هاییکه اوسرش را پایین گرفته

بود و مگس بالای گوشش نشست و درین اثنا باز هم صدای معلمه اش را شنید که میپرسید :
- بگو هینو که مدار زمین از چی تشکیل شده و از سگه و آ ب ویا هوا ...

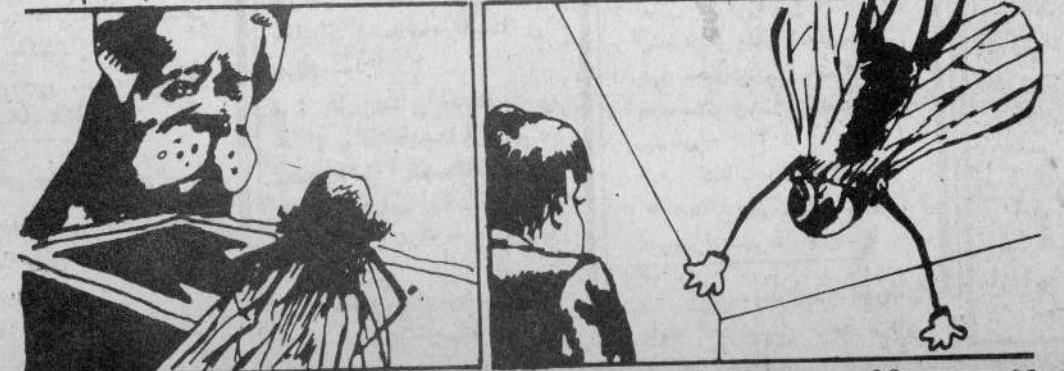
۲- معلمه ازین که شاگردی به تنبلی هینو در مقابلش قرار داشت نهایت ناراحت بود و در صنف خاموشی تمام حکم فرما بود فقط صدای بنگه - بنگه مگس بود که در اتاق شنیده میشد .



معلمه پرسید : حشره تو چی نام داری ؟
- رامیس .
- و درین ساعت جغرافیه از کجا پیدا شدی ؟
- همینجا در همین اتاق بودم بالای سقف نشسته و متوجه درس بودم .

۳- پس از ختم ساعت درسی هینو مگس را در یک قطی گوگرد انداخت و در خانه سگک هینو به خاطر موجودیت مگس به عوعو شروع کرد و اما هینو سگک را رانده و برای مگس پوره انداخت .

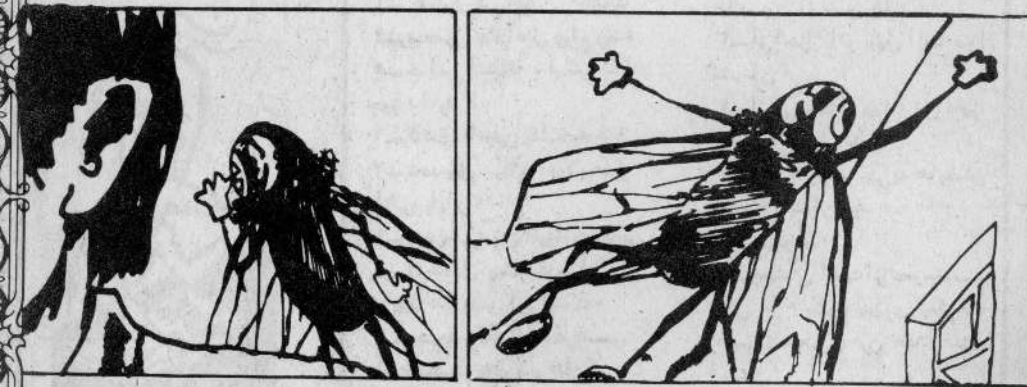
هینو از مگس پرسید : تو چرا در یک صنف کلان مرا انتخاب کرده و بر سر گردنم نشستی و از یتم کردی .
- از بنگه شش ماه بود در زیر یک سقف بودم و نمیتوانستم بیرون پرواز کنم و خواستم به یک نفر بفهمانم که من هم می توانم حد اقل به کسی از یت و آزار برسانم . همچنان من در یافتم که تنبل ترین شاگرد صنف توانستی و باید به آدمهای مساعی از یت نرسانیده بدین لحاظ ترا انتخاب کردم .



۴- روز بعد هینو در حالیکه آله گوش را به گوش زد میبود به مکتب رفت و او در میان آله گوش و مگس را جاداده بود در ساعت اول درسی باز هم صدای بنگه بنگه مگس بلند شد . چون او تشریح درس را خوب نمیتوانست بشنود در آن ساعت

نیز معلم عصبانی شد و پس از آنکه هینو در مضمون ریاضی توانست مشکلترین سوال را حل کند معلم مخصوصاً از وی خوش شد .
- مگس که "راماز" نام دارد - شت و در گوش هینو جواب حتی

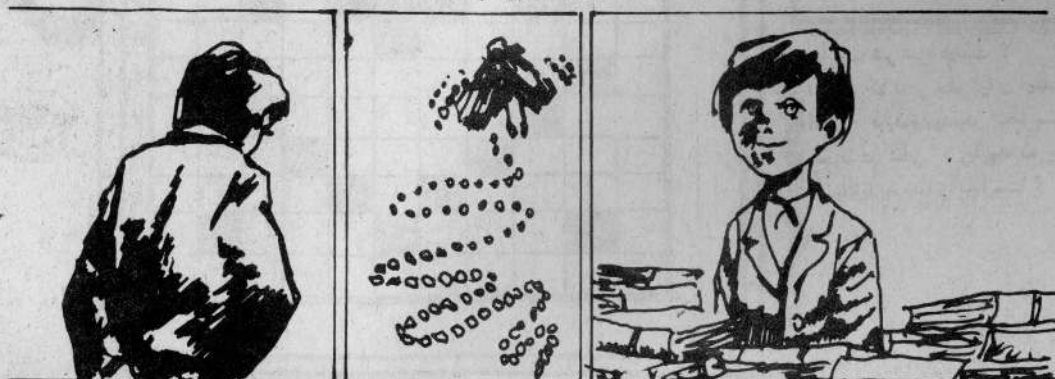
مشکل ترین سوالات را میگفت . معلم که از تعجب نزد یک بود شاخ بکشد و به همه شاگردانش گفت که هینو واقعا دیکر لایق ترین بچه صنفش است .
در خانه "راماز" با شادی تمام از روی یک چیز بر میخاست



و برد یگری می نشست و آوازی می خواند و میگفت من چی کار هایی دوست که نمیتوانم انجام بدهم . اما هینو برخلاف هرچی میکوشید نمیتوانست خوش باشد . او احساس بهمار مانده کی و ذله کی مینمود .

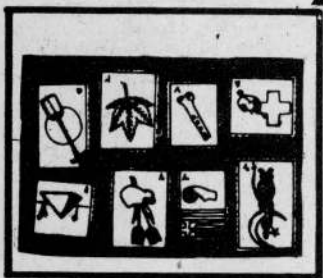
۶- هینو با خودش میگفت : این بهترین است که دانش علمیه خود آدم مکمل تر باشد تا اینکه دیگران از زرنگی در برابر شخص کار بگیرند و کار خیر نیست .
- خانه مگس اینموا نسو پریده و نه نحوی به هینو بفهماند که بد و بی او نمیتواند به صنف

برود . اما هینو دیکر تصمیمش را گرفته بود . مصمم شده بود پس لایقی باشد و او نمیکرد .
سه باتنبلی بارضی دیکرا را بر خود بگذارد .
مگس را از پنجره به بیرون رها کرد ...





این دو تصویر در چند مورد
از هم اختلاف دارند آن هارا
در یابید ؟



نقش هریک از این نت های
پوستی نام کشوری را بخاطر
می آورند . نام این کشور ها
چوست ؟



صاحب هر شی چیست ؟
اشیای که در جلو پای این
افراد دیده میشود نظریه
حرکات شان در یابید که چی
متعلق به کدام آنهاست ؟

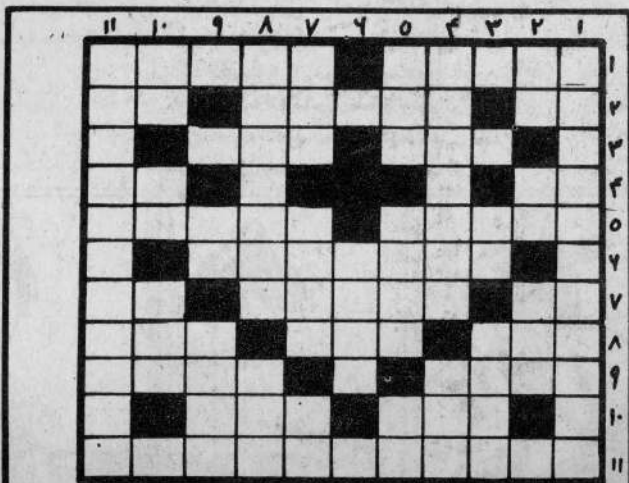
تنظیم و گردآوری از لطیفه "سودی"

حل کنید و جایزه بگیرید

افقی :

- ۱- سفرهای مشهور جونا تان سویت (از خشکبار)
- ۲- صاف و پوست کنده وسایل از مهربان های شطرنج
- ۳- شهری در آلمان خلوت
- ۴- محصول به حاصل و راج ریشه
- ۵- خادام اتشکده قیمتی نسا چیز دارند
- ۶- کاشف قانونی بنام خودش
- ۷- تصدیق بیگانه و لایتموز نازنی پایان
- ۸- ترس خوردنی الهزابت تهلور
- ۹- هم در کله پاچه فروشی یافت میشود و هم در قنادی - شادمانی
- ۱۰- پرنده غذا ردکن یکتوع پیراشکی
- ۱۱- از گلهای معروف بهاری

- عمودی :
- ۱- از آثار مشهور چارلز دیکر
 - ۲- نمبی از یک پرنده ا زواحد های وزن از سین ها
 - ۳- از اجزاء اتو بهیل از ساحل نشینان
 - ۴- از ورزشهای میدانی فقیر و غنی همه دارند
 - ۵- بند دوبرابر خرابه های پیش نزدیک تهران بود
 - ۶- یارمونس
 - ۷- وحشی است از نظرسنما چی ها
 - ۸- از شعرای قرن هفتم فلزی است
 - ۹- از میوه ها از لوازم آرایش
 - ۱۰- مخفف اگر خوب چنهین گو
 - ۱۱- اثری از نظامی گنجوی



سرگلهای

شما



پرنده

ها

جدول اطلاعات عمومی

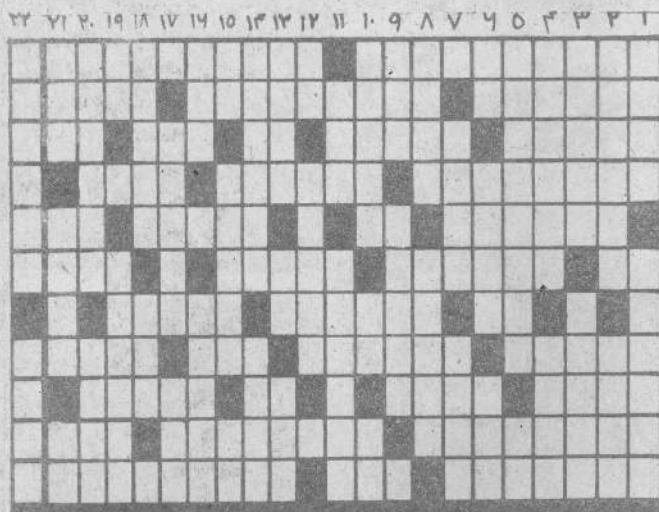
طرح جدول از: بهگانه

- ۱- نیست شدن و ز دود شدن
کلید گنج تفکر.
- ۹- کریم آن معروف است - از
اصحاب حضرت محمد که فارسی
تخلص میکرد.
- ۱۰- عمامه ولنگی - کجاست
مظهر باریکی.
- ۱۱- درخت در یکی از السنه
داخل شدن در امری و یا کار
نمی.
- ۱۲- از حروف انگلیسی - نسام
بعضی طوایف ساکن سائیریا و
روسیه اروپا.
- ۱۳- با لهافه "ل" نام یکی
از کویچه های مزار شریف است
لحن بی سر - استخوان قیمتی.
- ۱۴- در ماه رمضان برپای کنند
امیدها و آرزوها.
- ۱۵- تکرار یک حرف همنهین
منبر - اهریمن در وجود انسان
- ۱۶- تیز نیست - بقیه نامکمل.
- ۱۷- رسم و روش - یکی از عنا
بر چهارگانه.
- ۱۸- مراحل قرب الهی را پیموده
تأیدین در وجه رسیدن - واحد
- ۱۹- لعن و نفرین - از غذا
هائیکه بانان و روغن و شکر در -
ست میکنند.
- ۲۰- طلای سپید - سبزی
خوشبو از آنطرف.
- ۲۱- پشم شتر و خرگوش - ام.
ما یه حیات.
- ۲۲- عرب به آن حرا میگویند
تخت رستم در نزدیکی این شهر
قرار دارد.

- بزنید - استاد بازی.
- ۳- واگذاری به کسی و اعتماد
کردن به او لباس.
- ۴- حاضر نیستند یا تغیر حرف
"ب" موشنوی به پشتو.
- ۵- اولی واحد طول است و دو -
می واجب "دو کلمه" از آنطرف
نا پیدا است.
- ۶- باز گردانیدن - مسلط
بودن و دست یافتن - مزد و پا -
باش.
- ۷- منسوب به معدن است
نرم کردن چیزی.

- پسر پدر پدر - ناگزیر و بیچاره
از آنطرف.
- ۱۰- خدای زردشتیان -
خذف "الف" وسط - عزرائیل
آب دهن.
- ۱۱- از شهرهای معروف امر -
یکاکه بانام حیوانی شروع میشود
شکم زمین - برنده امریکایی
جایزه نوبل سال ۱۹۶۲
عمودی.
- ۱- به امید آن امروز را می کنند
نوشتن از دور.
- ۲- میگویند به... خدا چنگه

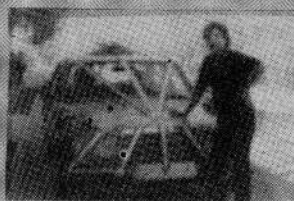
- افقی :
- ۱- جمله "شاید که عشق من
کهواری تولد عیسی دیگری -
شد" از دست - کاشفی که
گفت اینجا هند نیست.
 - ۲- در هر صحرای قایم میکنند
عشاق معروف ادبیات فارسی
مادر شکر.
 - ۳- اعمال پنهانی که از روی -
عناد انجام دهند - کاشفی
دان - رضی الله عنه -
خون های عرب - اشک چشم.
 - ۴- اولی آرزوست و وی را
در سائیریا می توان دید "دو -
کلمه" - همت گاشتن و کو -
شش کردن در امری - شاید
۵- از گاز های معادن نفت و
ذغال سنگ - راز است و امر
نهفته - بداختری و شومی
شاهی که زراعت و دگر فنون
را به مردم آموخته.
 - ۶- روح بی آن نتوان بود - از
میوه های مناطق خیلی گرم
سرگردان و حیران شده و در -
خت آید بی بر.
 - ۷- از اجزای کمان - شکستن
اش را مرد روانی دارد - در
قدیم به پروس معروف بود.
 - ۸- سپاهی قهرمان آن معر -
وف است - در خورو شایسته
امتناع و خودداری از کاری که
خطا به معشوق.
 - ۹- اگر "ر" میداشت گزارش
میشد - و نویسنده بود در هاشید



حل کننده گان

- شکریه از محصل انستیتوت
پیداگوشی
- محمد مصطفی "مروفسی"
- معلم مکتب نسوان گذرگاه
- غلام حید رحسانی محصل
انستیتوت طب کابل
- عید البشیر از حصه اول خیرخانه
- سونمل محمد طاهر "غزیزی"
- انجینر محمد ظاهر معصومی
- گلای افریدی از مکتور پان اول
- ملای افریدی از مکتور پان اول
- انجینر نوراح مدکارمند امریت
عمومی مواد نفتی جهرستان

کفروشی سنبل



در هر دو سال گلبهار
تازه و مضمون عمیق و پخته کرده
میرسانید
کفروشی سنبل
همه مطالب به زود و خوشی
آدرس: چهار اسطرخ بازار خان

رهنمای مساللات

روح الله فقیری

رهنمای در خرید
و فروش خانه
زمین آپارتمان و موتور

آدرس: شهر نو چارراهی حاجی یعقوب
تلفون ۳۲۵۲۹

متصل مسجد
جامع شیرپور



آریانا مارکیت تازه به فعالیت آغاز نموده

آریانا مارکیت که تازه به فعالیت تجارتي آغاز نموده، اجناس از قبیل لوازم منزل و

لوازم آرایش، لباس، مردانه، زنانه، طفلانه، ظروف بکلی

تمویز یون و غیره اجناس را طور عمده و پرچون برای مشتریان

محرم عرضه میدارد.

آدرس: ایستگاه افغانان تعمیر سابقه افغان اعلات





بای شما

فان

ویدوایم

اسد

باد سپید فقط درختان
ضعیف را تکان میدهد • مـوـ
فعمیت رمن شما خیلی خوب •
خواهد شد دشمنان بد کار
را خداوند توفیق نمیدهد که
بتوانند ظلم روا دارند •

سنبله

بوقعیت تانرا بایک توا زن
حفظ کنید در میان دو دعوا سعی
کنید قاضی عادل باشید اگر
نمیتوانید کس را راحت نگذارید
خداص از رنجاندن اوهریسز
کنید •

میزان

اگر اراده داشته باشید و تصمیم
بگیرید میتوانید بر بسیاری
از مشکلات پیروز شوید • مشکلات
اقتصادی تانرا با پشتکار و زحمت
اند میتوانید حل کنید • به
نامه های دوستان جواب دهید •
هید •

عقرب

با قاطعیت و دافع کنید اما
سخت گیری زیاد زنده گسی
را سخت می سازد • سخاوت
داشته باشید دنیا و نعمت
های خداوند خیلی زیاد است
به همه بپردازید •

حوت

زحمت زیاد تانرا است اما
این همه تلا و جمع کردن مال
و زور نمیتواند شما را خوش
رانرا هم سازد همانقدر که رفیع
روزرت کرد بهتر است •

دلو

آینه را ختم کرده اید
بدست من آورید • سرنوشت
شما وابسته به آنست که تا کدام
مردم توانایی پیدا بوض و تحلیل
را دارید • اگر بتوانید زنده گی
را درست خود بگردید نه خود
را بدست زنده گی بسپارید •

جدی

مشروط بودن در زنده گی
دوستانه تحمل شما را بردو •
ستان مشکل می سازد • اگر
قادر هستید میتوانید به یک
سفر کوتاه مدت بروید صحت تان
خیلی خوب خواهد ماند •

حمل

همان واقع میشود که خدا
میخواهد • اگر همه چیز به کام
انسانها می بود حالا ظلم خانه
بشریت را ویران کرده بسود •
در عشق چنان خوب دارید •
نوش کنید برای آینده تان
هم فکر کنید •

تور

زنده گی را امیدهای بزرگ
زیبا میسازد • انسان توانا
میتواند خیال ها و رویا های عالی
برای زنده گی کردن داشته
باشد و آنرا تحقق نیز بدهد • به
زودی عشقی سر راه تان قرار
میگیرد •

جوزا

موقعی که دوست دارید
خوش باشید و از رخ دور باشید
کو شتر کنید آنرا بدست بیاورید
انسان غافل باید شماست
داشته باشید • برای اطرافیان
تان نا مهربان نشوید •

سرطان

نسبت به اطرافیان تان کم
مهر و بی توجه نباشید به زودی
خوشبخت به سوی شما روی می
آورد • یک دوست واقعی یک
شروت بزرگ است آنرا داشته با
شید • اما آنرا با یک مصرف کننده

قوس

اگر احسان می کنید کسی
نسبت به دوست تان بی اعتماد
شده اید کینه او را در دل نگیرید
بلکه با او سرد دل تانرا بکشاید
و کله هایتان را مطر سازید •
کریه دیدار شما خواهد آمد •

پامیر رستوران

باغذاهای لذیذ آماده پذیرا از شما

آیا میدانید مرکز و بهترین موقعیت شهر مادر کجاست؟ حتماً با ما میگویید
پل باغ عمومی، آیا میدانید رستوران پامیر در کجا موقعیت
دارد؟ در بهترین موقعیت کابل در پل باغ عمومی.



همیشه رمان عزیز محافل عروسی و شیرینی خوری
محافل خوشی و دعوت‌های تانرا در پامیر
رستوران برگزار نمایند و به زینت محفل

تان بیافزایید وقت را قبل از رفتن کنید

آریان ویدیو

آریان ویدیو از شماست و در خدمت شماست.

آریان ویدیو محافل خوشی شما را با شرایط سهل فلبرداری مینماید.

تلفون (۲۳۵۹۷)

ملل
DS
350
225
۷۴۱۷۶

استوارت فروشگاه بزرگ افغان
هرچاپشت از شما پذیرایی می کند
از ساعت ۱۱ تا ۲ ظهر



فروشگاه بزرگ افغان

قیمت یکصد افغانی
چاپ مطبوعه دولتی

در منازل مختلف فروشگاه بزرگ افغان از شما دوستان را می پذیرد
واموال تورییدی ضروریات تان را انتخاب کنید

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library